

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی ماهی نو تاریخی

فصل نامه علمی - تحقیقی پژوهش های تاریخی شرق میانه

شماره استاندارد بین المللی ۸۰۰۲-۰۰۶۹

دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰



تصویری از فرزندان احمد شاه قاجار

مدیر داخلی: سهیلانعیمی

ویراستار انگلیسی: زهرا ضرغامی

طراحی و چاپ: نشر مورخان

طراح جلد: سید حمید جوکار

بهای تک شماره: ۶۰۰۰۰۰ ریال

بهای اشتراک سالانه: ۲۰۰۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۹۱۱۳۹۱۳۷۰۷ و ۰۹۱۲۲۷۷۸۸۰۷

پست الکترونیکی: newhstudies@gmail.com

مدیر مسئول:

علی محمد طرفداری

سر دبیر:

قربانعلی کنار رودی

هیئت تحریر به ترتیب حروف الفبا:

محمد تقی ایمان پور

(استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

حسین آبادیان

(دانشیار دانشگاه بین المللی امام خمینی)

بهرام آجرلو

(دانشیار دانشگاه هنر اسلامی تبریز)

یعقوب آژند

(استاد دانشگاه تهران)

علی بحرانی پور

(دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز)

عبدالرسول خیر اندیش

(استاد دانشگاه شیراز)

داریوش رحمانیان

(دانشیار دانشگاه تهران)

امام علی شعبانی

(دانشیار دانشگاه مازندران)

ناصر صدقی

(دانشیار دانشگاه تبریز)

عباس پناهی

(دانشیار دانشگاه گیلان)

غلامرضا عزیزی

(استادیار سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)

عباس قدیمی قیداری

(دانشیار دانشگاه تبریز)

حسین مقتخری

(استاد دانشگاه خوارزمی)

محمد باقر وثوقی

(استاد دانشگاه تهران)

شهرام یوسفی فر

(استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

راهنمای تدوین و شرایط پذیرش و انتشار مقاله در فصل نامه شرایط پذیرش و انتشار مقاله:

فصل نامه تنها مقاله‌هایی را می‌پذیرد که حاصل تحقیقات علمی و پژوهشی نویسنده/نویسندگان بوده و در جای دیگری منتشر نشده باشد.

هیئت تحریریه فصل نامه با لحاظ کردن ضوابط علمی و سیاست‌های نشریه به رد، قبول یا اصلاح و ویرایش مقالات می‌پردازد. صدور گواهی پذیرش نهایی مقاله منوط به تأیید مقاله توسط دو داور، اعمال نقطه نظرات داوران توسط نویسنده و سرانجام تأیید نهایی مقاله در هیئت تحریریه نشریه است.

دریافت و بررسی مقاله، تنها از طریق پست الکترونیکی مجله به نشانی: newhstudies@gmail.com انجام می‌شود.

نویسنده/نویسندگان، باید اطلاعات ضروری مانند نام و نام خانوادگی، رتبه علمی، دانشگاه/مؤسسه محل خدمت، نشانی پست الکترونیکی، تلفن و آدرس خود را در صفحه اول فایل مقاله درج نمایند.

ساختار مقاله باید مشتمل بر عنوان کامل به زبان‌های فارسی و انگلیسی، چکیده فارسی و انگلیسی با اشاره به طرح مسئله، روش کار، برجسته‌ترین نتایج تحقیق و شرح مختصر و جامع محتوای مقاله در یکپاراگراف و حداکثر در ۲۵۰ کلمه، کلید واژگان تحقیق به زبان‌های فارسی و انگلیسی در حداکثر ۷ واژه و با دقت در تطابق کامل کلید واژگان انگلیسی و فارسی، مقدمه با اشاره به طرح مسئله پژوهش، پیشینه تحقیق، شیوه تحقیق، بیان هدف تحقیق، بدنه اصلی، نتیجه‌گیری، و فهرست منابع تحقیق باشد.

حجم مقاله ارسالی، حداکثر بیست صفحه تایپ شده و یا در حدود ۷۰۰۰ کلمه در محیط «ورد»، متن فارسی مقاله با قلم ۱۴ Zar و عنوان مقاله فارسی با قلم ۱۶ Zar باشد.

مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده/نویسندگان آن است. چنانچه مقاله به وسیله دو یا سه نفر نگاشته شده باشد، باید یکی از آن‌ها به عنوان نویسنده مسئول، عهده‌دار مندرجات مقاله گردد.

انتشار مقاله در فصل نامه الزاماً به معنای موافقت هیئت تحریریه با تمامی مطالب مقاله و نظرات نویسنده نیست.

نویسنده متعهد می‌شود که پس از ارسال مقاله به فصل نامه، از ارسال آن به دیگر مجلات، همایش‌ها و سمینارها خودداری نماید. چنانچه نویسنده بخواهد مقاله ارسالی خود را در نشریه دیگری به چاپ برساند، باید موافقت کتبی لازم را از مسئولان فصل نامه کسب نماید. حق چاپ

مقاله پس از صدور گواهی پذیرش صرفاً برای این فصل نامه محفوظ است و نویسنده مجاز به چاپ مقاله در نشریه دیگری نیست. نشریه از برگشت دادن مقالات تأیید نشده معذور است.

شیوه ارجاع و استناد:

این نشریه از شیوه نامه ایران و آیین نگارش فارسی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی جمهوری اسلامی ایران پیروی می کند.

ارجاعات در متن مقاله، بدین شکل و در پراکنش آورده شود: به ترتیب نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار اثر: در صورت چند جلدی بودن شماره جلد اثر و صفحه منبع مورد نظر؛ مثال (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۱/۳۵۲) و ارجاعات درون متنی مربوط به منابع غیر فارسی، به همان شیوه ارجاع درون متنی منابع فارسی، ولی به زبان اصلی؛ مانند (Fray، 2001: 243) آورده شود. در صورت استفاده از چند اثر مختلف یک نویسنده، در درج اطلاعات ارجاعات درون متنی، آوردن اطلاعات به ترتیب سال انتشار آن‌ها از قدیم به جدید مورد توجه قرار گیرد.

فهرست منابع تحقیق، به تفکیک زبان منابع و به ترتیب حروف الفبا در پایان مقاله و به این صورت تنظیم شود: نام خانوادگی نویسنده / نویسندگان، نام نویسنده / نویسندگان، سال انتشار اثر، عنوان کتاب، مصحح یا مترجم، شماره جلد، شماره چاپ، محل انتشار، نام ناشر. مثال: زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۵. روزگاران (از صفویه تا عصر حاضر). ج ۳. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن. چنانچه منبع تحقیق، مقاله باشد، به این صورت عمل شود: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار مقاله، عنوان مقاله داخل گیومه، نام و نام خانوادگی مترجم (درخصوص مقالات ترجمه‌ای)، نام نشریه، شماره نشریه.

فقط منابع استفاده شده در متن تحقیق در فهرست منابع ارائه شوند. در پایان مقاله، ابتدا منابع فارسی و عربی و سپس منابع لاتین ذکر شود. معادل لاتین، اسامی خاص و اصطلاحات و مفاهیم تخصصی، در پاورقی هر صفحه آورده شود. در واج نویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از نشانه‌های فوتبیک استفاده شود.

جداول، تصاویر و نمودارها در پایان مقاله و با ذکر مشخصات و توضیحات و منبع در زیر هر یک از آن‌ها آورده شود.

فهرست مطالب

- یادداشت سردبیر..... ۷
- درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب (از نیمه قرن اول هجری تا برآمدن عباسیان) / مهدی جمالی فر- حمیدرضا ثنائی..... ۹
- تلاش‌های الناصرالدین الله برای اعاده اقتدار و کسب مشروعیت دستگاه خلافت از طریق آئین فتوت / محمدرضا روزبهانی ۳۱
- روابط ممالیک بادولت‌های مسیحی اروپایی / غلامحسین بشکنی..... ۴۱
- عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار در نگاهی تاریخی به عکس‌های آن دوره / علی محمد طرفداری ۵۹
- کوکب ناصری، روزنامه فارسی زبان بمبئی / ناصرالدین پروین..... ۸۷
- مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / دکتر محمدنبی سلیم - دکتر محمدعلی علیزاده ۹۹
- کودتای ۲۸ مرداد و شورای عالی فرهنگ / رحیم روح‌بخش ۱۲۵
- تأملی در باب فلسفه تاریخ در قرآن / محمود محمدی ۱۴۷
- معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی با ملاحظاتی درباره نقد امین آریان‌راد / محمد محجوب ۱۶۱
- معرفی کتاب مکاتب احیاء‌گری اسلامی در هند قرن نوزدهم میلادی / علی محمد طرفداری ۱۹۳

یادداشت سردبیر

مهم‌ترین وظیفه محقق تاریخ، بررسی، نقد و ارزیابی سند است؛ تا از این طریق اعتبار آن نزد او تأیید شود و با اطمینان خاطر بتواند بر آن تکیه نماید. به این اقدام، «نقد سند» گفته می‌شود که خود بر دو نوع نقد بیرونی و نقد درونی است.

در نقد بیرونی محقق تاریخ ابتدا سند را با سایر اسناد و شواهد تاریخی مقایسه می‌کند؛ مثلاً او امضا و مهر، تاریخ، نوع خط، نوع جوهر به کاررفته، نوع کاغذ، نوع کلمات و... را مورد بررسی قرار می‌دهد و آن را با سایر اطلاعات مربوط به شخص، واقعه یا تکنولوژی دوره مربوط به سند، مقایسه می‌نماید و از صحت تعلق آن به موضوع مورد مطالعه اطمینان حاصل می‌کند. در نقد درونی پس از اطمینان از صحت ارتباط سند با موضوع مورد مطالعه، ارزیابی محتوای مطالب مطرح می‌شود که آیا اطلاعات صحیح است و تصویر درستی از موضوع یا واقعه را ارائه می‌دهد؟ آیا مطالب آن با موازین عقلی تطبیق می‌کند؟ آیا در بیان واقعیت غلو نشده است؟ آیا سند ایجاد شده تحت فشار و ترس و ارباب نوشته نشده است؟ آیا سند به منظور روشن شدن واقعیت و حقیقت تولید شده است. آیا واقعیت را وارونه جلوه نمی‌دهد؟

بنابر این موضوع اعتبار سند، اصالت مطالب و کسب اطمینان از اطلاعات ساخته دست مؤلف دارای اهمیت است. حتماً باید از موثق بودن اسناد اطمینان یابیم؛ زیرا اطلاعات ساختگی کم نیست و فریب‌های زیادی در زمینه‌های تاریخی، علمی و اجتماعی وجود داشته است. بنابراین پژوهش‌گر باید موثق بودن منبع را با کمک گرفتن از متخصصان خط، دانشمندان، زبان‌شناسان، و سایر صاحب‌نظران ارزیابی کند.

در بحث از روایی داده‌ها باید دانست که موثق بودن سند با اطلاعات فرق دارد. سؤال‌هایی مثل منظور مؤلف چه بوده است؛ چرا این اسناد را نوشته و چه مفهومی از آن‌ها استخراج

۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

می‌شود، مسائلی را ایجاد می‌کند که باعث می‌شود پژوهشگر اعتبار داخلی اطلاعات را مورد ارزیابی قرار دهد. اعتبار و روایی موضوعات برای کیفیت اطلاعات و عمق تفسیر، تعبیر و تحلیل‌ها مفید است و در این گونه موارد باید مفهوم دقیق واژگان دانسته شود. ارزیابی دقیق ارزش داخلی و خارجی اطلاعات، اعتبار و روایی آن‌ها و هم‌چنین تحلیل تاریخی را امکان‌پذیر می‌سازد و باعث می‌شود که تحلیل تاریخی از سایر روش‌های غیر واکنشی متمایز شود. در خلال تحلیل پژوهش تاریخی، داده‌ها تفسیر می‌شوند و پژوهشگر پس از جمع‌آوری، ارزیابی و مرور اطلاعات آن‌ها را به مقوله‌های مختلف تقسیم می‌کند. این تحلیل محتوا به پژوهشگر اجازه می‌دهد از میان منابع مختلف الگوی مناسبی را شناسایی کند و سایر منابع را برای تشریح بیشتر این الگو مورد استفاده قرار دهد.

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب (از نیمه قرن اول هجری تا برآمدن عباسیان)

مهدی جمالی فر^۱

حمیدرضا ثنائی^۲

چکیده

کوچ اقوام و طوایف گوناگون به ایران یکی از مباحث مهم در تاریخ این سرزمین است. در این میان، کوچ اعراب مسلمان به ایران که به تدریج هویت دینی این سرزمین را رقم زد، از اهمیت والایی برخوردار است. خراسان مهم‌ترین مقصد اعراب مسلمان در کوچ به ایران بود. در نخستین سال‌های حکومت امویان نخستین کوچ منسجم دسته‌هایی از قبایل عرب به خراسان انجام گرفت. استقرار اعراب در خراسان و تبعاً گسترش اسلام در آن منشا تحولاتی در تاریخ خراسان در صدر اسلام گردید. مقاله حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی نخست به شرح کوچ اعراب به خراسان و گستره آن و سپس شرح و بررسی تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حضور اعراب در خراسان پرداخته است. گسترش اسلام، رونق شهرها و تأثیر عرب و بومیان خراسان بر فرهنگ یکدیگر بعضی از مهم‌ترین پیامدهای حضور اعراب در خراسان بود.

واژگان کلیدی:

قبایل عرب، خراسان، تحولات اجتماعی، تحولات فرهنگی، تحولات اقتصادی.

۱. استادیار عضو هیئت علمی گروه تاریخ اسلام دانشگاه مذاهب اسلامی jamalifar88@gmail.com

۲. استادیار عضو هیئت علمی گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی hr.sanaei@um.ac.ir

کلیات

گستره خراسان

در منابع جغرافیای تاریخی حدود و مرزهای مختلفی برای خراسان ذکر شده است؛ از این رو، اختلافاتی میان این منابع در این باره وجود دارد. (اصطخری، ۲۰۰۴: ۲۵۳) شاید یکی از مهم‌ترین دلایل این امر گستردگی مناطقی بود که تحت فرمان والی خراسان بود؛ چنان که یاقوت حموی، بلاذری را به همین دلیل به خطا متهم می‌کند که «وی همه سرزمین‌ها را به خراسان چسبانیده [زیرا که] همگی زیر فرمان والی خراسان بود».

مرزهای سیاسی ناحیه خراسان در طول تاریخ آن بسیار دگرگون شده است؛ به طور کلی می‌توان خراسان خاص را سرزمینی گسترده از نزدیک کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر تا بلندی‌های حصارمانند پامیر و هندوکش دانست. (دنیل، ۱۳۶۷: ۹) به لحاظ نظری حدود شرقی خراسان تا چین هم می‌رسید (ابن خردادبه، بی‌تا: ۲۳۴) ولی عملاً این مرز به ندرت از بلخ و بخش معروف طخارستان فراتر می‌رفت و در غرب نیز حدود خراسان کم‌تر به مرزهای زاگرس می‌رسید. گاه خراسان حتی قومس (یعقوبی، بی‌تا: ۹۰)، جرجان، ری و بخشی‌هایی از طبرستان را نیز در بر می‌گرفت. (همان) دست کم در سده‌های نخست هجری، خراسان سرزمین‌های ماورای جیحون، ماوراءالنهر و خوارزم را نیز در بر می‌گرفت. (یعقوبی، بی‌تا: ۸) از حدود سده چهارم هجری ماوراءالنهر و خوارزم از خراسان جدا شد. (اصطخری، ۲۰۰۴: ۲۸۱) در جنوب نیز گاهی حدود فرضی خراسان تا هند می‌رسید و بدین گونه مشتمل بر قهستان و سیستان نیز می‌شد. (دنیل، ۱۳۶۷: ۹)

کوچ قبایل عرب به خراسان و استقرار در آن

پس از فتح خراسان در خلافت عثمان بن عفان (۲۳-۳۵ق)، حملات تابستانی اعراب بدان جا تا آغاز جنگ میان امام علی (ع) و معاویه ادامه یافت. (احمد صالح، ۱۹۵۸: ۳۶) برای برقراری ثبات در سرزمین‌های فتح‌شده و ممانعت از شورش‌های احتمالی ساکنان آن‌ها و همچنین گسترش دامنه فتوحات به نواحی دورتر، نیاز روزافزونی به حضور هر چه بیش‌تر سپاهیان مسلمان احساس می‌شد. با این حال در دوره خلفای راشدین (۱۱-۴۱ق) هنوز امواج

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب / ۱۱

مهاجرت‌های قبایل عرب به سوی فلات ایران شدت نیافته بود و مهاجرت بیش‌تر جنبه نظامی داشت. (مفتخری، ۱۳۷۹: ۲۵) در دوره امویان (۴۱-۱۳۲ق) نیاز به کوچ دسته‌جمعی قبایل عرب به مناطق مفتوح بیش از هر زمان دیگری احساس شد و اگرچه ظاهراً کوچ ایشان جنبه نظامی داشت، از انگیزه اقتصادی نیز برخوردار بود. حکومت امویان که ریشه در اشرافیت قبیله‌ای داشت و بیش‌تر بر قبایل عرب اتکا داشت، برای اداره امور خود نیاز شدیدی به تجمع ثروت داشت. هزینه فراوانی نیز که صرف سرکوب شورش‌ها می‌شد، این نیاز را تشدید می‌کرد. از این رو، امویان برای کسب ثروت بیش‌تر علاوه بر افزودن بر میزان مالیات‌ها، نیازمند گسترش فتوح بودند. (همان) امویان برای تداوم و بقای منابع ثروت به دست آمده در اثر فتوح و نیز برای پر کردن خلأ ناشی از عدم مشروعیت خود، سیاست کوچ قبایل عرب و استقرار ایشان را در بهترین مناطق متصرفی در پیش گرفتند. این مسئله و همچنین مرغوبیت اراضی و ثروت ممالک مفتوح، سبب شد کوچ دسته‌جمعی قبایل عرب بدین سرزمین‌ها مورد تشویق قرار گیرد. بدین سان اعراب در این دوره پس از فتح مراکز داخلی ایران، استقرار در ثغور را به لحاظ موقعیت نظامی و همچنین از نظر اقتصادی و رونق تجاری ترجیح دادند و شاید از همین رو، حضور آنان در خراسان، سیستان و آذربایجان جدی‌تر از سایر نقاط ایران بود. (همان) خطر حملات اقوام وحشی شمالی نیز که همه بدون تمایز ترک خوانده شده‌اند، از دیگر دلایل کوچاندن اعراب به خراسان بود. (رک. به: کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۴۰) امویان با درک خطر اقوام مذکور توجه خود را به خراسان معطوف داشتند. همچنین شاید در این مهاجرت‌ها ویژگی‌های جغرافیایی خراسان که بیش از نقاط دیگر با شیوه زندگی عرب هماهنگی داشت (زرین کوب، بی‌تا: ۳۱) و همچنین برخی ویژگی‌های خاص خراسان چنان که مقدسی برخی از آن‌ها را به مثابه محاسن خراسان برشمرده، در کوچ اعراب به خراسان اثر داشته است. از آن جمله هوای مطلوب، آب گوارا، میوه‌های خوشمزه، صنعت استوار و بازرگانی پررونق را می‌توان یاد کرد. (المقدسی، همان، ۲۹۴)

شاید نخستین کسی که اعراب را در خراسان اسکان داد، زیاد بن ابوسفیان باشد. به گزارش بلاذری، او حدود ۵۰ هزار نفر از اهل کوفه و بصره را همراه خانواده‌های‌شان در مرو ساکن کرد که به احتمال فراوان بسیاری از ایشان از اعراب بوده‌اند. (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۹۶) کوچ

تدریجی اعراب به خراسان شمار جنگجویان عرب در خراسان را در پایان سده اول در زمان کشته شدن قتیبه بن مسلم در سال ۹۶ق به حدود ۴۷ هزار نفر رساند. گزارش طبری، هم شمار اعراب و هم قبایل موجود در خراسان در این زمان را نشان می‌دهد. به نوشته وی، ترکیب جنگجویان خراسان در این زمان عبارت بود از ۹ هزار نفر اهل حجاز (اهل عالیه)، ۷ هزار نفر از بکر، ۱۰ هزار نفر از تمیم، ۴ هزار نفر از عبدالقیس، ۱۰ هزار نفر از ازد، ۷ هزار نفر از کوفه و ۷ هزار نفر از موالی. (طبری، ۱۹۶۷: ۵۱۲/۶)

از دوره میانی حکومت اموی و با اتخاذ زندگی یک‌جانشینی از سوی اعراب به واسطه رکود در فتوح، فرماندهان عرب نیز خواه ناخواه در جهت همسازی هرچه بیش‌تر دو عنصر عرب و ایرانی و ایجاد وحدت فرهنگی حرکت کردند. از جمله قتیبه بن مسلم باهلی در خراسان بین اعراب و ایرانیان اتحاد و اتفاق به وجود آورد و همین سیاست او در سازش با امرای محلی و داخل کردن بسیاری از عناصر غیرعرب در سپاه خود، دلیل عمده توفیق مسلمانان در ماوراءالنهر بود. شمار این نیروهای مسلمان غیرعرب (موالی) رو به ازدیاد نهاد تا آن جا که در ماوراءالنهر اغلب سربازان و افسران را ایرانیان تشکیل می‌دادند. یکی از اهداف قتیبه از اختلاط عرب و عجم تغییر ساخت اجتماعی قبایل عرب و کاهش قدرت ایشان بود و گرچه در آغاز سیاست اعراب خودداری از دگرگونی در ساخت اجتماعی سرزمین‌های مفتوح بود، اعراب مهاجر به سبب تفاوت‌های نژادی، زبانی و دینی با خود بذرهای دگرگونی اجتماعی عمیقی را پراکنند. (مفتخری، ۱۳۸۷: ۲۶)

سیاست قتیبه در راستای تضعیف عصیت قبیله‌ای اعراب پیروی از رویکرد خلیفه اموی، عبدالملک بن مروان بود. در دوره تسلط وی عصیت قبیله‌ای در خراسان ضعیف شد. او به امیرانش تأکید می‌کرد که از هر آن چه منجر به احیای عصیت قبیله‌ای گردد، پرهیز کنند و مردم را با فتوح سرگرم سازند. (العلی، ۱۹۵۸: ۵۲) سیاست مذکور نه تنها نیازی بود که عبدالملک بن مروان احساس کرد؛ بلکه ضرورتی بود که نصر بن سیار، آخرین حاکم اموی خراسان نیز آن را دریافته بود و از همین رو برای کاستن عصیت قبیله‌ای اعراب در یک برهه کوتاه از نیروی یمنیان در امور لشکری و کشوری خراسان استفاده کرد و با حارث بن سربیح پیمان صلح بسته و امتیازاتی را به او اعطا کرد. (سعیدیان، ۱۳۸۲: ۲۴۲)

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب / ۱۳

نمونه گویای ضعیف شدن عصبیت عرب در خراسان، آن دسته از اعرابی بودند که قبیله خود را رها کرده و از رفتن به جنگ‌ها خودداری می‌کردند. آنان در روستاها و شهرهای بزرگ ساکن شده و با ساکنان اصلی آن‌جا از طریق پیوندهای خویشاوندی درآمیختند و با تصاحب برخی از اراضی کشاورزی، طبقه جدیدی را پدید آوردند که شرایط اقتصادی خاص خود را داشت. اجزای این طبقه را کشاورزان، کسبه، صنعتگران و بازرگانان تشکیل می‌دادند. بر این اساس بود که دسته‌های جدیدی پدیدار شد که با دسته‌های قدیم به لحاظ سیاسی - اقتصادی تناقض آشکار داشت. (الخطیب، ۱۳۷۸: ۴۹)

جغرافیای سکونت اعراب در خراسان

چنان که پیش‌تر گفته شد، دست کم در سده نخست هجری خراسان ماورای جیحون را نیز دربرمی‌گرفت. اعراب در خراسان هم در مادون‌النهر و هم ماوراءالنهر سکونت گزیدند. پس از فتح ماوراءالنهر، قتیبه بن مسلم عرب را برای مراقبت از مرزها و گسترش آن‌ها به سوی شرق در شهرهای فرغانه و چاچ ساکن کرد. از دیگر شهرهای مهم محل سکونت اعراب در ماورای جیحون سمرقند بود. (العلی، ۱۹۵۸: ۷۵) اصطخری هنگام سخن از روستاها و دیه‌های سمرقند به منطقه‌ای اشاره می‌کند که گروهی از قوم بکر بن وائل معروف به «سباعیه» در آن‌جا زندگی می‌کرده‌اند. (اصطخری، ۲۰۰۴: ۳۲۳) نرشخی درباره اهل بخارا نیز می‌نویسد: «قتیبه بن مسلم باهلی... از بعد رنج بسیار اسلام [را در بخارا] آشکارا کرد و مسلمانی اندر دل ایشان بنشانند؛ به هر طریقی کار برای‌شان سخت کرد و ایشان اسلام پذیرفتند به ظاهر، و به باطن بت پرستی می‌کردند. قتیبه چنان صواب دید که اهل بخارا را فرمود یک نیمه از خانه‌های خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان با خبر باشند تا به ضرورت مسلمان باشند بدین طریق مسلمانی آشکارا کرد...» (النرشخی، ۱۳۶۳: ۶۶) او در جایی دیگر آورده است: «سپس قتیبه قسمت کرد شهرستان را از آن‌جا که در عطاران اندر آیی تا به در حصار و از آن‌جا تا به در نون مر ریبعه و مضر را داده بود و باقی اهل یمن را...» (همان، ۷۳) همچنین دو دروازه از هفت دروازه بخارا بنی‌اسد و بنی‌سعد خوانده می‌شد. (همان)

مراکز سکونت اعراب در مادون‌النهر در شهرهای مهم مرو، هرات، نیشابور و بلخ بود. مرو از مهم‌ترین مناطق مورد توجه عرب در خراسان شمرده می‌شد. این شهر در آن هنگام پایگاه مهم اعراب به شمار می‌آمد. کارگزاران خراسان به سوی ثغور پیشروی می‌کردند و با فرا رسیدن زمستان به مرو باز می‌گشتند. (العلی، ۱۹۵۸: ۶۵) یعقوبی به حضور اعرابی از ازد و تمیم و دیگر قبایل در مرو اشاره کرده است. (الیعقوبی، ۱۴۲۲: ۹۹) مناطق دهکده‌هایی پیرامون مرو به سکونت طائیان، کندیان، بنی‌عنبر و خزاعیان اختصاص داشت. (العلی، ۱۹۵۸: ۷۵) در ناحیه خلم در ۱۰ فرسخی بلخ نیز قبیله‌های اسد، تمیم و قیس ساکن بودند. همچنین طائفه‌ای از تمیم در سَم‌نگان (که با خُلم ۵ روز فاصله داشت) و بیست هزار نفر از عشایر عرب در بیابان‌های جوزجان در غرب بلخ سکونت داشتند. (همان) هرات نیز از مراکز عمده حضور اعراب در خراسان بود. یعقوبی در سده ۳ ق از وجود قومی عرب در هرات (الیعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۰۰) و کوچ طایفه «جدره» از قبیله ازد بدان (همان) سخن گفته است. مؤلف حدود العالم در سده بعد به فراوانی عرب در آن جا اشاره کرده است. (مؤلف مجهول، حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۴۲۳: ۱۱۶) اهل نیشابور در سده سوم هجری نیز ترکیبی از عرب و عجم دانسته شده‌اند. (الیعقوبی، ۱۴۲۲: ۹۶) در نواحی نیشابور به جز بیهق که اعراب بسیاری را در خود جای داده بود، اعراب بسیاری هم در دو ناحیه بُشت و توس دیده می‌شدند. (همان) بُشت به «عربستان خراسان» معروف بود. اعرابی نیز در ناحیه اُسثوا، در شمال نیشابور سکونت داشتند (Bulliet, The Patricians 1972, 16) در سده بعد حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ق) در تاریخ نیشابور حدود دو هزار و هفتصد نفر از علمای نیشابوری را نام می‌برد که درصد ناچیزی از ایشان نام‌های ایرانی دارند و بقیه دارای کنیه‌ها و نام‌های عربی هستند و به برخی از قبایل عرب منسوب‌اند. بنا به نظر محمدرضا شفیعی کدکنی اکثریت اینان نه عرب واقعی، بلکه «عربی بالولاء» بوده‌اند (حاکم نیشابوری، ۱۳۵۷: ۴۵)، ولی این به نوبه خود از حضور عرب در نیشابور نیز پرده برمی‌دارد.

تحولات خراسان پس از سکونت قبایل عرب در آن

گسترش اسلام

مهاجرنشین‌های عرب در ایران نقش مهمی در اشاعه و انتشار دین اسلام ایفا کردند. اسکان سپاهیان و خانواده‌های‌شان در یک ناحیه یا شهر نه تنها آن جا را به پایگاه نظامی مسلمانان مبدل ساخت، بلکه مقدمه‌ای بود تا در آینده‌ای نزدیک، آن محل به یکی از مراکز تعلیم اسلامی مبدل گردد. (مفتخری، ۱۳۵۷: ۲۶) در خراسان آهنگ رشد اسلام به سبب استقرار قبایل عرب در آن چشمگیرتر از سایر نقاط بود. شرایط عام دینی در خراسان، اسلام آوردن خراسانیان را آسان ساخت. (اشپولر، بی‌تا: ۳۴۲) سرزمین سغد که در مجاورت خراسان قرار داشت یا جزو خراسان بزرگ بود، پناهگاه گروه‌های مخالف ساسانی به ویژه مانویان بود که از آزادی اعطایی سغدیان نهایت استفاده را می‌بردند. این موضوع و همچنین رواج بودائیت در خراسان بیانگر آن است که طبع ایرانیان شرقی چندان با ساسانیان سازگار نبود (العلی، ۲۰۰۲: ۱۵۲) و چه بسا این ناسازگاری در گرویدن اهل خراسان به دین اسلام تأثیر داشته است. علاقه عرب مسلمان به سکونت در شهرهای واقع در مسیر کاروان‌های تجاری مانند مرو و نیشابور بیش‌تر از مناطقی بود که از شاهراه شرق دور افتاده بودند. از این رو، رشد اسلام در شهرهای خراسان بیش از روستاها و حتی بسیاری از شهرهای سایر مناطق ایران بود. (مفتخری، ۱۳۵۷: ۲۷)

بر پایه دیدگاه دانیل دنت، تأثیر کوچ قبایل عرب در تحول دینی خراسان به دو علت یا زمینه بود. اول این که عرب بر خلاف استقرارش در مصر که در پایتخت و پیرامون آن ساکن شد، در طول و عرض خراسان پراکنده شدند و پراکندگی ایشان که اعراب و بومیان را در کنار یکدیگر قرار داد، بر تغییر دین خراسانیان اثر گذاشت. تکرار نام موالی در منابع و شمار فراوان نومسلمانی که گزارش شده در مقابله با حملات ترکان همراه سپاهیان عرب بوده‌اند، شواهدی بر این مدعا هستند. دیگر آن که در خراسان به علت وضع جغرافیایی و شرایط محلی توانی برای مقاومت در مقابل نفوذ اسلام وجود نداشت؛ در حالی که در دیگر جاها مانند مصر با مقاومت رو به رو می‌شد. در مصر بومیان قبطی تحت فرماندهی کلیسا متحد

شده و در مقابل نفوذ اسلام به مقاومت پرداختند. (دانیل، ۱۹۶۰: ۱۸۵)

در خراسان، حکام و اشراف محلی، به ویژه دهقانان به دلیل نداشتن انگیزه مقاومت و نیز برای حفظ جایگاه اجتماعی و امتیازهای شخصی و همچنین به سبب نیازشان به اعراب برای متوقف ساختن حملات ترکان، خیلی زود از در مسالمت با مسلمانان درآمدند و حتی برای تسلیم مناطق تحت نفوذ خویش پیش قدم شدند. (مفتخری، ۱۳۸۲: ۱۳) دهقانان خراسان پیشگامان تغییر کیش در این منطقه بودند. در واقع اینان نخستین کسانی بودند که متوجه شدند که در پرتو پذیرش اسلام می‌توانند سلطه خود را بر رعایای زمین‌های تحت مالکیت خود اعمال کنند و به این ترتیب به اتفاق اشراف عرب، طبقه جدیدی از اشراف را در ایران به وجود آورند. (همان) یکی از گزارش‌های طبری درباره حوادث خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ق) حاکی از آن است که حدود ۲۰ هزار نفر از موالی بدون اجبار و هیچ گونه چشمداشت مادی با وجود آن که حکومت اسلامی ایمان آن‌ها را نپذیرفته و آنان را از جزیه دادن معاف نکرده بود، مسلمان شده بودند. در همین گزارش از شمار مشابهی از اهل ذمه مسلمان شده در خراسان سخن گفته شده که ایشان نیز همچنان جزیه می‌پرداخته‌اند. (همان)

توقف رواج بودائیت

دین اسلام در خراسان در کنار دین زرتشت، دین ملی ایرانیان، با دین بودا که تقریباً ۱۵۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) در میان ایرانیان رواج یافته بود، رو به رو شد. این دین در دره‌های گندهاره نزدیکی کابل و در نواحی بلخ به دین حاکم تبدیل شده بود. (اشپولر، بی‌تا: ۳۹۷)

آیین بودا از سوی شرق به غرب خراسان چنان گسترش یافت که تا هرات نیز رسید. در بعضی کاوش‌ها در مرو، کتابی بودایی به زبان سانسکریت پیدا شد که به همراه آثاری دیگر از وجود یک دیر بودایی در پایان عهد ساسانیان حکایت می‌کرد. (فرای، ۱۳۶۸: ۴۷) در بعضی نواحی خراسان بزرگ، مرکز آموزش بودایی به نام «وهاره» وجود داشته است که نام آن بر بعضی مکان‌ها باقی مانده است و از آن جمله می‌توان به نوبهار (در اصل وهاره نو) در بلخ و در حوالی سمرقند و همچنین دروازه نوبهار در بخارا اشاره کرد. (اشپولر، بی‌تا: ۳۹۷) در بامیان، در غرب کابل، مجسمه‌های عظیمی از بودا در کوه کنده کاری شده بود. از سفرنامه

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب / ۱۷
هیون شانگ معلوم می‌شود که تا قرن ۷م در شرق ایران صومعه بودایی وجود داشته است.
بر پایه گزارش وی، گروه‌هایی از پیروان سایر ادیان هندی نیز در ایالت شرقی ایران ساکن
بوده‌اند. (کریستن سن، ۱۹۹۸: ۲۱۸)

استقرار عرب مسلمان در خراسان و گسترش روزافزون اسلام در این منطقه سبب شد که دین
بودا نتواند شمار پیروان خود را افزایش دهد. این دین حتی نتوانست تبلیغاتی را که در میان
ترکان آسیای مرکزی شروع کرده بود، ادامه دهد و به ناچار هدایت اقوام بی‌دین مانند غوریان
و افغانان را به اسلام واگذار کرد. (اشپولر، بی تا: ۳۹۷)

رشد شهرها

یکی از پیامدهای سقوط ساسانیان و ظهور اسلام در ایران رشد شهرهای خراسان بود که
کاملاً با مهاجرت قبایل عرب به ایران مرتبط بود. رشد و توسعه شهرها از دوره ساسانی
آغاز شده بود. در دوره اسلامی با گسترش محدوده جغرافیایی در پناه حکومتی متمرکز و
نیز موقعیت خاص جغرافیایی ایران، تجارت رونق یافت و به تبع، آهنگ رشد شهرها شتاب
گرفت. افزون بر آن، دیدگاه اجتماعی اسلام نیز در این رشد بسیار مؤثر بود. اسلام خاستگاه
و رویکردی شهری داشت و جوامع شهری را به جوامع روستایی ترجیح می‌داد. (مفتخری،
۱۳۸۷: ۸-۷۷) در شرایطی که آیین زرتشت، گله‌داری و کشاورزی را می‌ستود، نظام
اجتماعی اسلام به سوی شهرگرایی داشت و حدیث معروف «علیکم بالسواد الاعظم»
منسوب به پیامبر (ص) تاییدی بر این مدعاست. (همان)

ساکن کردن اعراب در داخل و حاشیه شهرها از نخستین اقداماتی بود که در جهت شهری
شدن مهاجران عرب انجام شد. در خراسان قتیبه بن مسلم باهلی مقرر کرد مردم بخارا اعراب
را در خانه‌های خود سکونت دهند. (نرشخی، همان: ۶۴) او همچنین بخشی از بخارا را از
دروازه عطاران تا دروازه حصار و دروازه نون را به ربیعه و مضر واگذار کرد و مابقی را به اهل
یمن داد. (همان، ۷۳) همچنین طبری گزارش کرده است که والی خراسان، اسد بن عبدالله
قسری (حک: ۱۰۶-۱۰۹؛ ۱۱۷-۱۲۰ق) سپاه را از دیه بَرُوقان (طبری، ۴۱/۷؛ یاقوت حموی،
«بروقان»)، به بلخ منتقل کرد و به همه ایشان، چه کسانی که در آن دیه مسکن داشتند و چه

کسانی که در آن جا فاقد مسکن بودند، زمینی را برای اسکان اقطاع داد. سپس به بازسازی شهر بلخ پرداخت و کار بازسازی را بر عهده نواحی اطراف آن گذاشت و قرار بر آن شد که هر ناحیه مقدار خراج خود را صرف بازسازی شهر کند. (همان) این گزارش نشان می‌دهد که بلخ در آن زمان شهر آبادی نبوده است و والی خراسان آن را تجدید بنا کرده است؛ چنان که طبری نیز در جای دیگری صراحتاً بدان اشاره کرده است. (همان، ۴۴۶/۶)

اختلاط نژادی

وجود کلمه «هَجین» به معنای کسی که پدرش عرب است و مادرش عجم بیانگر برقراری پیوندهای زناشویی میان عرب و عجم و در نهایت تولد فرزندان دورگه است. (گلدزیهر، ۱۳۷۱: ۳۵۱) افزون بر تأکید اسلام بر عدم ازدواج با اقارب که در حدیث «لا تتحکوا القرابه فان الولد یخلق ضاویاً» نمود یافته، علاقه‌مندی اعراب بر به ارث رسیدن ویژگی‌های خاص جسمی، عقلی و روحیات اقوام عجم به فرزندان‌شان از دیگر انگیزه‌های مهم ازدواج عرب و عجم به شمار می‌آید. (عبدالسمیع حسین، ۱۴۲۵: ۱۴۴)

موارد گزارش شده دربارهٔ ازدواج اعراب و ایرانیان محدود است و اطلاعات اندک منابع در این باره تنها به شخصیت‌های عالی مقام اختصاص دارد. فرزندان این ازدواج‌ها در محیط ایرانی اغلب در ردیف خرده‌اشراف بومی در می‌آمدند و منزلت و مال پدران خود را به ارث می‌بردند. (اشپولر، بی تا: ۴۵۱) اختلاط میان عرب و عجم پیش از دورهٔ اموی به صورت محدود وجود داشت؛ اما در این دوره پس از استقرار عرب در ایران و به ویژه خراسان که حد مرزی عرب مسلمان برای مواجهه با اقلیم ماوراءالنهر بود، گسترش یافت. (العلی، ۲۰۰۲: ۱۴۰) بی‌تردید در مناطقی مانند خراسان که حضور اعراب در آن‌ها به جهت جهاد در حدود مرزی (ثغور) پررنگ‌تر بود، زمینهٔ اختلاط نژادی بیش از دیگر مناطق فراهم بود.

تأثیر فرهنگی اعراب و خراسانیان بر یکدیگر

پیوندهای نظامی و تجاری و همجواری دو نژاد عرب و ایرانی رفته رفته بر ایرانیان و اعراب ساکن ایران اثر گذاشت. به تدریج از تماس فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی - عربی جریان جدیدی تبلور یافت که نتیجه آن وحدت فرهنگی بود، اما از آن جا که دگرگونی فرهنگی روندی تدریجی و آرام دارد، از قرن سوم هجری به بعد نتایج این جریان قابل مشاهده است. (مفتخری، ۱۳۸۷: ۲۶) در خراسان، اعراب مسلمان خود را با فرهنگ خراسانیان تطبیق دادند و تا حدود زیادی رنگ ایرانی به خود گرفتند. آنان همسر ایرانی داشتند، شلوار می پوشیدند، نوروز و مهرگان را جشن می گرفتند، زبان فارسی را می فهمیدند و حتی بدان سخن می گفتند. (هاوتینگ، ۱۳۸۶: ۱۲۷) اعراب بسیاری در قرن های دوم و سوم هجری و بعد از آن ایرانی شدند به طوری که حتی نسب، قبیله و عشیره آنها به فراموشی سپرده شد. (جعفریان، ۱۳۸۵: ۱۶۱) فرهنگ پذیری اعراب علاوه بر جنبه های زبان و پوشاک و خوراک، بیش تر در زمینه های دیوانی و اداری بود که در آنها تخصص لازم را نداشتند. (مفتخری، ۱۳۸۷: ۲۱) خراسانیان نیز از فرهنگ اعراب مسلمان مجاور خود اثر پذیرفتند. بارزترین اثر پذیری را در تحول زبان فارسی می توان مشاهده کرد. در اثر همجواری خراسانیان با اعراب مسلمان زبان فارسی تحت تأثیر عربی قرار گرفت. اگرچه در سده های نخستین اسلامی لهجه های گوناگونی در ایران یافت می شد، ولی به تدریج فارسی دری که تا حد زیادی از عربی متأثر شده بود، به عنوان زبان مشترک ارتباط میان مردم نواحی مختلف ایران گسترش یافت تا جایی که در حدود سده سوم هجری در سراسر ایران دو زبان کاربرد داشت: یکی زبان دری که زبان توده مردم بود و تنها در گفت وگوها استفاده می شد و دیگری عربی که زبان دین، حکومت و علم بود. (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۰۱۳) خراسان کهن (که ماوراءالنهر نیز بخشی از آن بود) مهد پیدایش و پرورش فارسی دری بوده است. (رهین، ۱۳۸۵: ۲۱) زبان دری به تدریج با عناصری که از لهجه های دیگر جذب کرده بود و به ویژه با واژگان فراوانی که از زبان عربی گرفته بود، غنی شد و به تدریج به عنوان زبان فرهنگی فراگیر شد. (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۰۱۵)

نام اهل خراسان نیز از فرهنگ عربی - اسلامی تأثیر گرفت. از آن جا که نام بیانگر عقیده شخص است، هر کس که اسلام می آورد در صورتی که نام سابق وی معنایی زرتشتی داشت،

باید لااقل نامی اسلامی برای خود و در صورت اقتضا برای اجداد خود برمی‌گزید. ابومسلم با رها نمودن نام ایرانی سابق خود، بنا به درخواست ابراهیم امام، نام ابومسلم را انتخاب کرد. (اشپولر، بی تا: ۴۰۲) حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور حدود ۲۷۰۰ عالم نیشابوری را نام می‌برد که شمار اندکی از آن‌ها نام ایرانی داشته‌اند و بقیه همه نام، کنیه و نسبت قبیله‌ای مانند «سَلْمی»، «قُرشی»، «ثَقَفی» داشته‌اند. حتی برخی از آنان که «امید» یا «امیدوار» نام داشته‌اند، نام خود را به عربی ترجمه کردند و رجاء نام گرفتند. (نیشابوری، ۱۳۹۸: ۵۴) افزون بر این به نظر می‌رسد اشراف غیرعرب اهل خراسان نگره‌داشت انساب خود را نیز از اعراب فراگرفتند. منابع رجالی نشان می‌دهند که دست کم در خراسان بسیاری از اعراب شریف سلسله‌نسب خویش را تا جد اعلای خود حفظ می‌کردند و خود را بدو منسوب می‌داشتند. ایشان بخشی از شرافت خود را در گرو بقای هویت نسب و خاندان خویش می‌دانستند. با توجه به روایات اعراب شاید ایشان در خراسان خود را در شرافت برتر از ایرانیان می‌دانسته‌اند. از آن جا که با وجود دو کتاب درباره سرگذشت علمای نیشابور در سده‌های ۳-۶ق، اطلاعات نسبتاً مفصلاً درباره علمای این شهر در این زمان وجود دارد، در میان شهرهای خراسان می‌توان بیش‌تر درباره وضع اجتماعی این شهر سخن گفت. بسیاری از اشراف نیشابور ریشه عربی داشتند و نگره‌داشت انساب نیز میان آنان از اهمیت بسزایی برخوردار بود و البته از سوی آنان مایه شرافت نیز به شمار می‌رفت؛ از همین روست که نام بسیاری از عالمان عرب‌نژاد همراه با ذکر نام چندین سلف از ایشان در منابع دیده می‌شود؛ (سبکی، ۱۶۱/۲) این ویژگی عرب‌تباران در میان اشراف غیرعربی نیز دیده می‌شود و برخی از آنان نسب خود را تا چندین سلف حفظ می‌کردند و منابع سلسله‌نسب برخی از ایشان را ارائه کرده‌اند. (سبکی، ۱۲۹/۲) به عبارت دیگر، اگر نگوئیم همه خراسانیان ایرانی نژاد، دست کم اشراف ایشان نیز از این فضای حاکم بر جوامع کوچک عرب در این خطه اثر پذیرفته بودند. در نیشابور خاندان‌هایی ایرانی نژاد مانند میکالی (سمعانی، ۴۳۳/۵)، ماسرَجسی (سمعانی، ۱۶۸-۱۶۹)، رامُشی (سمعانی، ۲۹/۳)، صفار (فارسی، بی تا: ۶۷۸) و حَسکویی (فارسی، بی تا: ۱۴۲) خود را به جد اعلای خویش منسوب داشته و انساب‌شان را حفظ می‌کردند. در سلسله نسب ایشان نام شمار متعددی از اسلاف دیده می‌شود.

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب / ۲۱

افزون بر آن چه گفته شد، وجود دو فرهنگ کاملاً متفاوت در خراسان در دو سده نخست، فرهنگ عربی-اسلامی و فرهنگ ایرانی-زرتشتی و حضور پررنگ و قدرتمند هوارداران هر دو در این دیار، برخی از مدعیان و ناراضیان را برای بهره بردن از ظرفیت‌های هر دو گروه به تلفیق عناصری از دو آیین زرتشتی و اسلام ترغیب کرد. ولی این کار همچون موارد مشابه نتیجه عکس داد. این اعتقادات آمیخته حاکی از آن است که این جنبش‌ها سعی در جذب موالی و زرتشتیان، هر دو، داشتند. در سال ۱۲۷ق یک زرتشتی به نام «به‌آفرید» از اهالی «خواف» از توابع نیشابور، کتابی به زبان فارسی را مطرح کرد که در آن کوشش زیادی برای سازش دادن دین زرتشت با عقاید اسلامی صورت گرفته بود. در این کتاب آن چه از دین زرتشت که از نظر مسلمانان ناپسندیده بود مانند ازدواج با محارم، شرب خمر، خوردن مردار، پرستش آتش و «زمزمه» کتب دینی (لااقل در هنگام غذا خوردن) جزو امور دینی شمرده نمی‌شد. در مقابل به زرتشت احترام می‌گذاشت و مانند او بر حمایت از حیوانات اهلی، حفاظت پل‌ها و راه‌ها تأکید می‌کرد. (صدیقی، ۱۳۷۲: ۱۶۷-۱۴۴) زرتشتیان با جنبش او به مخالفت پرداخته و برای جلوگیری از لطمه و اهانتی که «به‌آفرید» بر عقاید آنان وارد ساخته بود از ابومسلم درخواست کردند که با وی مقابله کند. ابومسلم نیز فرصت را غنیمت شمرده و برای کسب رضایت زرتشتیان هوادار جنبش عباسی، «به‌آفرید» را در حوالی بادغیس دستگیر کرد و به قتل رساند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۶)

ظهور موالی

یکی دیگر از پیامدهای حضور اعراب در ایران ظهور پدیده موالی بوده است. پس از فتوح عرب، این اصطلاح اغلب به نومسلمانان غیرعرب به ویژه در سرزمین‌های شرقی اطلاق می‌شد، که به وسیله مسلمان شدن از قید بندگی نجات می‌یافتند و با نام «موالی»، تحت حمایت صاحبان اولیه خود باقی می‌ماندند. با توجه به این که به موجب قوانین اسلام مسلمان بنده نمی‌شود، بندگان آزادشده وضعی میان بندگی و آزادی پیدا می‌کردند و شرایط و مقررات ویژه‌ای می‌یافتند. (مفتخری، زمانی، ۱۳۸۷: ۸۱) «ولاء» متضمن پیمان‌هایی دو طرفه میان «موالی» و قبایل عرب بوده است. طبق برخی از این پیمان‌ها موالی ملزم می‌شدند که قبایل

عرب را از نظر مالی و شرکت در جنگ‌ها و لشگرکشی‌ها یاری دهند و این قبایل نیز متقابلاً ملزم می‌شدند موالی را از حمایت قبیله و انجام تعهداتی که بر عهده آن‌ها بود برخوردار کنند. شاید همین پیمان‌ها مشارکت گسترده موالی را در جنبش‌هایی که عرب در عصر اموی برپا داشت توضیح می‌دهند و این در حالی است که در این دوره جنبشی از سوی خود موالی نمی‌توان یافت. موالی در دسته‌بندی‌های اسلامی وارد می‌شدند بدون آن که خود دسته مستقلی داشته باشند. (جوده، ۱۳۸۳: ۱۲)

چنان که گفته شد علمای نیشابور تا سده چهارم هجری در تاریخ نیشابور بیش‌تر نام، کنیه و نسبت عربی دارند. محمدرضا شفیعی کدکنی بر آن است که اکثریت ایشان نه عرب واقعی، بلکه «عربی بالولاء» بوده‌اند. کدکنی می‌نویسد: «آخر چگونه می‌توان تصور کرد که حدود دو هزار و پانصد دانشمند در فاصله سال‌های ۱۰۰ تا ۴۰۰ق در نیشابور ظهور کنند و همه فقط از قبایل مهاجر عرب باشند. این آقایان مهاجر چرا در سرزمین خودشان دانشمند نمی‌شدند؟» (حاکم نیشابوری، ۱۳۵۷: مقدمه مصحح)

ورود منازعات قبیله‌ای اعراب به خراسان

تیره‌ها و قبیله‌های گوناگون عرب برابر اسناد شفاهی و نسب‌نامه‌هایی که سینه به سینه حفظ کرده بودند، به دو دسته عدنانی و قحطانی تقسیم می‌شدند. عدنانی و قحطانی در دوره بعد به ترتیب قیسی و یمانی نامیده شدند. هم‌چشمی و کینه‌توزی درون قبیله‌ها امری طبیعی است و این دشمنی از قرن‌ها پیش از اسلام بین این دو دسته برقرار بود. با گسترش دین و تعالیم اسلام و به ویژه پس از برقراری برادری مهاجر و انصار به دستور پیامبر (ص) و مساوات اسلام و الغای امتیازات خانوادگی این برتری فروشی موقتاً از بین رفت یا به تعبیر دقیق‌تر، کم رنگ شد؛ اما به تدریج این تفاخر تجدید شد. (شهیدی، ۱۳۷۶: ۱۳۲)

رویدادهای خراسان در دهه سوم قرن دوم که سبب پیروزی عباسیان بر امویان شد، در حقیقت از نزاع عرب شمالی و جنوبی نشأت می‌گرفت. ایرانیانی که در این حوادث شرکت داشتند، به هیچ وجه رهبری حرکت را عهده‌دار نبودند. اگرچه این حرکت آغازی بر گسترش دامنه نفوذ آنان بود. (جعفریان، ۱۳۸۵: ۱۳۲) خراسان در دوره بنی‌امیه تابع بصره و والی آن بود.

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب / ۲۳

قبایل عربی که خراسان را فتح کردند و در نواحی مختلف آن ساکن شدند، اختلافات و خصومت‌های فراوانی با یکدیگر داشتند. دولت اموی که سیاست خود را بر این خصومت‌ها گذاشته بود، آتش اختلافات میان آن‌ها را دامن می‌زد. قبیله بنی‌تمیم که از آغاز در فتح ایران شرکت داشت، مهم‌ترین قبیله عرب در خراسان بود. (سعیدیان، ۱۳۸۲: ۴۵) بنی‌تمیم عدنانی بودند و در مقابل آنان قبیله‌ی ازد قحطانی قرار داشت. اگرچه ازدیان دیرتر از تمیمیان پا به فتوح گذاشتند، به خاطر پیشرفت خاندان مهلب در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک (۹۹-۹۹ق)، آنان نیز اهمیت پیدا کردند. (خامسی پور، ۱۳۸۲: ۴۵)

میان تمیم و ازد بر سر ریاست و نفوذ در خراسان درگیری‌های مختلفی رخ داد. در سال ۹۶ق تمیم بر «قتیبه بن مسلم باهلی»، والی خراسان و سردار جنگ‌های ترکستان، شورش کردند و او را در جنگ کشتند و بدین طریق برتری خود را به رخ می‌نمایان کشاندند ولی پس از آن یزید بن مهلب طایفه ازد را در خراسان بالا کشید و تمیمیان از اعتبار افتادند. پس از سقوط خاندان مهلب وضع تغییر کرد. خلافت ولید دوم و پسر عموی او، یزید سوم، در واقع نتیجه همین نزاع‌ها و مخاصمات بود: اولی از نزاریان طرفداری می‌کرد و با یمنیان درافتاد، یمنیان او را کشتند و یزید را روی کار آوردند. وی نیز پس از پنج، شش ماه مرد (۱۲۶ق) و ابراهیم بن ولید جانشین او شد، ولی دیری نپایید که مضریان دوباره بر ضد یمنیان برخاستند و مروان بن محمد را خلیفه کردند (۱۲۷ق). این زدوخوردها در خراسان تأثیر کرد و زمینه‌های مساعد دعوت عباسی را فراهم آورد. (یوسفی، ۱۳۸۷: ۵۹) عباسیان باید از اختلاف میان قبایل عرب ساکن در خراسان نهایت بهره را می‌بردند از این‌رو، امام عباسی به ابومسلم دستور داده بود در میان عرب با یمنیان و ربیعیه انس بگیرد و از مضریان پرهیز کند. (الدوری، ۱۳۹۱: ۲۸۵) تأثیر درگیری‌ها و خصومت‌های مذکور در تحولات اجتماعی و جریان‌های سیاسی خراسان از یک طرف و تغییر مداوم سیاست امویان از طرف دیگر باعث قربانی شدن اقشار مختلف مردم و ایجاد تشنج در شرق ایران گردید.

نظام جدید اقتصادی و اجتماعی در خراسان

در دوره ساسانی بیش‌تر خراسانیان کشاورز بودند و در شهرهای بزرگ آن صنعتگران و صاحبان حرف نیز وجود داشتند. تاجرانی هم به فعالیت در عرصه تجارت مشغول بودند. (دنیت، ۱۴۱۵: ۱۸۳) تاجران، صنعتگران و صاحبان حرف باید مالیات ویژه‌ای می‌پرداختند که با مالیات زمین که کشاورزان پرداخت می‌کردند، برابری می‌کرد. همچنین همه کسانی که میان بیست تا پنجاه سال سن داشتند، به جز نخبگان، کارمندان، سپاهیان و روحانیون مالیات سرانه می‌پرداختند که میزان آن با درآمد افراد تناسب داشت. (همان) پس از فتح خراسان به دست اعراب، نظام مالیاتی برقرار شده از سوی اعراب مسلمان در قلمرو خلافت قابل انعطاف و معمولاً همان روش مالیاتی مرسوم و رایج در آن مناطق بود و فاتحان مسلمان سازماندهی جدیدی برقرار نکردند و مهم‌ترین مالیات‌هایی که در دوره اولیه فتوح در ایران اخذ شده کما بیش همان مالیات‌های دوران ساسانی و عمدتاً متشکل از خراج و جزیه بود. (مفتخری، ۱۳۸۷: ۴۷) دهقانان که در گذشته عهده‌دار جمع‌آوری مالیات بودند و از میزان درآمد منطقه خود بهتر از هر کس آگاه بودند، در دوره اقتدار عرب عمدتاً بر مناصب خود ابقا شدند و در نظام جدید به صورت کارگزاران خراج (مالیات) درآمدند و حتی در مواردی به منظور خوش خدمتی برای مسلمانان جاسوسی می‌کردند. موقعیت سیاسی - اجتماعی آنان در نظام جدید چنان بود که گاه سران قبایل عرب، در اعتراض به جایگاه برجسته ایشان، از حکام عرب انتقاد می‌کردند. (همان)

امرا و نجبای محلی به ویژه در ماوراءالنهر که در اوایل دوره اسلامی بخشی از خراسان بود، به رغم همکاری با امویان، تمایلی به گرویدن طبقات پایین به اسلام نداشتند، زیرا هم موجب کسر درآمد آن‌ها می‌شد و هم موقعیت اجتماعی ایشان را تضعیف می‌کرد. دهقانان ماوراءالنهر، در حفظ سازمان اشرافی ذی‌نفع بودند و بدین سبب نمی‌توانستند در برابر رواج و انتشار دین جدید بی‌اعتنا باشند. به همین دلیل تأکید بر گرفتن مجدد جزیه از نومسلمانان و حتی ممانعت از اسلام آوردن فرودستان در این ناحیه بیش‌تر از طرف این طبقه مطرح می‌شد تا اعراب. (مفتخری، ۱۳۸۷: ۱۴) چنان چه گفته شد با حضور اعراب در خراسان، جایگاه طبقه دهقان به دلیل نیاز عرب به آنان تقویت شد. از آن جا که در خراسان اسناد و قواعد

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب / ۲۵

پرداخت مالیات در دست این طبقه بود، آنان هر مقدار که نیاز داشتند از مردم می‌گرفتند و به اعراب همان مبلغی را پرداخت می‌کردند که با آنان قرارداد بسته و به توافق رسیده بودند. از این رو، شهرهای خراسان مالیات مضاعفی را پرداخت می‌کردند. دهقانان خراسان بستگان و نزدیکان خود را از پرداخت مالیات معاف می‌کردند و در عوض از مسلمانان ایرانی جزیه می‌گرفتند. (همان) گسترش اسلام در خراسان که به دنبال ورود اعراب به آن و افزایش شمار ایشان پدید آمد، به تدریج نظام قدیم مالیات را منسوخ کرد. نصر بن سیار، حاکم اموی خراسان مشاهده کرد در حالی که بسیاری از مسلمانان مالیات می‌پردازند، شمار اندکی از نامسلمانان از پرداخت آن سرباز می‌زنند. از این رو، در خراسان نظامی برقرار کرد که طبق آن همه کشاورزان، مسلمان یا غیرمسلمان، باید مالیات زمین را پرداخت می‌کردند و غیرمسلمانان باید مالیات دیگری به نام جزیه (مالیات سرانه) را نیز می‌پرداختند. این نظام به شالوده‌ای برای مالیات‌گذاری اسلامی تبدیل شد. (هاوتینگ، همان: ۱۲۸)

هنوز چند سالی از توقف کشورگشایی نمی‌گذشت که اراضی حاصل‌خیز و گسترده کشاورزی خراسان در دست طبقه کوچکی از اعراب نزدیک به حکومت و وابستگان خاندان حاکم قرار گرفت. (همان، ۷۳) پیدایش طبقه جدید به نام «اشراف زمیندار عرب» که با سرمایه‌های آشکار و نهفته خود توانستند بسیاری از زمین‌ها را تصاحب کنند، در سرنوشت امویان و بسط قدرت آن‌ها نقش بسزایی ایفا نمود. (امیرعلی، ۱۴۰۱: ۷۹) گروه دیگری از اعراب که سپاه را رها کرده بودند از راه داد و ستد و کشاورزی به امرار معاش پرداختند، آنان با جامعه محلی عجم درآمیختند و با آنان همگونی یافتند. لذا با گذشت زمان، نوادگان ساکن عرب و موالی به سختی از هم قابل تمایز بودند و با وجود آن که هنوز آگاهی از خاستگاه قبیله‌ای و وفاداری به اصالت پابرجا بود، با تحول در شرایط اجتماعی، سبک زندگی قبیله‌ای هم دستخوش تحول شد و شکاف میان اقوام مختلط محلی و جنگجویان که نام‌های قبیله‌ای داشتند بیش‌تر شد. (هاوتینگ، همان: ۱۲۷)

ساختاری که در خراسان پس از استقرار عرب شکل گرفت همه امتیازات را به جنگجویان عرب و دهقانان می‌داد. در این میان اعرابی که از عرب حاکم بریده بودند و به مشاغل چون کشاورزی، بازرگانی و صنعت روی آورده بودند، همچون خراسانیانی که طبقه متوسط و

ضعیف را شکل می‌دادند، به شدت از وضع موجود ناراضی بودند؛ زیرا بار سنگین مالیات‌ها تماماً بر دوش آنان بود که صاحب مشاغل محسوب می‌شدند، خواه برده و کشاورز، خواه بازرگان، خواه عرب و خواه عجم. (م.ا. شعبان، ۱۳۸۶: ۱۴) نارضایتی‌های مذکور به تدریج تقاضای اصلاحات عمومی در خراسان را شدت بخشید و زمینه مناسبی را برای تشکیلات مخفی بنی عباس فراهم کرد و سرانجام عباسیان توانستند با بهره‌گیری از تفرقه و نزاع قدرت میان طبقات حاکم عرب نهضت خود را به پیروزی برسانند.

نتیجه‌گیری

پس از فتح خراسان که در خلافت عثمان (۲۳-۳۵ق) رخ داد، برخی قبایل عرب عمدتاً برای غزا به سرزمین‌های مرزی (ثغور) ایران در خراسان سرازیر شدند. خراسان در آن زمان محدوده‌ای از حدود مرزهای چین در شرق تا منتهای توابع نیشابور در غرب و ماوراءالنهر و خوارزم در شمال تا سیستان در جنوب را دربرمی‌گرفت. حضور اعراب و تبعاً اسلام در خراسان منشا تحولات شگرف اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در این خطه گردید. از جمله تحولات مهم خراسان که از کوچ اعراب در پهنه خراسان نشأت گرفت، گسترش اسلام بود. در این جا آهنگ رشد اسلام به سبب استقرار قبایل عرب چشمگیرتر از دیگر سرزمین‌ها بود. گسترش اسلام نیز به نوبه خود بر شیوع بودائیت در شرق ایران اثر گذاشت که از مدتی پیش رونق یافته و دامنه نفوذ آن تا حدود هرات رسیده بود.

کوچ اعراب همچنین بر شهرهای خراسان اثر گذاشت و بعضی مانند بلخ را حیاتی مجدد داده و بعضی دیگر را رونق و گسترش داد. افزون بر آن، کوچ گسترده اعراب، طبقه جدیدی از دوره‌های ایرانی - عربی را در خراسان دوره اموی به وجود آورد. مجاورت دو فرهنگ ایرانی و عربی عناصری از هر کدام را به فرهنگ دیگر منتقل ساخت. در خراسان و دیگر مناطق سکونت اعراب در ایران عناصری همچون جشن‌های نوروز و مهرگان و زبان فارسی چنان به میان اعراب راه یافت که بسیاری از ایشان را رنگ و بوی ایرانی داد. البته اثر فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عرب بیش از همه در زمینه‌های دیوانی و اداری بود. فرهنگ ایرانی نیز از حضور اعراب اثر گرفت. بارزترین اثر فرهنگ اعراب بر فرهنگ خراسان

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب / ۲۷

ورود صدها لغت عربی به زبان فارسی دری بود که خاستگاه اصلی آن خراسان شمرده می‌شد. خراسانیان نام‌های عربی خود را نیز از اعراب گرفتند و احتمالاً ننگه‌داشت نسب را هم از ایشان آموختند. همچنین وجود دو فرهنگ عربی - اسلامی و فرهنگ ایرانی - زرتشتی در خراسان در اوایل دوره اسلامی، برخی از مدعیان همچون به‌آفرید را واداشت برای جذب حداکثری هوادار، عناصری از دو آیین زرتشتی و اسلام را در قالب آیینی نو تلفیق کنند. ظهور «موالی» (مسلمانان بومی مناطق مفتوح) در صحنه اجتماعی و سیاسی خراسان و دیگر مناطق مفتوح نیز پس از حضور اعراب شکل گرفت. اعراب با ورود به خراسان تعصبات قبیله‌ای خویش را هم بدین سرزمین وارد کردند و اختلاف میان ازد و تمیم یکی از اسباب عمده زوال حکومت اموی در خراسان و تبعاً، از مهم‌ترین عوامل انقراض خلافت اموی بود.

پس از فتح خراسان به دست اعراب نظام مالیاتی مناطق مفتوحه حفظ شد و دهقانان عمدتاً بر مناصب خود ابقا شدند. اسلام آوردن خراسانیان از درآمدها و موقعیت اجتماعی دهقانان می‌کاست؛ از این رو، این طبقه بیش از اعراب مخالف گسترش اسلام بودند. به طور کلی، حضور اعراب در خراسان جایگاه طبقه دهقانان را به جهت نیاز عرب بدیشان بالا برد. در اواخر خلافت اموی نصر بن سیار، آخرین حاکم اموی خراسان نظامی نو برای مالیات‌ها پی افکند که بر پایه آن، همه کشاورزان (مسلمان یا غیرمسلمان) باید مالیات زمین را و غیرمسلمانان جزیه را می‌پرداختند. همچنین از دیگر پیامدهای مهم فتوح و حضور اعراب در خراسان پیدایش طبقه جدیدی به نام «اشراف زمیندار عرب» بود که بسیاری از زمین‌ها را تصاحب کردند.

کتاب‌نامه

- ابن اثیر، ابوالحسن علی، ۱۴۱۷ق، الکامل فی التاریخ، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
- ابن خردادبه، ۱۸۸۹ق، المسالک و الممالک، بیروت: دارصادر.
- ابن فندق، علی بن زید بیهقی، ۱۳۶۱، تاریخ بیهقی، به کوشش احمد بهمینیار، بی‌جا: کتابفروشی فروغی.
- دوری، عبدالعزیز و عبدالجبار مطلق، بی‌تا، اخبار الدوله العباسیه، بیروت: دارالطباعه.
- اشپولر، باتولد، بی‌تا، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- اصطخری، ۲۰۰۴م، مسالک الممالک. بیروت: دارالصادر.
- افشار، ایرج، بی‌تا، سیمای ایران: اوضاع جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و اقتصادی. تهران: نشر آقاییک.
- امیر، علی، ۱۴۰۱ق، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران: انتشارات گنجینه.
- انوشه، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی (گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادبی فارسی) دانشنامه ادب فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بلاذری، ابوالحسن احمد، ۱۹۸۸م. فتوح البلدان، بیروت، دارالمکتبه الهلال.
- بیضون، ابراهیم، ۱۴۱۱ق. من دوله عمر الی دوله عبدالملک، بیروت: دارالنهضه العربیه.
- جعفریان، رسول، ۱۳۸۵، تاریخ تشیع در ایران، قم: انتشارات انصاریان.
- جوده، جمال، ۱۳۸۳، اوضاع اجتماعی موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران: نشر نی.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، ۱۳۵۷، تاریخ نیشابور، تهران: نشر آگه.
- مولف مجهول، ۱۴۲۳ق، حدود العالم من المشرق الی مغرب، القاہره: الدارالتقافیه للنشر.
- خامسی پور، لیلیا، ۱۳۸۲، قبیلہ ازد و نقش آن در تاریخ اسلام و ایران، قم: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران.
- الخطیب، عبدالله مهدی، ۱۳۷۸، ایران در روزگار اموی، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: رسالت قلم.
- دنیل، التون، ۱۳۶۷، تاریخ سیاسی اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- دینیت، دانیل، ۱۹۶۰م، الجزیه و الاسلام، ترجمه فوزی فهیم جادالله، بیروت: مؤسسه فرنکلین المساهمه للطباعه و النشر.
- رهین، رسول، ۱۳۸۵، سرگذشت زبان فارسی دری، کابل: شورای فرهنگی افغانستان.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، «فتح ایران به دست اعراب و پیامد آن»، در تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، گردآوری: ر. ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- سبکی، تقی‌الدین، بی‌تا، طبقات الشافعیه الکبری، بیروت: دارالمعرفه.

درآمدی بر تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خراسان پس از سکونت قبایل عرب / ۲۹

- سعیدیان جزى، مریم، ۱۳۸۲، قبیله بنو تمیم و نقش آن در تاریخ اسلام و ایران، قم: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران.

- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم، ۱۴۱۹ق، الأنساب، به کوشش عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالفکر.

- شعبان، م. ا، ۱۳۸۶، فراهم آوردن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان، ترجمه دکتر پروین ترکمنی آذر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- شهیدی، سیدجعفر، ۱۳۷۶، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- صدیقی، غلامحسین، ۱۳۷۲، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: شرکت انتشارات پازنگ.

- عبدالسمیع حسین، عماد علی، ۱۴۲۵ه، الموالی و دورهم فی الدعوه الی الله تعالی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- صالح العلی، احمد، ۱۹۵۸، استیطان العرب فی خراسان، مجله کلیه الاداب والعلوم (جامعه بغداد)، عدد الثالث.

- _____، ۲۰۰۲م، عمرین عبدالعزيز خامس الخلفاء الراشدین، بیروت، شرکه المطبوعات للتوزیع و النشر.

- _____، ۱۳۸۷، مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام، ترجمه، هادی انصاری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- فارسی، ابوالحسن عبدالغافر، ۱۳۶۲، المنتخب من السیاق لتاریخ نيسابور، انتخاب: ابواسحاق ابراهیم بن محمد صریفینی، به کوشش محمد کاظم محمودی، قم: جامعه مدرسان حوزه علمیه.

- فرای، ریچارد، ۱۳۶۸، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

- کریستن سن، آرتور، ۱۳۷۴، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، ۱۳۶۳، زین الاخبار، تحقیق عبدالحی حقیقی، تهران: دنیای کتاب.

- گلدزیهر، ر. ناث، ۱۳۷۱، اسلام در ایران، شعوبیه: نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: مؤسسه نشر میراث تاریخی اسلام و ایران.

- مفتخری، حسین و زمانی حسین، ۱۳۸۷، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، تهران: سمت.
- مفتخری، حسین، ۱۳۸۲، «جامعه ایرانی و مواجهه با اعراب مسلمان»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال چهارم، شماره ۱۶، زمستان.

- _____، ۱۳۷۹، مهاجرت قبایل عرب به ایران در قرون نخستین اسلامی، نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۳۱، اردیبهشت.

- مقدسی، ابو عبدالله، ۱۴۱۱ق، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، القاهره: مکتبه مدبولی.

- نرسخی، ابوبکر محمد بن جعفر، ۱۳۶۳، تاریخ بخارا، تهران: نشر توس.

۳۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

- هاوتینگ، جرالده، ۱۳۸۶، امویان نخستین دودمان حکومتگر در اسلام، ترجمه عیسی عبدی، تهران: امیر کبیر.

- یاقوت حموی، ابو عبدالله، ۱۹۹۵م، معجم البلدان، بیروت: دارالصادر.

- یعقوبی، احمد بن یعقوب، ۱۴۲۲ق، البلدان، بیروت: دارالکتاب العلمیه.

- _____، بی تا، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارالصادر.

- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۸۷، ابومسلم سردار خراسان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

- Bulliet, Richard. W, 1972. The Patricians of Nishapur, Massachusetts, Cambridge: Harvard University Press.

تلاش‌های الناصرلدين الله برای اعاده اقتدار و کسب مشروعیت دستگاه خلافت از طریق آئين فتوت

محمد رضا روزبهانی^۱

چکیده:

یکی از جریان‌های تأثیرگذار در حیات اجتماعی ملت ایران آئين فتوت بوده است، و بسیاری با درآمدن در سلک اهل فتوت و عمل به دستورالعمل‌های آن تلاش کرده‌اند رفتار شخصی و اجتماعی خود را سازمان دهند و از این طریق هم در حل مشکلات اجتماع و هم تزکیه نفس خویش گام‌های مثبتی بردارند. در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی به رشته تحریر درآمده فرض بر این است که با توجه به روزگار خلیفه الناصرلدين الله (۵۷۵-۶۲۲ق)، آئين فتوت، به واسطه راهکارهای ساده و همچنین تکیه بر عقاید بدون پیچیدگی و مشترک همه کس پسند خود که ریشه در تصوف داشت، می‌توانست هم حربه مناسبی برای افزایش اقتدار خلیفه و کسب مشروعیت دستگاه خلافت باشد و هم عاملی جهت وحدت بخشیدن به جهان اسلام؛ که مرگ الناصر و عدم پی‌گیری خلفای بعدی و البته یورش مغولان مانع نقش آفرینی ویژه آئين فتوت در آن مقطع تاریخی شد.

واژگان کلیدی:

فتوت، مشروعیت، الناصرلدين الله، تصوف، خلافت عباسی.

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فرهنگیان استان تهران rozbahany12@yahoo.com

مقدمه

نسوی می‌نویسد زمانی که سهروردی به رسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد و انزار و تحذیر بسیار تقدیم داشت، سلطان از لشکرکشی خود علیه خلیفه الناصرالدین (۵۷۵-۶۲۲ق) تاسف‌ها خورد و دانست: «که آن آستانه نشانه‌ایست که حق تعالی پیوسته به ملائکه سموات آن را محافظت می‌کند و در ادامت و ابقا آن سرپرست که عقل مختصر به کنه آن نرسد و هر که با آن خاندان عناد ورزد جز خُسران مشاهده نکند.» (نسوی، ۱۳۶۵: ۳۲) با وجود این نگاه می‌توان گفت در آستانهٔ هجوم مغول به ایران دستگاه خلافت دچار بحران مشروعیت است و مشروعیت وی از جانب الگوهای مشروعیت‌ساز دیگر مورد تهدید قرار گرفته است. الناصرالدین الله چون مبانی مشروعیت خویش را که در طول زمان به وسیلهٔ متکلمین و فقهای اهل سنت متناسب با شرایط دچار تحول شده است، کافی برای تکیه دادن نمی‌داند سعی می‌کند از طریق ارتباط با جریان‌های دیگر و تکیه بر آن‌ها منابع مشروعیت دیگری را برای خود در میان طبقات، گروه‌ها و فرقه‌های مختلف اجتماع پیدا کند.

پیوند او با صوفیان، شیعیان و اهل فتوت را باید از این زاویه نگریست. پیداست که هماهنگ کردن این گروه‌های نامتجانس، و گاه متناقض، کار بسیار دشواری بود. این که در منابع می‌خوانیم الناصرالدین الله فردی نیرنگ‌باز، دغل، سیاست‌پیشه و ... است، ناشی از نزدیکی و ارتباط عجیب اوست با این فرقه‌های مختلف که هر کدام الگوی مشروعیت خاص خود را داشتند. بسیاری از محققان ایرانی و خارجی از جمله شفیی کدکنی در قلندریه در تاریخ، زرین کوب در جست‌وجو در تصوف ایران، عباس اقبال، محمد جواد محجوب و هانری کربن در آئین جوانمردی، بلک در ... و کسان دیگر که انواع فتوت‌نامه‌ها را نوشته‌اند مانند سهروردی و ابن معمار دربارهٔ فتوت و آداب آن سخن‌های ارزشمندی گفته‌اند که البته تفاوت نوشتهٔ حاضر با نوشته‌های آنان این است که نگارندهٔ این سطور به اهمیت آئین فتوت در مشروعیت‌بخشی به سلطهٔ خلیفه عباسی پرداخته است. در آستانهٔ هجوم مغول همچنان احترام و اعتقاد به خاندان عباسی، البته با قدری کاستی، وجود دارد و ناصر که «در ده‌ها و مکر و تدبیر و سیاست و خبرت یگانه جهان بود»، (نخجوانی، ۱۳۴۴: ۳۱۹-۳۲۰) با هشیاری

و احاطه کامل بر سياست زمان خود و به خدمت گرفتن همه امکانات موجود برای نیرو بخشیدن به حکومت بغداد، نه تنها توانست موجودیت خود را در چنان وضع حساس و خطیری حفظ کند، بلکه توانست در طول نزدیک به نیم قرن در صحنه سیاست سرزمین‌های اسلامی نقش مهمی را ایفا کند. خلفا که در حدود سه قرن در دست سلاطین سلسله‌های ایران بازیچه‌ای بیش نبودند، به خصوص در زمان سلجوقیان که خطر برای دستگاه خلافت عمده و بنیادی می‌نمود؛ اما نابودی این سلسله فرصتی پیش آورد تا ناصر دو هدف را پیش گیرد: اول تجدید حیات رهبری خلیفه در دنیای اسلام. و دوم ایجاد ارتباط با فرق تشیع، خواه هفت امامی و خواه دوازده امامی، برای برخورداری از نیروی عظیم نهفته و مردمی آن، و البته از مجرای این ارتباط، به متصوفه و اهل فتوت هم نزدیک و با آن‌ها هم‌پیمان شد.

گفتنی است که در آن زمان بسیاری تلاش می‌کردند، لاقلاً در سطح نظری، گروه‌ها و فرقه‌های مختلف را متحد کنند، که بارزترین این کوشش‌ها را می‌توان در آموزه‌های فرقه کبرویه در سده‌های هفتم و هشتم هجری دید. مؤسس صوفی این فرقه، نجم‌الدین کبری، در ۶۱۸ق به دست مغولان کشته شد، در حالی که به جز سعدالدین حمویه دیگر مریدانش سنی بودند. درباره نجم‌الدین کبری نکته قابل توجه روشنگری او و زمینه‌سازی‌اش برای وحدت مسلمانان از هر فرقه و گروه است. او در این باره رویایی داشته مبنی بر این که رسول اسلام در وسط مجلسی نشسته و در سمت راست او ابوبکر، عمر و عثمان و علی (ع)، و در سمت چپ وی ابن عباس و قرآن، و در پشت سرش مشایخ تصوف و مؤسسان مذاهب اصلی تسنن یعنی ابوحنیفه، مالک بن انس و شافعی نشسته‌اند. (زنجانی اصل، ۱۳۸۰: ۷۰-۶۹) بنابراین تعلق خاطر نسبت به وحدت مسلمانان، و اگر بدبینانه به آن توجه شود، تلاش برای افزایش قدرت خلیفه بی سابقه نبود؛ خلیفه با زیرکی در این زمینه با موفقیت هم روبه‌رو شد. ما در این قسمت درباره الگوهای مشروعیت‌ساز زمانه که مورد توجه و عنایت خلیفه الناصرلدين الله بود، به طور مختصر صحبت می‌کنیم و ویژگی‌های هر یک را به قدر لازم بیان خواهیم کرد تا شاید به عمق اقدامات خلیفه پی ببریم. در مورد شیعیان دوازده امامی ناصر آن‌ها را به مقامات بالا رسانید تا از طرفی دل‌شان را به دست آورد، و از طرف دیگر زمام اختیارشان را در دست داشته باشد. الناصرلدين الله، سید نصیرالدین ناصر بن مهدی

بن حمزه الحسینی علوی رازی را ابتدا به مقام نقیب النقبایی سراسر شهرهای ایران، و بعد از آن به نیابت وزارت خلیفه و سپس به وزارت انتخاب کرد. به گونه‌ای که آوازه شهرت این وزیر شیعه‌مذهب و روحانی عالی‌قدر از عراق عرب فراتر رفت و در سراسر ایران پیچید، و یا مؤید الدین محمد عبدالکریم برقمی را که ابتدا در خدمت محمد خوارزمشاه بود، به وزارت منصوب کرد و در حکومت به مقامی رساند که هیچ کس مانند وی چنین منزلی نیافت. وی حتی در زمان الظاهر و المستنصر هم در مقام خویش باقی بود، (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۴۴۰-۴۴۱) و نمونه آخرین این وزرا ابن علقمی وزیر مستعصم آخرین خلیفه عباسی بود. (همان، ۴۵۱-۴۵۴) الناصرالدین الله چنان خود را شیفته تشیع نشان داد که در بین مردم این توهّم را ایجاد کرد که بگویند: «او به آرای امامیه اعتقاد داشته است» (همان، ۴۳۲) و «کان یتشیع»، (ابی الفدا، ۱۲۸۵ق، ج ۳: ۱۴۲) و این عقیده هنگامی راسخ‌تر شد که خلیفه دستور داد تا خانه ابدی او را در جوار مرقد حضرت امام موسی کاظم (ع) بسازند و سردابی کاشی‌کاری و زیبا نیز در آن مکان ساخته شد. (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۰۶)

البته ناگفته نماند که بزرگان شیعه که در خدمت خلفای عباسی بودند، مجوز شرعی حضور در خدمت را داشتند.^۱ در واقع این ارتباط منفعت دو سوبه داشت؛ از یک طرف خلیفه به نوعی در میان شیعیان دوازده‌امامی موجه جلوه می‌نمود و کسب مشروعیت می‌کرد، و از طرف دیگر شیعیان با نفوذ در دستگاه خلافت زمینه بهبود اوضاع همکیشان خود را فراهم می‌کردند.

از طرف دیگر، شیعه اسماعیلیه که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایش اسطوره قدسی بودن پیشوایان و داعیان بود، که گمان می‌رفت دارای نیرویی معجزه‌آسا هستند و باورهای شان اندیشه‌های اشراقی و رمزی را که از مذاهب گنوسی، مانوی و بدعت‌های گوناگون ایرانی و مسیحی و یهودی اخذ شده، منعکس می‌ساخت، مورد توجه ناصر بود. برنامه سیاسی نهایی این فرقه در ابتدا چنین بود: «برانداختن نظام موجود و برنشانیدن پیشوای گزیده خویش

۱. رضی الدین طاووس شیعی‌مذهب که در به ثمر رساندن فتح بغداد و سقوط دستگاه عباسی بی‌تأثیر نبود، «قلم برگرفت و رأی خود را مبنی بر برتری سلطان کافر عادل بر سلطان مسلمان ستمکار نوشت.» (ابن طقطقی،

تلاش‌های الناصرل‌دین الله برای اعاده اقتدار و کسب مشروعیت دستگاه خلافت از طریق آئین فتوت / ۳۵

به حکمرانی»؛ (لویس، ۱۳۴۸: ۳۷) اما این سیاست با روی کار آمدن جلال‌الدین حسن (نومسلمان) دیگرگون شد. وی پیش از مرگ پدرش اظهاراتی دال بر تبری از مذهب نیاکان خود و بعضی دعای پیش‌گفته ایشان کرد و از این طریق راه را برای آن که لااقل به طور موقت به عنوان حکمرانی مسلمان شناخته شود، هموار کرده بود. جلال‌الدین حسن برای آن که درست‌اعتقادی خود را بر جامعه اسلامی ثابت کند، از هیچ کاری فروگذار نکرد. ناصر نه تنها «نومسلمانی» حسن را یک واقعه بزرگ تلقی کرد، بلکه اهتمام نمود تا همه جا بر مسلمانی او و مرعی داشتن تمام حقوق مسلمانان درباره اسماعیلیان فتوا نوشتند. این اقدامی بود که از یک خلیفه به عنوان مرجع رسمی که از این تغییر کیش بهره‌مند می‌شد، انتظار می‌رفت. (جوینی، ۷۷۷؛ هاجسن، ۱۳۶۹: ۲۸۶)

جدا از شیعیان، اعم از دوازده‌امامی و اسماعیلی، ناصر از میزان نفوذ تصوف نیز آگاه بود و می‌دانست در این دوره تصوف برای مردم نوعی تسکین بود و اکثر مردم سعی می‌کردند در یکی از حلقه‌های تصوف حضور یابند، بنابراین حلقه‌های تصوف توانسته بود اهمیت سیاسی مهمی به دست آورد. بر این اساس تصوف هم به بخشی از برنامه دینی - سیاسی آخرین خلیفه تاثیرگذار عباسی، ناصرل‌دین الله تبدیل شد، به خصوص آن جا که پای آئین فتوت در میان آمد.

می‌توان گفت که هیچ حرکتی از حرکت‌های روحی اسلامی مانند مذهب کرامیه، مذهب ملامتیه، مذهب صوفیه و مذهب اصحاب فتوت میدانی به وسعت میدان تصوف نداشته است. در کنار تصوف آئین فتوت هم در محدوده کوچک‌تری همچون شبیحی و سایه‌ای در کنار تصوف اکثر سرزمین‌های اسلامی را درنوردید و فتح کرد، به گونه‌ای که هنوز هم بقایای کمرنگ آن را تا نیم قرن قبل در صورت‌های مختلف در ایران و آسیای صغیر و دیگر سرزمین‌های اسلامی می‌توان دید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۹)

فتوت پدیده‌ای است که از بطن تصوف زاده شد. تعالیم و دستورالعمل‌های زندگی در این دو مکتب یکسان است. تنها تفاوت آن‌ها در این است که فتوت نقش فعالانه‌ای در جامعه بر عهده می‌گیرد، در حالی که تصوف می‌تواند منزوی و دور از قیل و قال‌های اجتماعی به زندگی خود ادامه دهد. (اقبال، ۱۳۸۳: ۱۰۲) ناصر با توجه به توان و تأثیر اهل فتوت در

سلک ایشان درآمد. ابن معمار در کتاب الفتوه می‌نویسد: «وقتی خلافت به سید و مولای ما امیر المؤمنین امام ناصرالدین الله رسید، به چشم عنایت در کار و کردار این گروه نگرست و پس از جست‌وجو و تحقیق کامل بزرگ جوانمردان شیخ زاهد صالح عابد سعید عبدالجبار بن صالح بغدادی را که خدایش بیامرزد برگزید و به دست او سراویل فتوت پوشید و به جوانمردان پیوست.» (محبوب، ۱۳۸۳: ۱۷۹-۱۸۰)

ناصر با در آمدن در سلک فتوت چیزی در حد رابطه‌ای جدید میان خلیفه و دیگر حاکمان را احیا نمود. او این روابط را به ابتکار فکری شگفت‌انگیزی استوار ساخت که برداشت صوفیه از رهبری روحانی را در بطن اندیشه خلافت عظمای داد. و این کار با همکاری عمر سهروردی (بغداد ۱۲۵۴- ایران ۱۱۴۵)، رهبر و نظریه‌پرداز صوفیه، که به مشاورت ناصر منصوب شد،^۱ انجام گرفت. به نظر می‌رسد آنان با کمک هم راهبر و سازماندهی مجدد اسلام سنی را با هدایت خلیفه پدید آورده باشند، سهروردی با تلفیق نقش خلیفه به عنوان رهبر دینی با جایگاه شیخ صوفی که رهبری روحانی‌اش مورد نیاز مردم برای بازگشت به خدا بود، نقش خلیفه را ارتقا بخشید.^۲

اقدام ناصر خلیفه در پذیرش، تنظیم و سپس ترویج طریقه فتوت، ظاهراً بیش‌تر مبتنی بر فکر استفاده از نیروی «احداث» و فتیان و فکر تجهیز آن‌ها بر ضد قوای حکام و امرای مخالف، (زرین کوب، ۱۳۵۷) امری حساب شده و توأم با دوراندیشی و روشن بینی بود. چه وی خویشتن را به حقیقت جانشین رسول اکرم (ص) و امیر مومنان می‌دانست و می‌دید که شیرازه امور ممالک اسلامی بر اثر تشتت و اختلاف در حال گسیختن است. شام را سپاهیان عیسوی اروپایی تهدید می‌کنند و تصرف مصر مورد نظر آن‌هاست، افریقای شمالی (افریقیه) در دست بنی عبدالؤمن است و آنان نیز دعوی خلافت دارند، اندلس مانند همیشه در

۱. شهاب الدین عمر سهروردی صوفی و واعظ و زاهد و نویسنده کتاب عوارف المعارف که آن کتاب را در ردیف احياء العلوم غزالی و قوت القلوب ابو طالب حلی و ... دانسته‌اند. وی به جمع میان شریعت و تصوف قائل بود. (رک. شریف، ۱۳۶۲: ۵۰۴-۵۰۵)

۲. حتی سهروردی دو فتوت‌نامه نوشته است که از دقیق‌ترین و جالب‌ترین رساله‌ها درباره فتوت است که خواندن آن می‌تواند اطلاعات ارزنده‌ای درباره فتوت و تاریخ در دوره ناصر در اختیار قرار دهد. (کربن، ۱۳۸۳: ۴۰-۵۴)

تلاش‌های الناصرلدين الله برای اعاده اقتدار و کسب مشروعیت دستگاه خلافت از طريق آئين فتوت / ۳۷

معرض خطر هجوم و جنگ اروپايان است، و عراق مقر خلافت هدف مطامع دولت اصلی سلجوقيان و خوارزمشاهيان است. از این روی وی با پیوستن به جوانمردان خواست یکدلی و اتحادی تازه در کشورهای اسلامی پدید آورد، و روحی نو در کالبد خلافت اسلامی بدمد و آب رفته را به جوی باز آورد، و بغداد را مانند گذشته مرکز جهانی سیاست شرق و تمام شهرهای اسلام سازد. (محبوب، ۱۸۰-۱۸۱)

ناصر نه تنها در سیاست داخلی از حربه فتوت استفاده کرد، بلکه در سال ۶۰۳ق (۱۲۰۷م) خود را رئیس طریقت فتوت مبتنی بر صوفیه اعلام نمود، و بسیاری از سلاطین مسلمان چون الملك المعظم حاکم دمشق، الملك الكامل حاکم مصر، الملك الاشرف حاکم خلاط و جزیره، الملك الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی حاکم حلب، اتابک سعد حاکم فارس، قلیچ ارسلان حاکم سلجوقی روم و در حقیقت کلیه سلاطین ممالک و ایالات اسلامی را با منشور خود در سلک اهل فتوت درآورد و به دست خود بر تن آنان «سراویل» پوشانید (نخجوانی، ۴۳۲ و ۴۳۰) و به نمونه درباری فتوت ملحق کرد. این اقدام او را راهنمای روحانی آنان می ساخت و آنان را به مثابه مریدان به او پیوند می داد؛ چنین ابتکاری نقش گروه‌های صوفیه را در قلب اسلام سنی تاکید نمود و جایگاه فتوت را ترقی داد. اگر این اقدام ریشه می گرفت، بدان معنی بود که خلیفه «تنها شخص برخوردار از قدرت و حق یکپارچه نگه داشتن جامعه مؤمنان است.» نگرش ناصر حتی از این هم فراتر می رفت. وی علاوه بر این که برای مذاهب چهارگانه اهل تسنن جایگاهی برابر قائل شد و مدرسه‌ای را در بغداد برای تبلیغ تعالیم آنان به طور مشترک تشکیل داد، این اقدام که با تاکید بر وحدت جهان تسنن انجام گرفت، (بلک، ۱۳۸۶: ۲۱۲-۲۱۳) توانست امام اسماعیلیه نزاری را به اسلام سنی منتقل سازد و از طریق نصب شیعیان امامیه به مقامات دولتی، پل‌هایی جهت اتصال به آن‌ها بنا نهاد که به مفهوم اتحاد همه امت، چه شیعه و چه سنی، تحت رهبری خلیفه عباسی بود. این اقدام می توانست گام نهایی در تحکیم جهان اسلام باشد، (همان، ۲۱۲-۲۱۴) اما تلاش‌های ناصر با مرگ او و عدم پی گیری جدی از سوی جانشینانش، ظاهر بامرالله (۶۲۲ق)، (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۴۴۱-۴۴۲) مستنصر بالله (۶۴۰ق) (همان، ۴۴۲-۴۴۳) و نهایتاً مستعصم بالله (۶۴۰ق) (همان، ۴۴۵-۴۵۰) از هم پاشید و قلمرو خلافت نتوانست به سرانجام مطلوب برسد،

۳۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

و بنایی که می‌توانست مبانی مشروعیت منسجمی را ایجاد کند، در برابر هجوم مغول‌ها که مشروعیت خود را از سرچشمه دیگری می‌گرفتند، فرو ریخت. این امر آغاز تحول مهمی در مبانی مشروعیت سلطنت در ایران بود.

نتیجه‌گیری

دستگاه خلافت که از اواخر قرن ششم هجری قمری به طور جدی با بحران مشروعیت روبه‌رو بود، با روی کار آمدن الناصرالدین الله به عنوان خلیفه تلاش گسترده‌ای را برای افزایش اقتدار و مشروعیت خود آغاز کرد. در این میان آئین فتوت در میان الگوهای مشروعیت‌ساز بیش از هر الگوی دیگری مورد توجه الناصرالدین الله قرار گرفت و می‌رفت که نقشی تاریخی در وحدت جهان اسلام ایفا کند، اما مرگ الناصر و عدم پی‌گیری خلفای بعدی و البته یورش مغولان مانع نقش آفرینی ویژه آئین فتوت در آن مقطع تاریخی شد.

کتاب‌نامه

- ابی الفدا، الملك الموید اسماعیل، ۱۲۸۵ق، المختصر فی اخبار البشر معروف به تاریخ ابوالفدا (تاریخ عمومی اسلام)، ج ۳، به کوشش محمد افندی المثنی التونسی، قسطنطنیه: بی‌نا.
- ابن طقطقی، ۱۳۶۰، تاریخ فخری، ترجمه محمد رضا وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، ۱۳۸۹، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال، عباس، ۱۳۸۳، «فتوت و خلافت (عباسی)»، آئین جوانمیری، گردآوری هانری کربن، ترجمه احسان نراقی، تهران: نشر نو.
- بلک، آنتونی، ۱۳۸۶، تاریخ اندیشه سیاسی اسلام از عصر پیامبر تا امروز، ترجمه محمد حسین وقار، تهران: اطلاعات.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، ۱۳۵۳، حبیب‌السیر، ج ۳، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۵۷، جست‌وجو در تصرف ایران، تهران: امیر کبیر.
- شریف، م. م.، ۱۳۶۲، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، ترجمه فتح‌الله مجتبابی و دیگران، تهران: بی‌نا.
- شفیع‌کدکنی، محمد رضا، ۱۳۸۶، قلندریه در تاریخ: دگردیسی‌های یک ایدئولوژی، تهران: انتشارات سخن.
- کربن، هانری، ۱۳۸۳، آئین جوانمیری، ترجمه احسان نراقی، تهران: نشر نو.
- کریمی زنجانی اصل، محمد، ۱۳۸۰، امامیه و سیاست در نخستین سده‌های غیبت، تهران: نشر نی.
- لویس، برنارد، ۱۳۴۸، فداییان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نخجوانی، محمد هندوشاه، ۱۳۴۴، تجارت السلف، به کوشش عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوری.
- نسوی، شهاب‌الدین زیدری، ۱۳۶۵، سیرت جلال‌الدین منکبرتی، به کوشش مجتبی مینوی، تهران: علم و فرهنگی.
- محجوب، محمدجعفر، ۱۳۸۳، «سیری در تاریخ فتوت»، آئین جوانمیری، گردآوری هانری کربن، ترجمه احسان نراقی، تهران: نشر نو.
- هاجسن، مارشال ک. س.، ۱۳۶۹، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

روابط ممالیک با دولت‌های مسیحی اروپایی

غلامحسین بشکنی^۱

چکیده

در گستره تاریخ و تمدن اسلامی تا پیش از تأسیس و شکوفایی دولت عثمانی، هیچ دولتی به اندازه دولت ممالیک در عرصه روابط و دیپلماسی به رشد و شکوفایی نرسید. این شکوفایی به لطف رشد روابط تجاری و اقتصادی در پی جنگهای صلیبی، تشکیل دولت فراگیر ایلخانی در ایران (شرق جهاناسلام) و رشد نسبی اقتصاد اروپا به ویژه دولت‌شهرهایی چون ونیز، جنوا، فلورانس و ... بود. به طبع در سایه رشد روابط تجاری، روابط سیاسی (دیپلماتیک) نیز تحت تأثیر قرار میگرفت. دولت ممالیک از ابتدای تأسیس به سبب موقعیت استراتژیکی و قلمرو پهناورش، توانست با دولتهایی در شرق جهان اسلام و دولتهای مسیحی اروپایی روابط سیاسی و تجاری خوبی برقرار کند. البته دشمنی آنان با دولت ایلخانی در سوق دادن آن‌ها به برقراری روابط سیاسی با دولتهای مسیحی بیتأثیر نبود. در این میان روابط ممالیک با دولت‌های مسیحی اروپایی که بخشی از توان این حکومت را به خود مصروف میکرد، پیامدهایی در عرصه سیاسی و روابط خارجی به‌دنبال خود داشت. شناخت ابعاد و زوایای این روابط میتواند چشمانداز روشنتری از مناسبات قدرت و روابط خارجی ممالیک ترسیم کند. یافته‌های پژوهش مشخص می‌کند که ممالیک در روابط با دولت‌های مسیحی اروپایی، همواره حفظ حکومت و منافع خود را مدنظر داشتند، چنان‌که این روابط با دولتهای اروپایی مسیحی بر پایه تجارت و فرستادن سفیر و نامه‌های توصیه‌آمیز برای مراعات حقوق شهروندان مسیحی داخل مصر و بازگشایی کلیساهای آن‌ها تعریف شد، و به رویکردهایی خصمانه و یا دوستانه در عرصه مناسبات سیاسی آنان تبدیل گردید. در این رویکرد در کنار شکل‌گیری روابط خارجی و مبادله سفیر، روابط تجاری هم پی‌گیری می‌شد و این دولت با دولتهای مسیحی اروپایی به دنبال منافع ملی خود و در وهله اول مشروعیت بخشی به قدرت خود در برابر دولت ایلخانی، و در وهله دوم دولتهای مسیحی بود.

واژگان کلیدی:

ممالیک، روابط تجاری، روابط سیاسی، دولت‌های مسیحی اروپایی.

مقدمه

پس از تسلط مسلمانان بر مصر در سال ۲۱ق، روابط مصر با دولت‌های مسیحی در دوره‌های حکومتی مسلمانان متفاوت بود. در دوره طولونیان (۲۵۴-۲۹۳ق) روابط با دولت‌های شمالی اندلس برقرار بود. (کاشف، ۱۹۶۵: ۲۰۲) هرچند روابط فاطمیان (۳۵۸-۵۶۷ق) با اروپاییان بر جنگ‌های صلیبی متمرکز بود؛ چون اروپاییان عامل اصلی جنگ‌های صلیبی و حمله به شرق اسلامی بودند. (همو، ۲۰۰۲: ۱۵۶) اما روابط با تاجران اروپایی بر تجارت و صادرات متمرکز بود. در این دوره راه دریایی دریای احمر، راه تجارتي برای صادرات کالا به اروپا به شمار می‌رفت. (آرشیبالد، بی تا: ۳۲۸) روابط با بیزانس در دوره فاطمیان نیز با وجود داشتن منازعات سیاسی برقرار بود. (البرای، ۱۹۴۸: ۲۴۶) در روزگار ایوبیان (۵۶۹-۶۴۸ق) نیز به مانند دوره فاطمیان با وجود حالت جنگی با صلیبیان، روابط سیاسی و تجاری با اروپاییان برقرار بود (عاشور، ۱۹۷۰: ۱۶۶-۱۶۷) و مصر عصر ایوبی به سبب گستردگی مناطقی که زیر سلطه آنان بود، واسطه تجاری بین شرق و غرب اروپا به شمار می‌رفت. (الباز العرینی، ۱۹۶۰: ۲۰۱)

ممالیک بردگان زرخرید ترکمانی سلاطین ایوبی نیز پس از غلبه بر ایوبیان مصر در سال ۶۴۸ق به تدریج قلمرو سراسر ایوبیان را به دست آوردند؛ و تا ۹۲۳ق با انتخاب مصر به عنوان مرکز حکومت تا ۹۲۳ق بر مناطقی چون شام، حجاز، یمن و بخشهایی از شمال آفریقا با وجود همنژاد بودن با مردم مصر (طقوش، ۱۹۹۷: ۷)، روابطشان را با دیگر سرزمین‌ها و دولت‌ها، مطابق با منافع مردم مصر پی‌گیری می‌کردند. این حکومت که حدود سه قرن روی کار بودند، وظیفه جهاد اسلامی و دفاع از امنیت مصر را با ارتباط با دیگر کشورها از جمله با دولت‌های مسیحی اروپایی جست‌وجو می‌کرد. در زمان ممالیک، سرزمین آنان شاهره تجارت و فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و محل رفت‌وآمد به سرزمین‌های همسایه و اروپایی مسیحی بود. (همان، ۹)

روابط خارجی دو گروه ممالیک بحری (۷۸۴-۶۴۸ق) و ممالیک برجی (۹۲۳-۷۸۴ق) طبق روال گذشته و بر اساس منافع سرزمین مصر گزارش شده است. (الحویری، ۲۰۰۲: ۲۵۶) از

نکته‌های برجسته این دوره، می‌توان از انتقال راه اقتصادی و تجاری و به تبع آن روابط خارجی از شرق اسلامی، به دلیل جنگ‌های صلیبی و نابودی شاهراه دریایی بین شرق و غرب، به سمت مصر و حمایت حاکمان مملوکی از این راه‌های دریایی و زمینی و روابط سیاسی نام برد؛ چنان که این فعالیت‌های تجاری و گاهی اوقات سیاسی، از طریق بنادر دریای احمر و داخل مصر تا بنادر دمیاط و اسکندریه و سپس به اروپا انجام می‌شد. (الحویری، ۲۰۰۲: ۲۹۳) روابط ممالیک با دولت‌های اروپایی نیز در زمینه امنیت و منافع دو طرف و همچنین دفاع از آزادی مسیحیان قبطی مصر و گسترش روابط تجاری بوده است. (قاسم، ۱۹۷۹: ۹۰؛ طقوش، ۱۹۹۷: ۱۴۷)

با این تفاسیر می‌توان ادعا کرد که در گستره تاریخ و تمدن اسلامی تا پیش از تأسیس و شکوفایی دولت عثمانی، هیچ دولتی به اندازه دولت ممالیک در عرصه روابط و دیپلماسی به رشد و شکوفایی نرسید. این شکوفایی به لطف رشد روابط تجاری و اقتصادی در پی جنگ‌های صلیبی، تشکیل دولت فراگیر ایلخانی در ایران (شرق جهان اسلام) و رشد نسبی اقتصاد اروپا به ویژه دولت‌شهرهایی چون ونیز، جنوا، فلورانس و ... بود. به طبع در سایه رشد روابط تجاری، روابط سیاسی (دیپلماتیک) نیز تحت تأثیر قرار می‌گرفت. دولت ممالیک از ابتدای تأسیس به سبب موقعیت استراتژیکی و قلمرو پهناورش توانست با دولت‌هایی در شرق جهان اسلام و دولت‌های مسیحی اروپایی روابط سیاسی و تجاری خوبی برقرار کند. این پژوهش با توجه به نظری بودن موضوع، به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. بنابراین روش گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای با بهره‌گیری از کتاب و مقاله است تا بدین پرسش پاسخ دهد که چه عواملی در گسترش روابط ممالیک با مسیحیان اروپا تأثیرگذار بوده است، و ممالیک چه اهدافی را دنبال می‌کردند؟

پیشینه تحقیق

محققان ایرانی و خارجی در رابطه با تحولات تاریخی روابط بین ممالیک و دولت‌های مجاورش و اروپایی تاکنون پژوهش‌های علمی - تحقیقی متعدد و سودمندی به صورت کتاب، رساله و یا مقاله تدوین شده است. بررسی تحولات سیاسی و بیان اوضاع و احوال اجتماعی،

تشریح روابط خارجی و به طور کلی پژوهش در باب جنبه‌های مختلف دولت ممالیک از موضوعات مورد بررسی این نوشته‌هاست. البته هیچ کدام از این تحقیقات به طور مستقل به موضوع مورد مطالعه این پژوهش پرداخته‌اند. در میان این تحقیقات بعضی از آن‌ها به بررسی روابط ممالیک با دولت‌های مسلمان و دولت‌های مسیحی به صورت کلی پرداخته‌اند، و بعضی دیگر به صورت جزئی به بررسی رابطه آنان با یکی از دولت‌های مسیحی متمرکز شده‌اند. از مهم‌ترین آثار مرتبط با این مقاله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

کتاب‌های تاریخ الممالیک فی مصر و بلاد الشام (۱۹۹۷م)، طقوش؛ برسبای و سیاست‌های داخلی و خارجی (۲۰۰۸م)، شرقاوی؛ مصر الاسلامیه و اهل الذمه (۱۹۹۳م)، سیده اسماعیل کاشف؛ السیاسه الخارجیه الدوله البیزنطیه و تعاملها مع الممالیک و العثمانيين (۲۰۱۳م)، مصباح احمد ابراهیم؛ الاسلام و النوبه فی العصور الوسطی (۱۹۶۰م)، مسعد مصطفی به بررسی روابط دولت ممالیک می‌پردازند و در آن به روابط دولت ممالیک با دولت‌ها و سرزمین‌های مسیحی نیز اشاراتی دارند. کتاب اقباط و المسلمون منذ الفتح العربی الی عام ۱۹۲۲م از تاجر جاک (۱۹۱۵م) نیز به طور کلی به روابط قبطی‌ها و ممالیک پرداخته و در آن به روابط با بعضی از سرزمین‌های مسیحی نیز پرداخته است. احمد رضا متولی (تابستان ۱۳۹۹) در مقاله «فراز و فرود روابط بازرگانی مصر و نیز در دوره ممالیک برجی (۷۸۴-۹۲۳ق) تنها به روابط اقتصادی ممالیک برجی با دولت‌شهر و نیز میپردازد و رضا جهانشلو (۱۳۹۳) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان منابع حکومت ممالیک برجی در مصر ضمن بررسی وضع اقتصادی ممالیک برجی اشاراتی نیز به روابط خارجی و سیاسی ممالیک دارد، و همچنین نگارنده (۱۳۸۴) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان تاریخ سیاسی مصر از قرن نهم تا سیزدهم هجری (ممالیک برجی تا برآمدن محمد علی پاشا) اشاره‌ای کوتاه به روابط ممالیک با این کشورها کرده است. در میان شاید کتاب قاهره ممالیک، چهارراهی برای سفارتخانه‌ها به سرپرستی فردریک بُدن و ملیکا دیکیش چاپ شده در انتشارات بریل مشتمل بر ۲۸ مقاله درباره دیپلماسی در عصر دولت ممالیک با دولت‌های مسلمان و غیرمسلمان جهان پیرامونش به این پژوهش نزدیک باشد. با این حال، در بخش بررسی روابط ممالیک با دولت‌های اروپایی روابط آنان با فرانسه و همچنین دولت شهر جنوا که سابقه طولانی در

روابط با دولت ممالیک دارند، مورد غفلت واقع شده است. چنان که گفته شد هیچ کدام از این تحقیقات به روابط دولت ممالیک با دولت‌های مسیحی اروپایی متمرکز نشده است. در این میان نگارنده در پژوهش حاضر تنها بر موضوع روابط ممالیک با دولت‌های مسیحی اروپایی متمرکز شده است.

چرایی برقراری روابط سیاسی و تجاری ممالیک با اروپاییان

پس از پیروزی ممالیک بر مغولان در نبرد عینالجالت (۶۵۸ق) و نبرد ممالیک با امارت‌های صلیبی در شام و سواحل مدیترانه در نزدیکی دولت‌های اروپایی به ایلخانان مغول بی‌تأثیر نبوده است؛ زیرا هر دوی اینان ممالیک را تهدید جدی در برابر توسعه‌طلبی خود می‌دانستند و برای برقراری روابط سیاسی مبادرت به تبادل سفرا و نامه‌نگاری کردند. (آذرنیوشه و پیری، ۱۳۸۷: ۱۴، ۲۵-۳۲؛ کناررودی، ۱۳۹۷: ۲۶، ۲۸-۳۴) به نظر می‌رسد ممالیک از رفت و آمد سفرا و نامه‌نگاری‌های ایلخانان آگاهی یافته‌اند که در صدد برقراری روابط سیاسی و تجاری با دولت‌های مسیحی برآمده‌اند و در این راه با برقراری روابط تجاری با دولت‌شهر و نیز موجب شد تا ونیزی‌ها نه تنها از هجوم ایلخانان به قلمرو ممالیک حمایت نکردند، بلکه فتوای تحریم پاپ مبنی بر منع صدور بعضی کالاها مانند چوب، آهن و مواد غذایی به مصر همراه نشدند و به صادرات خود به این سرزمین ادامه دادند. (متولی، ۱۳۹۹: ۲۰۸) ممالیک در این دوره پس از برقراری روابط دوستانه با دولت‌های مسیحی، با آگاهی از پذیرش اسلام از سوی مغولان اردوی زرین در دشت قبیچاق و دشمنی برکھخان حاکم آن جا با ایلخانان، در صدد برقراری روابط دوستانه با آنان برآمدند و سفیرانی به آن سرزمین فرستادند. (ابن تغریب‌دی، ۱۳۹۲ق: ۱۸۲/۷، ۲۲۲) هم‌پیمانی ممالیک با مغولان دشت قبیچاق بیش‌تر برای تحت فشار قراردادن حکومت ایلخانان که تمایل به دین مسیحی داشتند، بود.

در دوره ممالیک برجی نیز با هجوم تیمورگورکانی (۷۷۱-۸۰۷ق) و ناامنی ایجاد شده در مسیر تجاری ایران و عراق سبب رونق مسیر تجاری دریای سرخ و مصر شد. این تغییر مسیر تجاری که هم‌زمان با برتری نظامی و اقتصادی و نیز در مدیترانه بود، زمینه‌های لازم را برای توسعه روابط این دو دولت را فراهم کرد و از اینرو، مبادلات تجاری بین آن‌ها گسترش یافت.

۴۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

در ادامه و در نیمه دوم قرن نهم هجری نیز با تسلط عثمانی بر آناتولی و دریای سیاه و درگیری عثمانی و ونیز، سبب شد که ونیز برای جبران قطع ارتباط با آناتولی بیش از پیش به مصر روی آورد که مورد استقبال مالیک قرار گرفت. (متولی، ۱۳۹۹: ۲۱۸)

مسیحیان مصر (قبطیان)

زندگی مسیحیان مصر در دوره مالیک رابطه مستقیمی با روابط خارجی مالیک با کشورهای اروپایی داشت. این روابط بعضی مواقع اثر سلبی و بعضی مواقع اثر ایجابی بر زندگی مسیحیان مصر داشت (قاسم، ۲۰۱۲: ۲۶۴)؛ چنان که نبرد پادشاهان مالیک بحری با آخرین صلیبی‌ها در شام و یا در موقع استرداد اندلس از مسلمانان، بر زندگی مسیحیان در مصر، تأثیر سلبی داشت (همو، ۱۹۷۹: ۸۸) و طبیعی بود که دولت مالیک بر کنار گذاشتن مسیحی‌ها اهتمام داشته باشد، چون ترس آن وجود داشت که مسیحی‌ها، جاسوس صلیبی‌ها در سرزمین‌شان باشند. البته اهتمام دولت در این دوره دور نگه‌داشتن کلیسای قبطی از نیروهای خارجی بود، هرچند در این دوره آن‌ها ارتباطاتی با فرنگی‌ها و بیزانسی‌ها نداشتند و جاسوس بودن آن‌ها نیز در منابع نیامده است، اما بعضی مواقع قیام‌های آن‌ها به حساب جاسوسی برای صلیبیان گذاشته می‌شد. (رک. همان، ۸۹، ۱۸۳)

گمان می‌رود مسیحیان قبطی در طول تاریخ اسلامی، جزئی از ملت مصر بوده و تعصب ویژه‌ای برای وطن‌شان داشتند و حتی هنگامی که صلیبی‌ها قدس را اشغال کردند، مسیحیان مصری به دلیل این که آن‌ها کافر هستند، هرگز به حج نرفتند و شکست آن‌ها در جنگ‌های صلیبی را بلای نازل شده از طرف خداوند بر یاران کلیسای رومی توصیف می‌کردند. (کاشف، ۱۹۹۳: ۱۱۷-۱۱۹) از طرف دیگر صلیبی‌ها (غربی‌ها) هم اقباط را هراقطه یعنی بدعت به وجود آورنده در دین می‌نامیدند؛ چون بنا به نظر آن‌ها قبطیان از مذهب کاتولیک خارج شده بودند. (بوتشر، ۲۰۰۳: ۲۳۴) تمام این موارد از اختلاف بین کلیسای شرقی و کلیسای غربی و اختلاف در عقاید، ناشی می‌شد و این اختلاف اعتقادی باعث تیرگی روابط بین پیروان دو کلیسا میشد و باعث میشد که نقطه اتکای مسیحیان قبطی در این دوره حاکمان مملوکی باشند. (قاسم، ۱۹۷۹: ۹۰)

روابط خارجی و تجاری و اقتصادی ممالیک با کشورهای اروپایی خوب بوده و بندرهای مصر محل تجارت تاجران اروپایی و مبادله سفرای دولت‌های مسیحی اروپایی با دولت ممالیک بود؛ هرچند این روابط به دلیل دشمنی مصریان با مسیحیان اروپایی آسان نبود و تاجر و سفیر سیاسی غربی در مصر با وصف مسیحی فاجر یاد می‌شد، ولی به دلیل داشتن مرزهای دریایی و مصالح تجاری و سیاسی مشترک، این روابط مسالمت‌آمیز توصیف شده است. (طوقوش، ۱۹۹۷: ۱۴۷)

بیزانس

روابط ممالیک با بیزانسی‌ها بر اساس منافع‌شان استوار بود. آن‌ها با بیزانسی‌ها بر ضد صلیبیان مسیحی (عاشور، ۱۹۷۶: ۲۶۱) و حل و فصل مشکلات امیرنشین‌های ترکمان در آسیای صغیر (طوقوش، ۱۹۹۷: ۲۸۶) و متحدی در برابر توسعه‌طلبی ایلخانیان و استفاده از خاک بیزانس برای برقراری ارتباط با مغولان تازه مسلمان شده اردوی زرین دشت قبیچاق هم‌پیمان ممالیک (ابن تغریبندی، ۱۹۹۲: ۱۸۲/۷، ۲۲۲؛ مورگان، ۱۳۷۱: ۱۸۹) مراد شده‌اند. ممالیک در این دوره روابط خارجی و تجاری خود را بیزانس از طریق راه دریایی برقرار کرده بود. (ابن عبدالظاهر، ۱۹۶۱: ۱۳۹، ۱۴۰)

روابط سال ۶۶۰ق با بیزانسی‌ها بسیار گرم توصیف شده، چون بیبرس (۶۵۸-۶۷۸ق) هیأتی را با همراهی یکی از امیران خود که بطرک ملکانی‌ها معروف به رشیدکمال هم جزو آن‌ها بود، به قسطنطنیه فرستاد و در آن جا مورد احترام و اکرام فراوان قرار گرفتند. (مقریزی، ۱۹۹۷: ۵۴۳/۱) در این سفر، حتی میخائیل هشتم، امپراتور بیزانس اجازه داد تا مسلمانان مسجد تخریب شده در جنگ صلیبی چهارم را بازسازی کنند. (العینی، ۱۹۶۲: ۳۳۲/۱) همچنین امپراتور اجازه انتقال بندگان مملوکی که از دشت قبیچاق خریداری شده بود از طریق خاک بیزانس به مصر را صادر کرد. (طوقوش، ۱۹۹۷: ۱۴۶)

سفارت سال ۷۰۰ق در شفاعت قبطی‌ها از جانب بیزانسی‌ها گزارش شده، ولی توضیحاتی در مورد آن نیامده است. (مقریزی، ۱۹۹۷: ۳۳۹/۲) در سال ۷۱۰ق فرستاده‌ای از طرف امپراتور اندرینق دوم به همراه فرستاده‌ی پادشاه گرجستان جهت بازگشایی کلیسای معلقه

۴۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

یعاقبه و کلیسای قدیس میکائیل ملکانی‌ها به قاهره آمد و با فتوای فقها و اجابت حکومت، این دو کلیسا که در سال ۷۰۰ق بسته شده بود، بازگشایی و در بعضی از قیود اعمال شده بر آنان هم تخفیف‌هایی داده شد. (همان، ۴۵۸/۲) البته در این سال فرستاده دیگری نیز آمد و دستور بازگشایی کلیسای حاره و کلیسای نقولا را گرفت. (همان، ۳۳۹/۲) در سال ۷۰۵ق نیز سفارتی از قسطنطنیه به قاهره آمد و خواستار بازگشایی کلیسای بیت‌المقدس و برخورد مسالمت‌آمیز با مسیحیان، به ویژه با ملکانیان شده بود. (نویری، ۲۰۰۴: ۳۰/۶)

فرستاده‌ای دیگر نیز در سال ۷۱۳ق از جانب امپراتور بیزانس به همراه هدایایی به قاهره آمد و خواستار بازگرداندن بطریق ملکانی خلع شده بیت‌المقدس به مقامش گردید که خواسته او نیز قبول شد. (قاسم، ۱۹۷۹: ۹۵) الملك الناصر محمد بن قلاوون (مرحله سوم) (۷۴۱-۷۰۹ق) در سال ۷۳۱ق سفارتی به بیزانس نزد امپراتور اندروونیکوس فرستاد که او را با القاب والایی مورد خطاب قرار داد. امپراتور نیز سفارت او را به خوبی پذیرایی کرد. در سال بعد، امپراتور سفیری به قاهره فرستاد که آن‌ها نیز از سفارت بیزانسی استقبال خوبی به عمل آوردند. پس از آتش‌سوزی دمشق در سال ۷۴۰ق که عامل آن راهبان بیزانسی بودند، روابط به سردی گرایید و نایب سلطان در دمشق بازده نفر از مسیحیان را در ارتباط با این آتش‌سوزی به صلیب کشید، و سلطان مسیر تجارت خود را به غرب اروپا منتقل کرد. یک سال پس از آن، امپراتور بیزانس اندروونیکوس سفارتی سیاسی به قاهره فرستاد که در آن حفظ حقوق مسیحیان و حمایت از آن‌ها در مصر مملوکی مورد توجه بود. (مصباح احمد، ۲۰۱۳: ۱۸۸ تا ۱۹۱) گمان می‌رود در این سفارت‌ها امپراتور بیزانس نیاز خود به کمک مالی، در مواجهه با دولت عثمانی که قصد توسعه در سرزمین وی را داشت نیز مدنظر داشت. (طوقوش، ۱۹۹۵: ۳۰-۳۵)

امپراتور بیزانس در سال ۷۵۰ق هیأتی به همراه هدایا به قاهره در مراعات مسیحیان ملکانی فرستاد که سلطان جواب سفارت اول را نداد. اما پس از ارسال سفارت دوم که پس از گذشت پنج سال اتفاق افتاد، به بازگشایی کلیسای ملکانی و یعاقبه اجازه داد. (همو، ۱۹۹۷: ۲۸۶) هیأتی از جانب امپراتوری بیزانس در سال ۷۷۰ق به قاهره فرستاده شد که هدف از آن توقف ستمگری بر مسیحیان مصر و شام به دنبال حمله پادشاه قبرس به اسکندریه بود. همچنان که این امپراتور در سال‌های ۷۷۱، ۷۷۶ و ۷۸۷ق سفارت‌هایی به قاهره فرستاد که

هدف از این سفارت‌ها روابط دوستانه بین طرفین و حمایت از تجارت بین دو کشور بود. (مصباح احمد، ۲۰۱۳: ۵۱۲؛ عسقلانی، ۱۹۶۹: ۱۰۶) ظاهراً در هیأت مانویل دوم به قاهره در سال ۸۱۴ق صداقت بین دو طرف وجود داشت که خواسته ایشان از فرج بن برقوق (۸۱۵-۸۰۱ق) در رفتی و مدارا با مسیحیان و آزار نرساندن به آنها بود. (قلقشندی، ۱۹۱۸: ۱۲۱/۸-۱۲۲) در این دوره روابط میان ممالیک و دولت بیزانسی بر اساس منافع متقابل استوار بود؛ این منافع در چندین محور از جمله منافع سیاسی، تجاری و مبادله سفیر در جهت ارتقای روابط و استیفای حقوق شهروندان دو سرزمین بود.

اندلس

روابط ممالیک با جمهوری‌های خودمختار (اندلس) در دوره‌ای بود که دولت شهرهای مسیحی اندلس پس از اتحادشان مسلمانان را از تمام اندلس به باریکه‌ای در جنوب غربی این سرزمین به نام مملکت غرناطه محدود کرده بودند. در این دوره که از سال ۶۳۵ق تا هنگام سقوط غرناطه و اخراج مسلمانان از این سرزمین در ۸۹۷ق را شامل می‌شود، مسلمانان در سختی و اجبار از بازگشت از دین خود و تبعید به شمال آفریقا و قتل مواجه بودند. (برای مطالعهٔ بیشتر در خصوص ویژگی‌های این دورهٔ اندلس رک. عبدالله عنان، ۱۳۷۱، ج ۵). روابط ممالیک با اندلس مسیحی در این زمان مطابق با منافع یکدیگر تعریف می‌شد. این جمهوری‌ها از حکومت ممالیک درخواست‌هایی مانند کمک نکردن به مسلمانان ساکن در اندلس و بازگشایی کلیساهای مسیحیان در مصر را درخواست می‌کردند و در این راستا و برای بهبود روابط هدایایی نیز بین دو دولت مبادله میشد (طقوش، ۱۹۹۷: ۱۴۹)، چنان که در سال ۶۸۱ق فرستادهٔ قشتاله به مصر با هدایایی گران‌قیمت وارد شد که مورد احترام و اکرام سلطان مملوکی قرار گرفت و بین طرفین پیمان‌نامه دفاعی منعقد گردید. (همان، ۲۰۰)

گزارش شده است هیأت پادشاه بارسلونا در سال ۷۰۳ق که شاه هدیه‌های گران‌قیمت برای تمام امیران به خصوص سلطان مملوکی فرستاد و خواستار بازگشایی کلیساهایی شد که بسته بودند، و پس از آن رأی به بازگشایی آنها از جمله کلیسای زویله متعلق به یعاقبه و کلیسای بندقانیس در قاهره داده شد. (مقریزی، ۱۴۱۳: ۱۲۹؛ همو، ۱۹۹۸: ۴/۴۱۹) پادشاه جمهوری

۵۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

آراگون نیز نامه‌ها و هیأت‌هایی بین سال‌های ۶۹۹-۷۲۸ق برای قاهره فرستاد که در آن درخواست آزادی زندانیان مسیحی در مصر و حسن معامله با اقباط را خواستار شده بود. سلطان الملک‌الناصر محمد (۶۹۸-۷۰۸ق) نیز در جوابیه‌ای در سال ۶۹۹ق اشاره به دشمنی صلیبی‌های لاتینی در جنگ‌های صلیبی با مسلمانان کرده بود. (طقوش، ۱۹۹۷: ۲۸۸) اما در سال ۷۰۵ق پادشاه مملوکی طی نامه‌ای تضمین امنیت حجاج مسیحی، تضمین امنیت تاجران آراگونی مقیم اسکندریه و آزادی مسیحیان بازداشتی در مصر را داده بود. (مجهول‌المولف، ۱۹۹۳: ۱۸۷) روابط ممالیک با اسپانیای مسیحی در این دوره که زمان اخراج مسلمانان از اسپانیا بود، بیش‌تر بر اساس منافع تجاری و مبادله سفیر و نامه‌های توصیه‌آمیز برای مراعات حقوق شهروندان مسیحی داخل مصر و بازگشایی کلیساهای آن‌ها بود.

قبرس

قبرس که در شمال مصر و در دریای مدیترانه قرار دارد، در سال ۲۸ق به تصرف مسلمانان درآمد، اما تثبیت تصرف قبرس در زمان هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) انجام گرفت. (مونس، ۱۳۸۵: ۱۴۱) این سرزمین از سال ۵۸۷ق که ریچارد صلیبی (معروف به شیردل) آن‌جا را اشغال کرد، دست فرنگی‌ها بود. در ابتدا سواران معبد (معروف به شهبان معبد)، آن‌را در اشغال داشتند، سپس خاندان لوزجنان بر آن‌جا فرمان‌روایی کردند و همیشه مردمش هم‌پیمان نیرومند صلیبیان بودند و در دوره ممالیک همواره برای آنان یک خطر محسوب می‌شدند. (حتی، ۱۳۶۶: ۸۸۰) در سال ۷۵۰ق و به دنبال حمله بطرس لوزجنان (۱۳۵۰-۱۳۶۹م) حاکم قبرس به مصر به همراه پادشاهان غربی و قتل و غارت مسلمانان، دولت مملوکی بر رعایای مسیحی سخت گرفت و بطرک و مسیحیان مصر و شام را ملزم به پرداخت فدیه به امیران مسلمان کرد. (قاسم، ۱۹۷۹: ۹۲-۹۳)

ظاهراً روابط ممالیک با قبرسی‌ها در این زمان به علت همراهی آنان با دزدان دریایی در حمله به قبرس خصمانه بوده است. برسبای (۸۲۵-۸۴۱ق) پادشاه مملوکی پس از انجام این حملات دریایی با دو هدف بازرگانی و جلوگیری از انجام این حملات به بنادر تجاری، نبرد با صلیبیان در دریای مدیترانه را دنبال کرد. وی این جزیره را پس از دو سال جنگ

(۸۲۸-۸۲۹) ضمیمه متصرفات دولت مملوکی کرد. (ابن تغری بردی، ۱۹۹۲: ۲۷۹/۱۴ تا ۲۹۰) سلطان برسبای پس از این فتح جانوس حاکم قبرس را که با خود به قاهره به عنوان اسیر آورده بود، به نیابت خود به قبرس فرستاده و از او دویست هزار دینار مطالبه کرد که باید نیمی از آن را در حین اقامت در مصر و نیمی دیگر را پس از بازگشت به قبرس می‌پرداخت. (مجهول المؤلف، ۲۰۰۳: ۱۴۰) او از جانب سلطان ممالیک حاکم جزیره قبرس شد و از استقلال رأی در قبرس محروم گردید. (طقوش، ۱۹۹۷: ۵۲۰) پس از مرگ جانوس در سال ۸۳۶ق پسرش جینوس حاکم قبرس متعهد به پرداخت چهارده هزار دینار نقدی و پنج هزار دینار سالانه با عنوان جزیه گردید. (ابن تغری بردی، ۱۹۹۲: ۲۶۳/۱۴)

این سرزمین تحت سلطه ممالیک که تحت سرپرستی پسر جینوس قرار گرفته بود، در نبرد با رودس در سال ۸۴۴ دو کشتی در اختیار سپاه ممالیک قرارداد. (همان، ۳۴۲/۱۵-۳۴۳) در سال ۸۶۲ق نیز پس از درگذشت جاک الفرنجی حاکم قبرس، حکومت به دخترش رسید. (همان، ۱۲۵/۱۶) سال بعد برادر جاک الفرنجی به قاهره نزد سلطان اینال (۸۵۷-۸۶۵ق) آمد و از او ولایت قبرس را خواست؛ سلطان قول گرفتن قبرس از خواهرش و سپردن به او را داد. (همان، ۱۳۲/۱۶ و ۱۳۳) سپاه مصر در سال ۸۶۴ق برای حمله به قبرس آماده شدند، اما در سال ۸۶۵ق سپاه سلطانی به سبب طوفان شدید از قبرس بیرون آمدند و با توجه به وجود تعدادی از ممالیک در این سرزمین، به نظر می‌رسد که آن‌ها بر این سرزمین غلبه یافته‌اند. (رک. همان، ۱۵۱/۱۶-۱۵۳) در سال ۸۶۷ق نیز سلطان خشقدم (۸۶۵-۸۷۲ق) نیروهایی را برای کمک به حاکم قبرس و حمایت از وی در مقابل خواهرش به آن سرزمین فرستاد. (همان، ۲۷۵/۱۶-۲۷۶) یک سال پس از آن نیز در قبرس بر سر حکومت بر قبرس بین دو پسر حاکم فوت شده، یعنی شارلوت و جیمس جنگ در گرفت که با پیروزی جیمس و تبعیت از ممالیک پایان یافت. (دراج، ۱۹۶۲: ۹۸) از این زمان تا سقوط ممالیک در سال ۹۲۳ق، درگیری‌هایی پراکنده بین ممالیک و مخالفان حاکمیت ممالیک در قبرس برای بازپس‌گیری این سرزمین اتفاق می‌افتاد، اما این سرزمین تا سقوط به دست عثمانی‌ها در این سال جزیی از متصرفات مصر و جزیه‌گذار قاهره بود. (الحویری، ۲۰۰۲: ۲۷۰) روابط دولت ممالیک با قبرس ادامه روابط مسلمانان با این جزیره بود که از سال ۲۸ق شکل گرفته بود.

این روابط از جنگ و درگیری تا گرفتن جزیه و تحت‌الحمایه بودن این سرزمین تا سقوط ممالیک به دست عثمانی‌ها وجود داشت.

فرانسه

روابط ممالیک با فرانسه در دوره‌الملک الناصر محمد (۶۹۸-۷۰۸ق) خصمانه توصیف شده، چون این کشور در صدد گرفتن تولیت بیت‌المقدس و سپردن آن به صلیبی‌ها را پی‌گیری می‌کرد. (طقوش، ۱۹۹۷: ۲۹۲) پادشاه فرانسه دیر فرانس در سال ۷۲۷ق فرستاده‌ای به قاهره در مراعات مسیحیان قبطی در مقابل مراعات مسلمانان بلادش (فرانسه) ارسال کرده بود که گویا سفارتی از این کشور از زمان صالح نجم‌الدین ایوب (۶۴۷-۶۳۷ق) تا این زمان انجام نشده بود. (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۰۰/۳) در سال ۸۰۶ق نیز این دولت مارشال بوسیکو حاکم جنوا را مأمور حمله به سواحل مصر کرد که هدف فرانسه تصرف بندر اسکندریه بود، اما به دلیل آمادگی نیروهای دریایی مصر نتیجه‌ای نگرفتند. البته فرانسه پس از این شکست برای نفوذ در مصر به فعالیت‌های تجاری با دولت مملوکی روی آورد. (طقوش، ۱۹۹۷: ۴۳۸-۴۳۹)

توسعه تجاری با فرانسه در سال ۸۵۱ق در زمان پادشاهی جقمق (۸۱۲-۸۵۷ق) با تأسیس کنسول جدیدی پی‌گیری شد. در سال ۸۶۰ق نیز با امضای یک توافق‌نامه جدیدی بین مصر و فرانسه، اداره جدیدی جهت انتقال کالاهای شرقی از اسکندریه و بیروت به فرانسه و سایر دولت‌های اروپایی انجام شد. در سال ۸۷۶ق نیز توافق‌نامه قدیمی تجدید و اضافاتی نیز به آن در توسعه تجارت به تمام سرزمین‌های دولت مملوکی امضا شد. البته این روابط در سال ۹۱۵ق به دلیل حمایت فرانسه از جنگجویان رودسی به تیرگی گرایید، اما در سال ۹۱۸ق با گفت‌وگوهای طرفین این روابط بهبود یافت. (همان، ۵۴۶-۵۴۷)

هیأتی نیز در سال ۹۱۳ق از جانب مصر به فرانسه اعزام و پس از دو سال به مصر بازگشته بود. هدف از رفتن این سفارت که توسط تغری بردی ترجمان بود، آزادی و خرید اسیران مسلمان بود که برای هرکدام مبلغ پنجاه هزار دینار پرداخته شده بود. (حنفی، ۲۰۱۰: ۴/۱۲۰، ۱۶۴) روابط ممالیک با فرانسه از روابط خصمانه تا روابط تجاری و توسعه این روابط در جریان بود.

البته در جریان این روابط سفارت‌ها و کنسول‌هایی از دو طرف نیز به سرزمین‌های یکدیگر جهت تلطیف روابط فرستاده می‌شدند.

نتیجه‌گیری

در یک برآورد کلی می‌توان گفت که دولت ممالیک با توجه به دسته‌بندی‌های سیاسی و شکل‌گیری پیمان‌های متعدد سیاسی و تجاری میان ایلخانان مغول (دشمن سرسخت ممالیک) با دولت‌های مسیحی اروپایی و به سبب موقعیت استراتژیکی و قلمرو پهناور و وجود راه دریایی دریای سرخ، توانست با دولت‌هایی در شرق جهان اسلام و دولت‌های مسیحی اروپایی روابط سیاسی و تجاری خوبی برقرار کند. روابط ممالیک با دولت‌های مسیحی اروپایی تأثیر زیادی در عرصه سیاست‌های خارجی ممالیک و در عین حال توجه این دولت‌ها و رویکرد سیاست خارجی آن‌ها به مصر و دولت مملوکی آن داشت. روابط خارجی و تجاری و مبادله سفیر از طرف دولت‌های مسیحی اروپایی نیز باعث تلطیف این روابط به سوی روابط مسالمت‌آمیز می‌گردید. در این دوران رابطه و همکاری با این دولت‌ها بر اساس منافع ملی و امنیت سرزمین مصر و دولت مملوکی تعریف می‌شد.

از پیامدهای غیرمستقیم روابط خارجی مسالمت‌آمیز ممالیک با دولت‌های مسیحی اروپایی می‌توان به تلطیف در روابط سیاسی و روی آوردن به تجارت خارجی در راستای مشروعیت بخشی به خود را نام برد. مناسبات ممالیک با دولت‌های مسیحی، روابط آنان را با این دولت‌ها مطابق با مقتضای زمانی و مکانی تعریف می‌کرد و باعث می‌شد که آنان از ظرفیت‌های خود در ایجاد روابط با دولت‌های مسیحی اروپایی استفاده کنند. مناسبات و روابط با دولت‌های مسیحی از طریق راه‌های زمینی و دریایی انجام می‌شد. این روابط با دولت بیزانس که مرز زمینی داشتند، از مرز زمینی انجام می‌شد و با دولتهایی مثل قبرس، اندلس و فرانسه که مرز زمینی نداشتند، از طریق دریا انجام می‌شد.

از طرف دیگر روابط و مناسبات این دولت در این دوره تابع شرایط سیاسی حاکم بود. روابط دولت مملوکی با دولت‌های اروپایی مسیحی در وضعیت زندگی سیاسی و اجتماعی مسیحیان در سرزمین مصر تأثیرات سلبی و ایجابی داشت، چنان‌که اگر مسلمانان در سرزمین‌های

۵۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

مسیحی مورد تعرض قرار می‌گرفتند، مسیحیان داخل مصر و به ویژه قبطی‌ها نیز مورد تعرض قرار می‌گرفتند و در صورت تعرض این مسیحیان، اروپاییان سفرایی برای شفاعت آنان و بازگشایی کلیساهای شان می‌فرستادند.

جدول خلاصه‌ای از روابط مهم دولت ممالیک با دولت‌ها و سرزمین‌های مسیحی

سلطان مملوکی	بیزانس	اسپانیا	قبرس	فرانسه
بیرسد (۶۵۸ تا ۶۷۸)	فرستاده شدن هیاتی به قسطنطنیه در سال ۶۶۰ و احترام فراوان به این هیئت و اجازه دادن به بازسازی یک مسجد و همچنین اجازه انتقال بندگان مملوکی از روسیه به مصر داده شد			
سیف الدین قلاوون (۶۷۸ تا ۶۸۹)				
ناصر بن قلاوون (۶۹۲-۶۹۴ بار اول) (۶۹۸-۷۰۸ بار دوم) (۷۰۹-۷۴۲ بار سوم)	۱. آمدن سفیری از بیزانس در شفاعت قبطی‌ها در سال ۷۰۰ق ۲. آمدن فرستاده‌ای از بیزانس به قاهره و درخواست بازگشایی کلیسای در بیت المقدس و برخورد مسالمت‌آمیز با مسیحیان ملکائی ۳. آمدن فرستاده‌ای از بیزانس به همراه فرستاده پادشاه گرجستان و درخواست بازگشایی بعضی از کلیساها ۷۱۰ق ۴. آمدن فرستاده‌ای از بیزانس و درخواست بازگرداندن بطریق ملکائی بیت المقدس به مقامش در سال ۷۱۳ق ۵. سفارت سال ۷۴۱ق بیزانسی‌ها و درخواست حفظ حقوق مسیحیان و کمک از مصر مملوکی در مقابله با عثمانی‌ها	۱. ارسال سفارت قشتاله به قاهره و امضای پیمان‌نامه دفاعی بین طرفین در سال ۶۸۱ق ۲. ارسال سفارت پادشاه بارسلونا و درخواست بازگشایی بعضی از کلیساهای مصر در سال ۷۰۳ق ۳. ارسال سفارت‌هایی بین پادشاه آراگون و مصر در بین سال‌های ۶۹۹ تا ۷۲۸ق در مراعات مسیحیان قبطی مصر و امنیت حجاج مسیحی غربی و توسعه تجارت	۱. ارسال سفارت به قاهره در سال ۷۲۷ق و درخواست مراعات مسیحیان قبطی و گرفتن تولیت بیت المقدس از ممالیک	
الناصر ناصرالدین (۷۴۸-۷۵۲)	۱. ارسال سفارت بیزانس به قاهره در سال ۷۵۰ق در مراعات مسیحیان		سخت‌گیری بر رعایای مسیحی مصر و شام به دنبال حملات حاکم قبرس و پادشاهان غربی به مصر در سال ۷۵۰ق	
ناصر شعبان (۷۶۵ تا ۷۷۸)	۱. ارسال فرستاده بیزانس به قاهره و درخواست مراعات مسیحیان مصر و شام در سال ۷۷۰ق ۲. ارسال هیأت‌های سال‌های ۷۷۱، ۷۷۶، ۷۸۷ق در تقویت تجارت			
صالح صلاح الدین شعبان (۷۸۳ تا ۷۸۴)				

روابط ممالیک با دولت‌های مسیحی اروپایی / ۵۵

				برقوق (۷۸۴ تا ۷۹۰)
حمله فرانسه به بندر اسکندریه در سال ۸۰۶ق و شکست از سپاه مملوکی و تغییر سیاست از فعالیت نظامی به فعالیت‌های تجاری			ارسال سفارت بیزانسی به قاهره در مراعات مسیحیان در سال ۸۱۴ق	فرج بن بروق (۸۰۱ تا ۸۰۸ بار اول) (۸۰۸ تا ۸۱۵ بار دوم)
				شیخ محمودی (۸۱۵ تا ۸۲۴)
	ضمیمه شدن قبرس به مصر در طی دو سال ۸۲۸ و ۸۲۹ق و محروم شدن از استقلال			برسبای (۸۲۵ تا ۸۴۱)
توسعه روابط تجاری با قاهره و ایجاد کنسول تجاری در مصر در سال ۸۵۱ق				جقمق (۸۴۲ تا ۸۵۷)
امضای توافق‌نامه جدید تجاری با مصر و ایجاد اداره جدید جهت انتقال کالاها از اسکندریه در سال ۸۶۰ق				اینال (۸۵۷ تا ۸۶۵)
				خشقدم (۸۶۵ تا ۸۷۲)
تجدید توافق‌نامه جدید جهت توسعه روابط در سال ۸۷۶ق				قایتبای (۸۷۳ تا ۹۰۲)
۱. ارسال سفارت از جانب مصر به فرانسه جهت خریدن و آوردن اسیران مسلمان در سال ۹۱۳ق ۲. خصمانه شدن روابط به دلیل حمایت فرانسه از جنگجویان رودسی وسط فرانسه در سال ۹۱۵ق				قانسوه غوری (۹۰۷ تا ۹۲۲)

کتاب‌نامه

- آذرنیوشه، عباسعلی و پیری، محمد، ۱۳۸۷، بررسی زمینهای تاریخی روابط مغولان با مسیحیت و جهان غرب در پرتو منابع و تحقیقات جدید، پژوهشهای تاریخی ایران و اسلام، ش ۳.
- آرشیبالد، لوئیس، بی‌تا، القوی البحریه و التجاریه فی حوض البحر المتوسط، ترجمه احمد محمد عیسی، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
- ابراهیم حسن، حسن، ۱۹۶۴، تاریخ الاسلام سیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
- آرنولد، ۱۹۴۷، الدعوه الی الاسلام، ترجمه حسن ابراهیم حسن، عبدالمجید عابدین، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
- ابتغری بردی اتابکی، جمال‌الدین ابی‌المحاسن یوسف، ۱۹۹۲، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عبدالظاهر، محی‌الدین، ۱۹۶۱، تشریف الایام و العصور فی سیره الملک المنصور، تحقیق مراد کامل، قاهره: بی‌نا.
- العینی، بدرالدین محمود، ۱۹۶۲، الروض الزاهره فی سیره ملک الظاهر ططر، تحقیق دکتر هانس ارنست، بیروت: داراحیا الکتب العربی.
- الباز العربی، ۱۹۶۰، مصر فی عصر الایوبیین، قاهره: مطبعه الکیلانی الصغیر.
- البراوی، راشد، ۱۹۴۸، حاله مصر الاقتصادیه فی عهد الفاطمیین، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
- _____، ۲۰۰۲، مصر فی العصورالوسطی، قاهره: المکتب المصری لتوزیع المطبوعات.
- اطلس تاریخ العصر المملوکی، ۲۰۰۳، سامی بن عبدالله بن احمد المغلوث، قاهره: مکتبه المحبه.
- بوتشر، لوئیژا، ۲۰۰۳، تاریخ الكنيسه المصریه، ترجمه و تلخیص میخائیل مکسی اسکندر، قاهره: مکتبه المحبه.
- حتی، فیلیپ خوری، ۱۳۶۶، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه.
- حموی، یاقوت، ۱۹۵۷، معجم البلدان، بیروت: دارصادر.
- حنفی، ابن ایاس، ۲۰۱۰، بدائع الزهور فی وقائع الدهور، تحقیق محمدمصطفی، بیروت: معهدالالمانی للابحاث الشرقيه.
- دراج احمد، الممالیک و الفرنج قی القرن التاسع الهجری، قاهره: دارالفکر العربی.
- شهیدی پاک، محمدرضا، ۱۳۸۹، تاریخ تحلیلی اندلس، قم: المصطفی العالمیه.
- طقوش، محمدسهیل، ۱۹۹۷، تاریخ الممالیک فی مصر و بلادالشام، قاهره: دارالفنائس.
- عاشور، سید عبدالفتاح، ۱۹۷۶، العصر الممالیک فی مصر و الشام، قاهره: دارالنهضه.
- _____، ۱۹۷۰، الایوبیون و الممالیک فی مصر و البلاد الشام، قاهره: دارالنهضه العربیه.
- عسقلانی، ابن حجر، ۱۹۶۹، انباء الغمر بابنا العمر، تحقیق حسن حبش، المجلس الاعلی، قاهره: بی‌نا.
- غربال محمد، ۱۹۷۲، موسوعه العربیه المیسره، قاهره: دارالشعب و مؤسسه فرنکلین.

- قاسم، عبده قاسم، ۲۰۱۲، عصر سلاطین الممالیک، التاريخ السياسى والاجتماعى، قاهره: عين للدراسات و البحوث الانسانيه و الاجتماعى.
- _____، ۱۹۷۹، اهل الذمه فى مصر العصورالوسطى دراسته وثائقيه، قاهره: دارالمعارف.
- قره چانلو، حسين، ۱۳۸۲، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، تهران: سمت.
- قلقشندی، احمدبن علی، ۱۹۱۸، صباحالاعشى فى صناعه الانشاء، قاهره: دارالکتب المصریه، دارالکتب السلطانيه.
- _____، ۱۹۶۵، احمد بن طولون. قاهره: دارالنهضة العربيه.
- _____، ۱۹۹۳، مصرالاسلاميه و اهل الذمه، الهيئه المصريه للكتاب.
- کناررودى، قربانعلی، ۱۳۹۷، چرایى و چگونگى مناسبات سياسى ايران و انگلستان در عهد ايلخانان مغول، بررسیهای نوین تاریخی، سال سوم، شماره ۱ و ۲.
- متولى، احمدرضا، ۱۳۹۹، فراز و فرود روابط بازرگانى مصر و ونيز در دوره ممالیک برجى، فصل نامه تاريخ و تمدن اسلامى، سال ۱۶، ش ۳۱.
- مجهول المؤلف، ۱۹۹۳، سيره القاهره، تحقيق حسن ابراهيم حسن على ابراهيم حسن و ادوار حليم، قاهره: مكتبه النهضه المصريه.
- مجهول المؤلف، ۲۰۰۳، تاريخ ملك الاشرف قايتباى، تحقيق عمرعبدالسلام تدمرى، بيروت: مكتبه العصريه.
- مصباح احمد، ابراهيم، ۲۰۱۳، السياسه الخارجيه الدوله البيزنطيه و تعاملها مع الممالیک و العثمانيين، مكتب العربى للمعارف.
- مقريزى، تقى الدين، ۱۴۱۳، تاريخ الاقباط المعروف بالقول ابريزى للعلامه مقريزى، تحقيق عبدالمجيد دياب دارالفضيله للنشر و التوزيع و التصدير.
- _____، ۱۹۹۷، السلوك لمعرفه دول الملوک، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دارالکتب العلميه.
- مورگان، ديويد، ۱۳۷۱، مغولها، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشرمرکز.
- نویرى، شهاب الدين احمد، ۲۰۰۴، نهايه الارب فى فنون الادب، تحقيق نجيب مصطفى فواز و كشفى فواز، بيروت: منشورات محمدعلى بيضون و دارالکتب العلميه.

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار در نگاهی تاریخی به عکس‌های آن دوره^۱

علی محمد طرفداری^۲

چکیده

ظهور پدیده عکاسی و سپس فیلم‌برداری در عصر قاجار و ثبت بسیاری از تحولات گوناگون آن دوره، اسنادی معتبر، قطعی و همزمان را در اختیار محققان مسائل گوناگون تاریخ معاصر ایران قرار داده است. بسیاری از مسائل و موضوعات بکر و کمتر مورد بررسی قرار گرفته در درون عکس‌ها یا فیلم‌های آن دوران پنهان شده‌اند که می‌توانند از جهات مختلف مورد توجه قرار گرفته و به عنوان اسنادی مستند، بعضی از خلأهای موجود در تحولات تاریخی را پر کنند. به عنوان مثال، محققان کنونی می‌توانند از طریق عکس‌ها و تصاویر و فیلم‌های مستند مربوط به دوره قاجار به مطالب تازه‌ای را در خصوص موضوعاتی چون لباس‌های اقوام ایرانی در آن دوران، اوضاع و چگونگی معماری ایران، وضعیت بناهای تاریخی موجود و تغییرات آن‌ها از دوران قاجار، جزئیات بعضی از وقایع تاریخی مهم مثل انقلاب مشروطه، منشاء و خاستگاه جغرافیایی اصلی برخی از گروه‌های قومی مهاجر به ایران، تغییرات مربوط به اوضاع اجتماعی و مسائل دیگری از این نوع، به دست بیاورند؛ به ویژه که برخلاف تصاویر نقاشی شده، عکس‌ها و فیلم‌ها قادرند واقعیت صحنه‌ای را که ثبت کرده‌اند، به نمایش بگذارند و از این رو محققان می‌توانند در جهت اثبات یا رد بعضی از باورهای تاریخی قطعی و پذیرفته شده، عکس‌ها یا فیلم‌های آن دوران را مورد استفاده قرار داده و به بازنگری موضوعات تاریخی یا اجزای موضوعات تاریخی مورد سؤال بپردازند. مخصوصاً در باب موضوعات و مکان‌هایی که از آن زمان تا کنون دچار تغییر شده‌اند، همچون بناهای تاریخی، ارزش و اهمیت عکس‌ها و فیلم‌های نخستین در بررسی تغییرات رخ داده در یک بنا یا یک سایت تاریخی و باستان‌شناسی یگانه و منحصر به فرد است. در مقاله حاضر کوشش شده است با توجه به گستردگی موضوعات مورد اشاره و وسعت مستندات آن‌ها در قالب عکس، از طریق نگاهی گذرا به بعضی از مهم‌ترین

۱. این مقاله پیش از این در «نخستین همایش اسناد ایرانی»، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۲۵ آذر ۱۳۹۲ ارائه شده، و نسخه انگلیسی آن نیز با تفاوت‌هایی چند، در کتاب زیر منتشر شده است:
Ali M. Tarafdari, "Photography and Recognizing Historical Changes of the Qajar Era: A New Historical View" in Untold Stories: The socio-cultural life of images in Qajar Era Iran, Ed. By Pedram Khosronejad, Zurich-Berlin: LIT Verlag, 2015

۲. استادیار تاریخ، عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران tarafdary@yahoo.com

۶۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

عکس‌های دوران قاجار که حاوی بیش‌ترین نکات از موضوعات ذکر شده هستند، مسائل تازه‌ای بر مبنای عکس‌های آن دوره از منظر بررسی‌های تاریخی بررسی و بیان شوند.

واژگان کلیدی:

عکس‌های تاریخی، دوران قاجار، تحولات اجتماعی، بناهای تاریخی، بازنگری تاریخی.

مقدمه

عکس‌های قدیمی و تاریخی همواره از جهات گوناگون جالب و قابل مطالعه‌اند؛ در دوران قاجار و همزمان با پیدایش صنعت و هنر عکاسی و ورود آن به ایران همواره نکات و دقایق متعددی از زندگی اشخاص و رجال و وقایع و رخ‌دادهای گوناگون وجود داشته‌اند که بنا به ملاحظات فردی، خانوادگی، سیاسی و مذهبی به وسیلهٔ دوربین‌های عکاسی ثبت و ضبط شده‌اند و از آن‌جا که عکس‌ها اسنادی عینی و مستند به شمار می‌روند، گاه نکات منعکس شده در این عکس‌ها می‌توانند در جهت بازشناسی و بازنگری دریافت‌ها و داده‌های تاریخی موجود، به گونه‌ای خاص مورد توجه و استفادهٔ مورخان و محققان تاریخ سیاسی و اجتماعی واقع شوند. نقشی که عکس‌های تاریخی از این منظر قادر به ایفای آن هستند، از جهت مستند و عینی بودن آن‌ها گاه یگانه و منحصر به فرد است، زیرا در شرایطی که داده‌های تاریخی اندک یا متعدد باشند و مورخان نتوانند داده‌های صحیح را از میان داده‌های متفاوت و بعضاً متناقض تمیز و تشخیص دهند، عکس‌ها و فیلم‌های قدیمی نقش به‌سزایی در اثبات یا رد یک برداشت و قضاوت تاریخی ایفا خواهند کرد. از این منظر، نگاه مورخانه به عکس‌های تاریخی از سایر رویکردهای هنری و فنی متمایز می‌شود، زیرا که مورخ یا محقق مسائل تاریخی با رویکرد و نگاهی خاص به عکس‌های تاریخی می‌نگرد و با استفادهٔ اسنادی از آن‌ها به عنوان مدارک همزمان و معتبر تاریخی می‌کوشد به بررسی‌های تاریخی خود عمق بیش‌تری بخشیده و داده‌های تاریخی در دسترس خود را در قیاس با عکس‌های مرتبط مورد نقد و بررسی قرار دهد.

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازنمایی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۶۱

عکس‌های دوره قاجاریه و بازنگری اوضاع و احوال اجتماعی و تحولات تاریخی ایران

۱. بازنمایی منشأ و خاستگاه جغرافیایی برخی از اقوام ایرانی

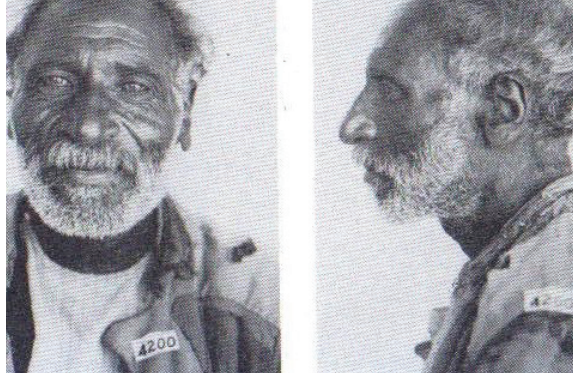
به طور کلی مهاجرت‌های درون سرزمینی در ایران عهد قاجار، که با توجه به گسترده‌تر بودن وسعت ایران آن دوره و عدم وجود مرزهای سیاسی امروزی، جا به جایی مردمان و اقوام سرزمین‌های دورتادور ایران بنا به ملاحظات جمعیتی یا سیاسی و اقتصادی از سهولت بیش‌تری برخوردار بوده است، یکی از مهم‌ترین مباحث و موضوعات تاریخ اجتماعی معاصر ایران در عهد قاجاریه به شمار می‌رود. البته مهاجرت‌های مذکور در سراسر ادوار تاریخ ایران وجود داشته و طبعاً در دوران قاجار نیز مهاجرت‌های درون سرزمینی از سوی مردمان مختلف مناطق گوناگون ایران و سرزمین‌های اطراف ایران بنا به الزامات حکومتی و دلایل سیاسی و اقتصادی اتفاق می‌افتاده است، لیکن از میانه دوره قاجار به دلیل ثبت تصاویر برخی از افراد اقوام مختلف ایرانی از طریق عکاسی یا فیلم‌برداری، امکان انجام مطالعات مختلف با تکیه بر این نوع اسناد عینی میسر و فراهم شده است (برای نمونه‌ای از این نوع مطالعات نک. فیلد، ۱۳۴۳). به خصوص که در اثر مهاجرت‌های مذکور، پیوندها و اختلاطات نژادی و فرهنگی کوچک و بزرگی در سراسر ایران میان اقوام بومی این کشور با مهاجرین مناطق اطراف ایران پدید آمده که بعضاً تا زمانه حاضر نیز ادامه یافته است (برای ملاحظه‌ی بحث‌های تفصیلی درباره مهاجرت‌های مذکور، از جمله نک. به بهنویی، ۱۳۷۷؛ امان‌اللهی، ۱۳۷۰؛ فروچی و طالبی، ۱۳۷۷؛ شوفط، ۲۰۰۱).

از این رو يك وجه برجسته و اسنادی عکس‌های بر جای مانده از عهد قاجاریه، فراهم آوردن امکان مقایسه و سنجش نکاتی مثل ویژگی‌های پوششی اقوام مختلف، تغییر شکل پوشاک و لباس‌های اقوام (برای ملاحظه‌ی بحث‌های تفصیلی درباره‌ی پوشاک ایرانیان و اقوام ایرانی از جمله نک. ذکا، ۱۳۳۶؛ ضیاپور، ۱۳۴۶؛ ضیاپور، ۱۳۴۹؛ شریعت‌پناهی، ۱۳۷۲؛ شهشهانی، ۱۳۷۴)، مشخصات قومی و نژادی و میزان تغییر یا عدم تغییر این ویژگی‌ها و مشخصات طی یکی دو قرن اخیر است و افزون بر آن این نوع اسناد می‌توانند خاستگاه جغرافیایی

برخی از اقوام ایرانی را در سرزمین‌های اطراف ایران کنونی مشخص کنند. يك مجموعه مستند، آکادمیک و کلاسیک از این نوع عکس‌ها در کتاب مردم‌شناسی ایران اثر دانشمند مردم‌شناس (انسان‌شناس) آمریکایی هنری فیلد آمده‌اند که شاید در نوع خود منحصر به فردترین اثر تحقیقی در خصوص مطالعات مردم‌شناسی اقوام و گروه‌های نژادی و مذهبی مختلف ایران زمین باشد. البته عکس‌های این اثر از اقوام ساکن ایران بر اساس مطالعات انسان‌شناسانه ثبت و ضبط شده‌اند، ولی در عین حال به همراه توضیحات و تحقیقات مؤلف می‌توانند به عنوان اسنادی بدیع و یگانه همچنان از جهات مختلف مورد بررسی قرار گیرند. به عنوان نمونه، دو عکس زیر از کتاب مذکور تصویر نسبتاً کاملی از چهره یهودیان اصفهان و مردمان سیاه‌پوست جنوب ایران را نشان می‌دهند و در عین حال بیانگر سطح و وضعیت اجتماعی زندگی این گروه‌ها و پیوند مردمان آفریقایی و عرب‌تبار با ساکنان سواحل ایرانی خلیج فارس و مهاجرت‌های دو سویه‌ی ساکنان قاره‌های آفریقا و آسیا به یکدیگر هستند (برای بحث تفصیلی درباره مهاجرت‌های مناطق جنوبی ایران و حوزه خلیج فارس نك. وثوقی، ۱۳۸۰):



یهودی‌های اصفهان (فیلد، تصویر شماره ۳۴۹۷)



انواع سیاه‌پوست (فیلد، تصویر شماره ۳۳۶۸)

نکته دیگری که از جهاتی به این مهاجرت‌ها مربوط می‌شود و در عکس‌های گرفته شده در دربار قاجاریه نیز قابل توجه و تأمل است، وجود غلام‌بچه‌ها و کنیزکان بعضاً غیرایرانی در دربار حکومت قاجارهاست که با توجه به کمبود اطلاعات در باب وضعیت اجتماعی و کارکردهای این گروه از غلامان درباری و به طور کلی وضعیت و چگونگی استفاده از غلامان و کنیزان در دربارهای ایران در منابع تاریخ‌نگار موجود، می‌توان بحث‌های تاریخ اجتماعی موجود در باب نحوه و اوضاع غلامان و کنیزان در ایران و به طور کلی دربارهای شرق را از منظر تازه‌تری مورد بررسی قرار داد، به ویژه که محققان غربی عموماً در بررسی چگونگی وضعیت غلامان و کنیزان در جهان شرق عموماً تحت تأثیر ذهنیت‌های مربوط به برده‌داری قرون جدید در جهان غرب قرار دارند و صرف وجود غلامان سیاه‌پوست در دربارهای ایران را دلیل کافی برای تعمیم مفهوم برده‌داری غربی به استفاده از غلامان سیاه در شرق و ایران می‌دانند (به عنوان نمونه‌ای از این نوع دیدگاه‌ها و بررسی‌ها نک. ایرجی، ۱۳۳۹؛ Lewis, ۲۰۱۰; Toledano, 2000; Gordon, 1998; 1992). در حالی که میان استفاده از غلامان و کنیزان در ایران و به طور کلی جهان شرق با برده‌داری قرون جدید اروپا تفاوت‌های بنیادینی وجود دارد که از جمله عکس‌های عصر قاجار به عنوان اسنادی عینی می‌توانند برای جلب توجه به جایگاه اجتماعی غلامان و کنیزان در دربار قاجاریه مورد توجه قرار گیرند، هر چند که در ایران هم برای به کارگیری غلامان و کنیزان، در کنار دیگر اقوام، تا حدی

۶۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰
 نیز از ساکنان مهاجر آفریقایی تبار جنوب ایران استفاده می‌شده است (برای نمونه نك. اعتمادالسلطنه، ج ۱، ۱۳۶۳: ۴۷؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۱۴۸، ۸۳، ۶۹؛ خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۶۱؛ مونس‌الدوله، ۱۳۸۰: ۲۹۹-۲۹۸؛ پولاک، ۱۳۶۱: ۱۷۷-۱۷۲؛ شیل، ۱۳۶۲: ۱۷۰، ۲۱۵-۲۱۲)، نکته‌ای که عکس‌های دوران مذکور، مانند نمونه زیر نیز آن را تأیید می‌کنند:



مظفرالدین شاه در کودکی با غلام بچه‌ها و کنیزها، حدود ۱۲۷۲ه.ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۲۷)

۲. بازشناسی تحولات اوضاع و سلسله مراتب ارتش ایران

افزون بر نکات گفته شده، براساس عکس‌های برجای مانده از نظامیان می‌توان نکات مهمی همچون درجات و سلسله مراتب ارتش و سلاح‌های آن دوران را مورد بررسی قرار داد، به خصوص که اطلاعات موجود در منابع درباره این مسائل از قلت نسبی برخوردارند و در عین حال اطلاعات چندان زیادی درباره تغییر و تحولات ناشی از نوسازی ارتش در منابع تاریخ‌نگار دوران قاجار وجود ندارد و محققان ناگزیرند چنین اطلاعاتی را به صورت پراکنده و عمدتاً از طریق اسناد نظامی دوران مذکور به دست بیاورند (برای ملاحظه‌ی اطلاعات مربوط به ساختار نظامی، سلسله مراتب و یونیفورم‌های ارتش ایران در دوران قاجار و اوایل پهلوی نك. ذکا، ۱۳۵۰؛ بهرامی، ۱۳۶۳؛ ۱۹۹۷؛ Cronin, 1982; Hickman, 1982). بدین لحاظ عکس‌های نظامیان آن دوره با لباس‌ها و درجات نظامی و سلاح‌های متعارف آن دوران از نظر بررسی تغییرات مربوط به تحول نظام ارتش ایران از میانه عهد قاجار تا دوران پهلوی اول سند قابل ملاحظه‌ای به شمار می‌روند. چنان که در عکس زیر می‌توان نمونه‌ای از لباس‌ها

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۶۵

و سلاح‌های مذکور را مورد توجه قرار داد:



ملك قاسم میرزا با پسرانش، حدود ۱۲۷۵ ه. ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۱۱)

۳. بررسی پوشاک رجال و زنان و شاهزادگان دربار عصر قاجار

وضعیت و چگونگی پوشاک و لباس‌های رجال و زنان و شاهزادگان دربار قاجاریه موضوع دیگری است که از طریق بررسی عکس‌های آن دوره قابل شناسایی است (برای ملاحظه‌ی اطلاعات مربوط به وضعیت و چگونگی پوشاک و لباس‌های رجال و زنان و شاهزادگان دربار قاجار نك. اعظام قدسی (اعظام الوزاره)، ج ۱، ۱۳۴۹: ۷۶-۷۷؛ فرمانفرمایان، ۱۳۷۷: ۴۳-۲۰؛ تاج‌السلطنه، ۱۳۶۲: ۳۱؛ مونس‌الدوله، ۱۹-۵؛ شیل، ۸۹-۸۸؛ پولاک، ۱۰۹؛ اسپاروی، ۱۳۶۹: ۱۷۹-۱۷۷). در این مورد هم عکس‌های مربوط می‌توانند مکمل داده‌های تاریخی در دسترس باشند و حتی امکان مقایسه تطبیقی داده‌های مذکور را نیز میسر و ممکن سازند. در عکس زیر نمونه‌ای از پوشاک زنان دربار ناصرالدین شاه قابل مشاهده است و نکته جالب در این عکس و نظایر آن بی‌توجهی زنان مزبور به پوشاندن تمام نقاط بدن (پاها) در عین رعایت حجاب و پوشاندن موی سر است:



ناصرالدین شاه و هفت تن از زنان حرم‌سرا در جاجروود، اواسط دههٔ ۱۲۸۰ه.ق (طهماسب‌پور، ۱۳۸۱: ۳۲)
و در عکس زیر برهنگی نسبی بالاتنهٔ یکی از زنان ناصرالدین شاه قابل توجه و تأمل‌تر است:



یکی از زنان ناصرالدین شاه، دههٔ ۱۲۹۰ه.ق (همان، ۲۹)

همچنین در برخی از عکس‌های کودکان و شاه‌زادگان دربار قاجار، بعضی از اسباب

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۶۷

بازی‌های مورد کاربرد آن دوران نیز دیده می‌شوند که در این مورد تقریباً هیچ نوع اطلاع قابل ملاحظه‌ای در منابع تاریخی آن عهد انعکاس نیافته است (برای ملاحظه اندک اطلاعات مربوط به وضعیت و چگونگی سرگرمی‌های شاه‌زادگان دربار و کودکان عهد قاجار نک. تاج‌السلطنه، ۱۳، ۲۴؛ اعظام قدسی، ۱۸-۱۷؛ اعتمادالسلطنه، ۳۲۹؛ پولاک، ۱۴۱؛ اسپاروی، ۲۰۱) و از این رو عکس‌های مزبور برای بررسی این موضوع و حتی بازساخت بعضی از وسایل بازی مهجور یا فراموش شده کودکان قابل استفاده‌اند. در نمونه زیر بادبادک کامران میرازی قاجاری که با بادبادک‌های امروزی تفاوت شکلی دارد، دیده می‌شود:



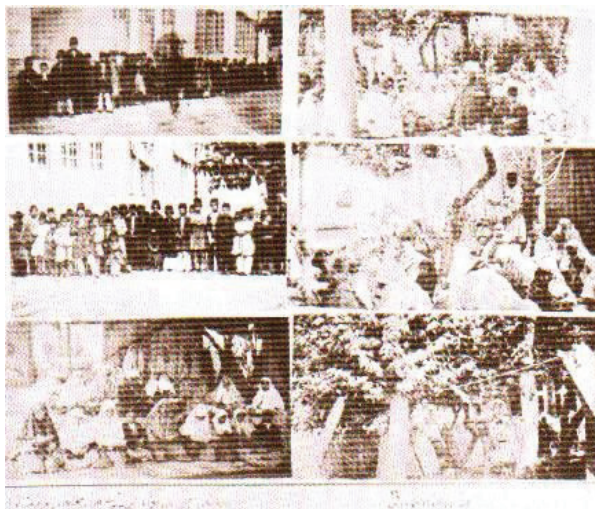
کامران میرزا بادبادک به دست با یکی از همبازی‌هایش، حدود ۱۲۸۲ ه.ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۳۰)

۴. بررسی بعضی از مراسم دربار عصر قاجار، مشاغل آن عصر، وضعیت اقلیت‌های دینی و گروه‌های دراویش و تجددگرایی در لباس‌ها

مراسم جاری در دربار قاجاریه و بعضاً ماهیت و نحوه برگزاری آن‌ها نیز از جمله موضوعاتی است که شاید جزئیات آن‌ها را تنها در خاطرات رجال و زنان دربار قاجار بتوان یافت (برای نمونه نک. فرمانفرمایان، ۱۲۹-۱۲۸؛ مونس‌الدوله، ۱۵۱-۱۴۶؛ تاج‌السلطنه، ۲۷؛ معیرالممالک، [۱۳۲۵]: ۷۳-۹۵). در این میان عکس‌برداری‌های انجام شده از بعضی از این مراسم در کنار توصیفات کتب خاطرات تصویر کامل‌تری از نوع و جزئیات مراسم گوناگون آن عهد را به

۶۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

نمایش می‌گذراند. البته بیش‌تر عکس‌های موجود از عهد قاجار و همچنین توصیفات کتب خاطرات و سفرنامه‌های بیگانگان مربوط به مراسم عزاداری‌های ماه محرم و برگزاری مراسم تاسوعا و عاشورا و نیز تعزیه هستند (برای ملاحظه اطلاعات مربوط به وضعیت و چگونگی مراسم تعزیه و عزاداری‌های ماه محرم نك. اعظام قدسی، ۷۲-۶۷؛ اعتمادالسلطنه، ۵۱۶، ۲۰۳؛ مونس‌الدوله، ۱۰۸-۹۶؛ معیرالممالک، ۱۱۰-۹۷؛ بنجامین، ۱۳۶۳: ۳۰۵-۲۸۳؛ Malcolm, 1907: 134) و در کنار این‌ها مراسم دیگری همچون مقابله قرآن نیز در عکس‌های آن روزگار انعکاس یافته‌اند. در عکس زیر شش عکس از مجلس مقابله قرآن ثبت شده به وسیله ناصرالدین شاه، شامل مراسم مردانه و زنانه قابل مشاهده است:



شش عکس از مجلس مقابله قرآن در کاخ نیاوران، ۱۲۹۵ ه. ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۳۳)

اوضاع و احوال بعضی از مشاغل گوناگون رایج در عهد قاجار هم از جمله مسائل دیگری است که علاوه بر انعکاس در لابه‌لای داده‌های منابع تاریخی و ادبی، در عکس‌های باقی مانده از آن عهد نیز نمونه‌هایی از آن ثبت شده است (برای ملاحظه نمونه‌ای از اطلاعات مربوط به مشاغل عهد قاجار نك. ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۳۴؛ اعتمادالسلطنه، ۳۸؛ پولاک، ۳۹۱-۳۷۸). از جمله این عکس‌ها، مورد زیر از عتیقه‌فروشان تهران در عهد ناصر است

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۶۹
که با توجه به کمی هر نوع مطالعه محققانه در باب زمان و نحوه پیدایش بازار خرید و فروش
عتیقه در ایران عهد قاجار، می‌تواند قابل توجه باشد (برای بررسی مفصل در باب این موضوع،
نک. طرفداری، ۱۳۹۸):



عتیقه‌فروشان تهران، ۱۲۷۹ ه.ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۶۰)

آن چه که در عکس فوق قابل تأمل است، خرید و فروش کتب و اشیای قدیمی در قالب
دست‌فروشی است که هنوز هم گه‌گاه در بعضی از نقاط کشور به صورت دوره‌ای انجام
می‌شود و طبق بررسی نگارنده در آن دوران هم مانند امروز اروپاییان نقش مؤثری در رونق
و رواج این نوع معاملات در میان ایرانیان داشتند (برای ملاحظه نقش اروپاییان در رواج
معاملات عتیقه در ایران عهد قاجار، از جمله نک. به اعتمادالسلطنه، ۶۰۵؛ انجمن آثار ملی،
۱۳۰۶: ۴۱-۴۲؛ بهرامی، ۴۲۸-۴۲۶؛ پولاک، ۳۸۹).

سوژه شدن برخی از مردمان قبایل مختلف، گروه‌های مذهبی نظیر دراویش و قلندران
و اقلیت‌های دینی از سوی عکاسان و به ویژه عکاسان غیرایرانی نیز از جمله موضوعات
عکس‌های کهن روزگار حکومت قاجاریه هستند که امکان مقایسه تطبیقی وضعیت پوششی
و اسباب و لوازم گروه‌های مذهبی دوره گرد نظیر درویشان را با روزگار کنونی میسر می‌سازند
و به علاوه عکس‌های مربوط به اقلیت‌های دینی می‌توانند نشان دهنده میزان محدودیت‌های
احتمالی زندگی پیروان ادیان دیگر در میان مسلمانان ایران باشند (برای ملاحظه نمونه‌هایی از
اطلاعات مربوط به وضعیت اقلیت‌های دینی و مذهبی و محدودیت‌های آنان در ایران عهد

۷۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰
 قاجار نك. اعتمادالسلطنه، ۲۳۱؛ بنجامین، ۲۷۰-۲۶۷؛ اسپاروی، ۷۵؛ Malcolm, 44-52). در
 زیر بعضی از این نکات در چهار نمونه از این عکس‌ها از صحرائشینان، درویش و ارامنه ایران
 و عراق به نمایش درآمده‌اند (برای ملاحظه نمونه‌ای از اطلاعات مربوط به وضعیت ارامنه و
 درویش عهد قاجار نك. بنجامین، ۱۰۴-۱۰۳؛ شیل، ۲۲۹-۲۲۸؛ Malcolm, 86,108-109):



صحرائشینان هداوندی، دوره ناصری (طهماسب‌پور، ۱۳۸۱: ۶۸)



درویش با کشکول و تبرزین، دهه ۱۳۰۰ه.ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۲۰۱)

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۷۱



سه زن ارمنی در جامه ویژه ارمنیان تبریز، دهه ۱۳۳۰ ه.ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۲۰۶)



زن‌های ارمنی ساکن قریه چلاوه از خاک عراق، به علت عجیب بودن لباس، شاه دستور عکس داده،
دوره ناصری (گنج پیدا، ۱۳۷۷: ۱۶۲)

و نکته قابل ذکر دیگر در عکس‌های قاجاری موضوع سفرهای رجال و شاه‌زادگان ایرانی به اروپا و تأثیر این سفرها بر گرایش افراد مذکور به جریان تجدد و مدرنیزاسیون است که در

۷۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

آثار آنان و منابع تاریخی آن دوره بازتاب گسترده‌ای دارد (برای ملاحظه نمونه‌ای از اطلاعات مربوط به سفر رجال و شاه‌زادگان ایرانی به فرنگ، به ویژه برای تحصیل، نک. اعظام قدسی، ۲۳۸؛ اعتمادالسلطنه، ۷۸۰؛ ظهیرالدوله، ۳۶۹؛ هدایت، ۱۳۶۳: ۶؛ پولاک، ۲۰۴، ۲۲۰) و مستندات آن را همچون نمونه زیر می‌توان در عکس‌های این رجال و اشراف‌زادگان دید:



میرالممالک، مستوفی‌الممالک، حشمت‌الممالک و چند ایرانی دیگر، دهه ۱۳۱۰ه.ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۹۶)

۵. بررسی وضعیت بناهای تاریخی و تغییرات ساختاری بناهای قاجاری

بدون تردید، شاید مهم‌ترین نکته‌ی قابل ملاحظه و روشن‌گر در عکس‌های ثبت شده در عهد قاجار، فراهم آوردن امکان مطالعه و بررسی تغییر و تحولات رخ داده در بناهای تاریخی و وضعیت ساختمان‌ها، مکان‌ها و شهرهای عصر قاجار است که می‌تواند بسیاری از داده‌های تاریخی موجود درباره‌ی این بناها و مکان‌ها را تصحیح کرده و تصویر مستندتری از وضعیت بناهای مذکور را در اختیار محقق امروزی قرار دهد برای ملاحظه‌ی تاریخ تحولات شهرسازی و معماری ایران، از جمله نک. کیانی، ۱۳۶۵). به عنوان نمونه، یکی از اساسی‌ترین تغییرات اعمال شده در بسیاری از بناهای مذهبی ایران، کاشی‌کاری این بناهاست که غالباً موجب گمراهی ذهن محققان شده است، به طوری که محققان تاریخ معماری و بررسان بناهای

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۷۳

کهن عموماً با قدیم و همزمان فرض کردن عمر کاشی کاری بناها با خود ساختمان‌ها، نتایج گاه نادرستی در مورد وضعیت هنر و معماری دوره‌های گذشته به دست می‌آورند (برای ملاحظه نمونه‌ای از این نوع تحلیل‌ها و بررسی‌ها، از جمله نك. دوری، ۱۳۶۳؛ بلر و بلوم، ۱۳۸۱؛ ترابی طباطبایی، ۱۳۴۸؛ Stierlin, 1971)، در حالی که از طریق بررسی عکس‌های دوران قاجاریه به این سو و به ویژه عکس‌های مربوط به زمان مرمت بعضی از ساختمان‌ها، می‌توان دریافت که فی‌المثل بسیاری از کاشی کاری‌های موجود در بناهای مذهبی نظیر مساجد و مقبره‌ها متعلق به ادوار متأخرتری هستند که بعدها و طی مرمت‌های سده‌های بعد به بعضی بناها اضافه شدند.

علاوه بر آن، در مرمت و کاشی کاری‌های بعدی تغییرات و باورهای مذهبی وارد شده است که گاه تعلق به زمان اصلی خود بنا ندارند و می‌توانند مطالعات مربوط به يك بنا را دچار تحریف کنند (برای ملاحظه نمونه‌ای از این نوع تغییرات و مرمت‌ها و تحلیل‌های مرتبط با آن‌ها، از جمله نك. زمرشیدی، ۱۳۷۴؛ ویور، ۲۵۳۶؛ Stierlin, 1976):



مسجد جامع اصفهان، اواخر عهد قاجار (ذکا، ۱۳۷۶: ۱۷۷)

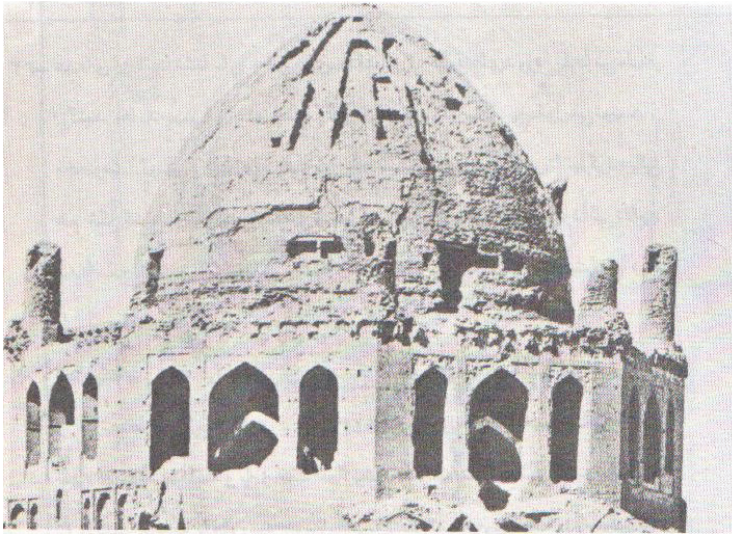


تصویر امروزی مسجد جامع اصفهان (موزه رضا عباسی، ۱۳۵۸: ۴۳)

عکس نخست از مسجد جامع اصفهان، یکی از مهم‌ترین مساجد جامع ایران، از اواخر عهد قاجار و اوایل دورهٔ رضا شاه است که آشکارا نشان می‌دهد قسمت‌هایی از این مسجد فاقد هر نوع کاشی کاری بوده و بنایی کاملاً آجری و با تزئینات آجری است که مشخص می‌کند بخش‌هایی از کاشی کاری‌های کنونی موجود در بنا تماماً متعلق به مرمت‌های انجام شده از سوی آرتور اپهام پوپ در عهد پهلوی اول و دهه‌های بعد هستند (برای ملاحظهٔ وضعیت بناهای تاریخی اصفهان در اواخر عهد قاجار و اوایل عهد پهلوی اول و مرمت‌های انجام شده در آن دوره از سوی پوپ و انجمن آثار ملی وقت، نک. پوپ، بی‌تا: ۳۷-۳۵؛ انجمن آثار ملی، ۱۳-۷)، مرمت‌ها و نوسازی‌هایی که طبعاً ضمن محو کردن تزئینات آجری اصلی بنا، چهره و تزئینات تازه‌ای به این مقبره بخشیدند. لیکن این تزئینات و تغییرات ملحق شده به این بنا که تعلق به زمان اصلی بنا و هویت واقعی آن ندارند، گاه از سوی محققان تاریخ صفویه و تاریخ معماری ایران به عنوان نوع و چگونگی کاشی کاری‌های دوران صفویه قلمداد شده‌اند (برای ملاحظهٔ نمونه‌ای از این نوع تحلیل‌ها و بررسی‌ها نک. موزه رضا عباسی، ۵۳-۴۹). همچنین باید به مناره‌های دو طرف ایوان مسجد توجه داشت که در عکس مربوط به بنای اولیه دیده

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۷۵

نمی‌شوند و لذا آن‌ها را باید حاصل الحاقات و مرمت‌های ادوار بعد دانست. از این رو با بررسی و توجه به عکس‌های قدیمی و اولیه از این مسجد و مقایسه آن‌ها با عکس‌های جدید و بنای فعلی، می‌توان تا حدی به هویت اصلی بنا و تغییرات و مرمت‌های اعمال شده در آن طی سده بعد پی برد. به علاوه باید توجه داشت که در بعضی از این نوع کاشی‌کاری‌های متأخر، به ویژه در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، باورهای شیعی وسیعاً نمود یافته‌اند و اسامی ائمه شیعه در کاشی‌کاری‌های نمای این مسجد و مساجد دیگر نظیر آن نقش شده‌اند که این امر در برخی موارد همچون گنبد سلطانیه، چهره و زمانه تاریخی بناها را به کلی تغییر داده است (برای ملاحظه این نوع تغییرات و بروز تحلیل‌های نادرست درباره گنبد سلطانیه نك. مخلصى، ۱۳۶۴: ۳۱، ۶۵):



گنبد سلطانیه، دوره قاجار (مخلصی، ۶۰)



تصویر امروزی گنبد سلطانیه در حال کاشی‌کاری گنبد (حمزه‌لو، ۱۳۸۱: ۱۰۵)



تصویر امروزی گنبد سلطانیه بعد از اتمام کاشی‌کاری (قوچانی، ۱۳۸۱: ۲۹)

نظیر همین مسئله، یعنی فقدان کاشی‌کاری در شکل اولیه و اصیل ساختمان‌های مذهبی، در برخی از مهم‌ترین بناهای مذهبی ایران مانند مساجد جامع و آرامگاه‌های بزرگان دینی در

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۷۷

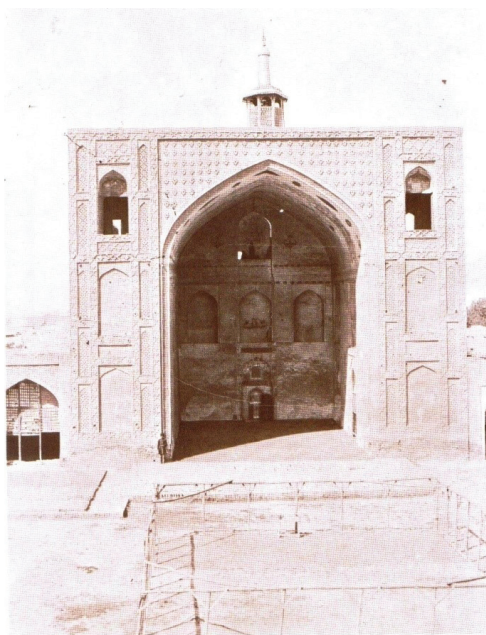
شهرهای مختلف نیز دیده می‌شود که نشان می‌دهد بناهای مزبور تحت تأثیر باورهای مذهبی و رشد صنعت کاشی‌کاری طی مرمت‌های مربوط به ادوار بعد، تاحدی دچار تغییر و تحول شده‌اند (برای ملاحظه نمونه‌هایی از این نوع تغییرات و مرمت‌ها، از جمله نك. فراهانی و قوچانی، ۱۳۸۰؛ خادم‌زاده، ۱۳۸۴) و محققان تاریخ معماری و نیز تاریخ سیاسی و اجتماعی برای بررسی میزان این تغییرات و گاه بازسازی‌های به کلی جدید ناگزیرند به عکس‌ها و تصاویر قدیمی این بناها در عهد قاجار رجوع کنند. در نمونه‌های زیر می‌توان صورت اولیه ایوان و گلدسته‌ها و گنبد آستانه حضرت معصومه در قم، ایوان مسجد جامع سبزوار و ایوان مسجد جامع نیشابور را ملاحظه کرد که به وضوح نشان می‌دهند حتی نمای مهم‌ترین بناهای مذهبی ایران یعنی مقابر ائمه و بزرگان شیعه و مساجد جامع نیز فاقد بسیاری از آرایه‌های کنونی بوده‌اند:



ایوان و گلدسته‌ها و گنبد آستانه حضرت معصومه در قم، ۱۲۹۰ ه. ق (ذکا، ۱۳۷۶: عکس شماره ۷۰)



ایوان مسجد جامع سبزوار، دهه ۱۲۹۰ ه.ق (همان، عکس شماره ۸۴)



ایوان مسجد جامع نیشابور، دهه ۱۲۹۰ ه.ق (همان، عکس شماره ۸۵)

اما نکته مهم دیگری که از طریق بررسی و توجه به عکس‌های ثبت شده در دوران قاجار می‌توان به آن دست یافت، میزان تغییر در بافت و ساختار مکان‌ها و شهرهای تاریخی ایران

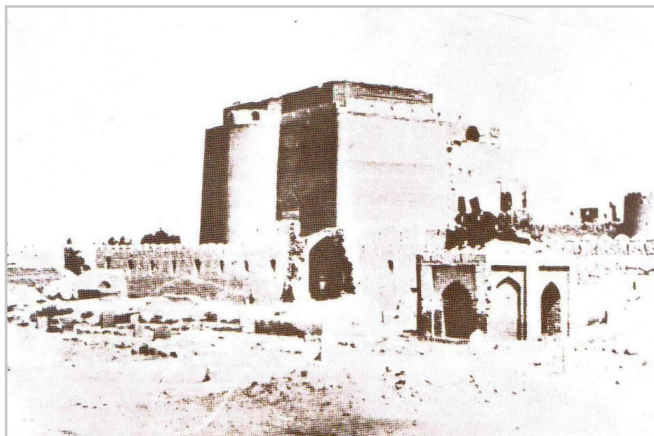
عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۷۹

طی یکی دو سده اخیر است (برای ملاحظه تغییرات مورد اشاره، از جمله نك. کیانی، ۱۳۷۲). توجه به این نکته نیز می‌تواند در مورد بررسی میزان صحت و سقم داده‌های منابع تاریخ‌نگار بسیار مؤثر و تعیین‌کننده باشد، چنان‌که از توجه به عکس زیر که رژه نظامیان در میدان نقش جهان اصفهان (برای ملاحظه تغییرات و تحولات میدان نقش جهان در عهد قاجار، از جمله نك. اسپاروی، ۱۵۵) در دوره ناصری را نشان می‌دهد، می‌توان تا حدی به چگونگی وسعت و ساختار اصلی این میدان در عهد شاه عباس صفوی، به عنوان بانی و سازنده اصلی این میدان، پی برد:

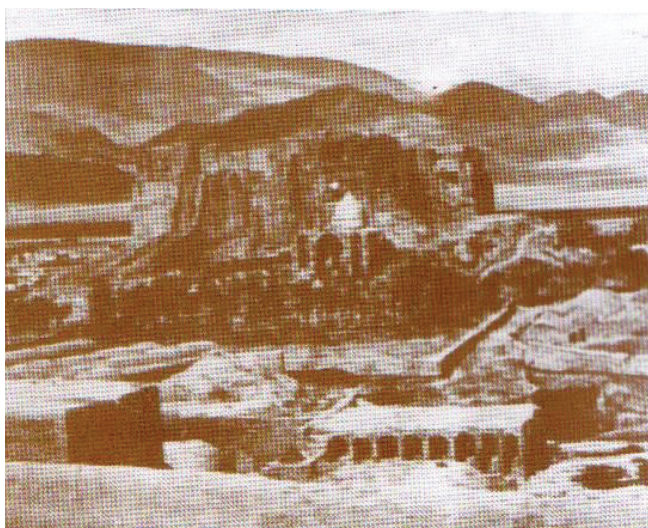


رژه نظامیان در میدان نقش جهان اصفهان، دوره ناصری (طهماسب‌پور، ۱۳۸۱: ۸۶)

همچنین عکس‌های زیر، که وضعیت ارگ تبریز و حدود وسعت و شکل روستای آرادان را نشان می‌دهند، با توجه به ویرانی ارگ تبریز در عهد پهلوی اول (برای ساخت پارک تبریز و نابودی پادگان‌های شهر)، اوایل دهه ۱۳۶۰ش و ادامه آن در سال ۱۳۷۶ش (برای ساخت مصلی شهر) و نیز ویرانی بافت قدیمی روستای آرادان، می‌توانند برای مطالعه تاریخ معماری ایران و توجه به تغییر بافت مناطق شهری و روستایی به عنوان اسنادی عینی مورد استفاده واقع شوند (برای ملاحظه تغییرات و تحولات ارگ تبریز و روستای آرادان، نك. جدیدالاسلام و فرشاد ابریشمی، ۱۳۸۶؛ شاه‌حسینی، ۱۳۹۰):



ارگ تبریز و گورستان للهیگ، ۱۲۷۹ه.ق (ذکا، ۱۳۷۶: ۶۰)



دورنمای روستای آرادان در گرمسار، ۱۳۱۳ه.ق (همان، ۱۰۶)

و نهایتاً می‌توان به این عکس توجه کرد که از يك سو مستندی در تأیید داده‌های تاریخی مربوط به ویرانی آثار دوران زندیه و به خصوص قاجاریه در عهد رضا شاه است (دربارهٔ تخریب بناهای عهد قاجار در دورهٔ رضا شاه و با دستور وی، نک. فرمانفرمایان، ۱۳۶-۱۳۴؛ دولت‌آبادی، ج ۴، ۱۳۶۱: ۴۰۱-۴۰۰؛ افسر، ۱۳۷۴: ۲۸۷) و از سوی دیگر در زمرهٔ تنها اسناد بر جای مانده از چگونگی وضعیت بعضی از این بناها به شمار می‌رود:



تخریب عمارات کریم‌خانی به منظور احداث خیابان پهلوی (صانع، ۱۳۶۹: ۱۶۷)

نتیجه‌گیری

در این بررسی مختصر کوشش شد تا با ارائه نمونه‌هایی برجسته از عکس‌ها و تصاویر عهد قاجار، ارزش و اهمیت این عکس‌ها به عنوان مستندات تاریخ‌نگاری و ابزاری عینی و معتبر برای سنجش و بررسی صحت و سقم بعضی از داده‌های منابع تاریخی مورد توجه قرار گیرد. البته برای بررسی نکات مورد اشاره در این مقاله می‌توان به عکس‌های متعدد دیگری رجوع کرد و حتی نکات بسیار بیش‌تری را هم مورد توجه قرار داد که طبعاً پرداختن به تمامی آن‌ها در حجم یک مقاله نمی‌گنجد، و به همین دلیل در نوشته حاضر تنها کوشش شد از طریق پرداختن و توجه گذرا به برخی از مهم‌ترین مسائل تأثیر گذار عکس‌ها در مطالعات تاریخی، نکات اساسی ضبط شده در عکس‌های آن روزگار از منظر ملاحظات تاریخی مورد اشاره و توجه واقع شوند.

از این منظر و با توجه به نمونه‌های قابل تأمل ارائه شده، می‌توان یکی از مهم‌ترین موضوعات اجتماعی و مذهبی انعکاس یافته در عکس‌های عهد قاجار را موضوع پوشش زنان درباری آن عهد دانست که تأمل و توجه محققان حوزه تاریخ اجتماعی آن عهد را به خود جلب می‌کند و می‌تواند در کنار خاطرات زنان و رجال آن عهد، در ترسیم وضعیت اندرونی‌های دربار پادشاهان قاجاری نقش مؤثری ایفا کند. به ویژه که عکس‌های مزبور شاید مهم‌ترین

و تنها اسناد عینی مربوط به نوع و چگونگی لباس درباریان آن عهد باشند و چه بسا از طریق آن‌ها بتوان جزئیات مربوط به پوشش اشراف آن دوره و سلسله مراتب درباری زنان و مردان و شاه‌زادگان دوران قاجار را به نحو عینی تری مشخص کرد. همچنین موقعیت و وضعیت غلامان و خواجهگان و کنیزان دربار نیز موضوع قابل تأمل دیگری است که عکس‌های موجود، مستندات عینی ارزشمندی را در اختیار محققان قرار می‌دهند، به خصوص که جز در سفرنامه‌های غربیان آن زمان، تقریباً هیچ نوع اطلاع ارزشمندی در این باب در منابع و آثار تاریخی عهد قاجار نمی‌توان یافت و جز اشاراتی گذرا و ناچیز، وضعیت غلامان و کنیزان دوره قاجار بازتابی در منابع قاجاری ندارد.

از این رو، همچنان که دیده شد، بر مبنای عکس‌های آن دوران می‌توان به وجود بعضی ویژگی‌های پوششی در میان زنان دربار قاجاریه، اجرای مراسمی خاص مانند مقابله قرآن و چگونگی استفاده از غلام‌بچه‌های سیاه‌پوست پی برد. به علاوه، همان‌طور که ذکر شد، تغییر و تحولات بناهای تاریخی و مخصوصاً تغییر بافت و ماهیت اصلی یک بنا در اثر مرمت‌های ادوار بعد، نکته قابل تأمل دیگری است که ارزش و اهمیت یگانه‌ای را به عکس‌های قدیمی می‌بخشد، زیرا تنها از طریق این عکس‌ها و اسناد عینی است که امروزه می‌توان به ماهیت فرم و تزئینات اصلی یک بنا و به ویژه بناهای مهم مانند ابنیه مذهبی دست یافت، به خصوص که هویت مساجد تاریخی در اثر مرمت‌ها و تزئینات دوره‌های متأخر، همچنان که در نمونه‌های ارائه شده، مشاهده شد، گاه تا حد زیادی دچار تغییر شده و این تغییرات روند مطالعات هنری این بناها را با اخلال مواجه کرده است. افزون بر این‌ها، از بین رفتن عامدانه یا ناعامدانه بعضی از بناها یا بافت‌های تاریخی و سلسله‌های گذشته نیز نکته دیگری است که ارزش و اهمیت تنها عکس‌های باقی‌مانده از ابنیه و بافت‌های مذکور را دو چندان می‌کند، زیرا از یک سو تصویری عینی و واقعی از آن بناها در اختیار محقق قرار می‌دهد و از سوی دیگر نوع و نحوه رفتار سیاسی و دشمنانه حاکمان وقت با معماری سلسله‌های حکومتی پیش از خود را به تصویر می‌کشد.

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازنشاسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۸۳

کتاب‌نامه

- اسپاروی، ویلفرید، ۱۳۶۹، فرزندان درباری ایران، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: قلم.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۵۰، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تهران: امیر کبیر.
- _____، ۱۳۶۳، المآثر و الآثار (چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه)، ج ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- اعظام قدسی (اعظام الوزاره)، حسن، ۱۳۴۹، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۱، تهران: ابوریحان.
- افسر، کرامت‌الله، ۱۳۷۴، تاریخ بافت قدیمی شیراز، تهران: قطره.
- امان‌اللهی، سکندر، ۱۳۷۰، قوم لر: پژوهشی درباره پیوستگی قدیم و پراکنندگی جغرافیایی لرها در ایران، تهران: آگاه.
- انجمن آثار ملی، ۱۳۰۶، سه خطابه، تهران: مطبوعه مجلس.
- ایرجی، محمدصادق، ۱۳۳۹، بردگی در اسلام، طهران: کتاب‌فروشی محمدی.
- بلر، شیلا و بلوم، جانانان، ۱۳۸۱، هنر و معماری اسلامی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: فرهنگستان هنر.
- بنجامین، س. ج. و.، ۱۳۶۳، ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین شاه، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: جاویدان.
- بهرامی، عبدالله، ۱۳۶۳، خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا، تهران: علمی.
- بهنویی، حیدر، ۱۳۷۷، کرد و پراکنندگی او در گستره ایران زمین، تهران: مؤلف.
- پوپ، آرتور آپهام، بی تا، صنایع ایران در گذشته و در آینده، ترجمه میرزا عیسی خان صدیق، ضمیمه سال اول مجله تعلیم و تربیت، طهران: مطبوعه فاروس.
- پولاک، یاکوب ادوارد، ۱۳۶۱، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاؤوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- تاج‌السلطنه، ۱۳۶۲، خاطرات تاج‌السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ترابی، نسربین، ۱۳۸۳، عکاسخانه ایام، تهران: کلهر.
- ترابی طباطبایی، سیدجمال، ۱۳۴۸، نقش‌ها و نگاشته‌های مسجد کبود تبریز، نشریه شماره ۴ موزه آذربایجان شرقی: تبریز.
- جدیدالاسلام، محمدعلی و ابریشمی، فرشاد، ۱۳۸۶، تبریز قدیم، تهران: ابریشمی فر.
- حمزه‌لو، منوچهر، ۱۳۸۱، سلطانیه (هنرهای کاربردی در گنبد سلطانیه)، تهران: ماکان.
- خادم‌زاده، محمدحسن، ۱۳۸۴، مساجد تاریخی شهر یزد، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- خورموجی، محمدجعفر، ۱۳۶۳، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: نی.
- دمندان (نفسی)، پریسا، ۱۳۷۷، چهره‌نگاران اصفهان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دوری، کارل جی.، ۱۳۶۳، هنر اسلامی، ترجمه رضا بصیری، تهران: فرهنگسرای یساولی.

- دولت‌آبادی، یحیی، ۱۳۶۱، حیات یحیی، ج ۴، تهران: فردوس و عطار.
- ذکا، یحیی، ۱۳۳۶، لباس زنان ایران از سده سیزدهم هجری تا امروز، تهران: اداره کل هنرهای زیبای کشور.
- _____، ۱۳۵۰، ارتش شاهنشاهی ایران از کوروش تا پهلوی، تهران: شورای ارتش جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران.
- _____، ۱۳۷۶، تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران، تهران: علمی و فرهنگی.
- زمرشیدی، حسین، ۱۳۷۴، مسجد در معماری ایران، تهران: کیهان.
- شاه‌حسینی، علی‌رضا، ۱۳۹۰، آرادان سرزمین کهن، سمنان: حبله‌رود.
- شریعت‌پناهی، حسام‌الدین، ۱۳۷۲، اروپاییان و لباس ایرانیان، تهران: قومس.
- شوفط، یدیدیا، ۲۰۰۱، خاطرات یدیدیا شوفط، تدوین و نوشتار منوچهر کوهن، لس‌آنجلس: بنیاد فرهنگی حاخام یدیدیا شوفط.
- شهشهبانی، سهیلا، ۱۳۷۴، تاریخچه پوشش سر در ایران، تهران: مدبر.
- شیل، مری لئونورا، ۱۳۶۲، خاطرات لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- صانع، منصور، ۱۳۶۹، پیدایش عکاسی در شیراز، تهران: سروش.
- ضیاپور، جلیل، ۱۳۴۶، پوشاک ایل‌ها، چادرنشینان و روستاییان ایران، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- _____، ۱۳۴۹، پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش تا آغاز دوره شاهنشاهی پهلوی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- طرفداری، علی محمد، ۱۳۹۸، از گنج‌یابی تا باستان‌شناسی: ایران‌شناسان اروپایی و باستان‌شناسی ایران در دوره قاجار و پهلوی اول، تهران: انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- طهماسب‌پور، محمدرضا، ۱۳۸۱، ناصرالدین شاه، شاه عکاس: پیرامون تاریخ عکاسی ایران، تهران: نشر تاریخ ایران.
- _____، ۱۳۸۹، از نقره و نور، تهران: نشر تاریخ ایران.
- _____، ۱۳۸۵، ایتالیایی‌ها و عکاسی در ایران، تهران: قو.
- ظهیرالدوله، علی خان، ۱۳۶۷، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران: زرین.
- موزه رضا عباسی، ۱۳۵۸، مساجد جامع ایران: مسجد جامع اصفهان، تهران: موزه رضا عباسی.
- فراهانی، ابوالفضل و قوچانی، عبدالله، ۱۳۸۰، مسجد جامع ساوه، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- فرمانفرمایان، ستاره، ۱۳۷۷، دختری از ایران، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: کارنگ.
- فروچی، علی و طالبی، فرامرز، ۱۳۷۷، ارمنیان گیلان، رشت: گیلکان.
- فیلد، هنری، ۱۳۴۳، مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران: ابن‌سینا.
- قوچانی، عبدالله، ۱۳۸۱، گنبد سلطانی به استناد کتیبه‌ها، تهران: گنجینه هنر.
- کیانی، محمدیوسف، ۱۳۶۵، نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران، تهران: هوایمایی

عکس‌های تاریخی به عنوان اسناد تصویری: بازشناسی برخی از تحولات اجتماعی و تاریخی دوران قاجار / ۸۵

جمهوری اسلامی ایران (هما).

- _____، ۱۳۷۲، معماری و شهرسازی ایران به روایت تصویر، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- گنج پیدا، مجموعه‌ای از عکس‌های آلبوم‌خانه کاخ موزه گلستان، ۱۳۷۷، مصصح غلامرضا تهامی، به کوشش بهمن جلالی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری سازمان میراث فرهنگی کشور.
- مخلص، محمدعلی، ۱۳۶۴، جغرافیای تاریخی سلطانیه، سلطانیه: مؤلف.
- معیرالممالک، دوست‌علی، ۱۳۲۵، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران: علمی.
- وثوقی، محمدباقر، ۱۳۸۰، تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس، شیراز: دانش‌نامه فارس.
- مونس‌الدوله، ۱۳۸۰، خاطرات مونس‌الدوله ندیم حرمسرای ناصرالدین شاه، به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران: زرین.
- ویور، ام. ای.، ۲۵۳۶، بررسی مقدماتی درباره مسائل حفاظتی پنج بنای تاریخی ایران، ترجمه کرامت‌الله افسر، تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.
- هدایت، مهدی‌قلی، ۱۳۶۳، خاطرات و خطرات، تهران: زوار.

- Cronin, Stephanie, *The Army and the Creation of the Pahlavi State in Iran*, London: Tauris Academic Studies, 1997
- Gordon, Murray, *Slavery in the Arab World*, New York, New Amsterdam Books: 1998
- Hickman, William, *Ravaged and reborn: The Iranian Army*, Washington D. C., Brookings Institution: 1982
- Lewis, Bernard, *Race and Slavery in the Middle East: An Historical Enquiry*, New York: Oxford University Press, 1992
- Malcolm, Napier, *Five Years in a Persian Town*, London, 1907
- Stierlin, Henri, *Iran of the Master Builders*, Genève: Sigma, 1971
- _____, *Ispahan Image du Paradis*, Genève: Sigma, 1976
- Toledano, Ehud R., *Slavery and Abolition in the Ottoman Middle East*, Washington: University of Washington Press, 2000
- Zilfi, Madeline C., *Women and Slavery in the Late Ottoman Empire: The Design of Difference*, Cambridge: Cambridge University Press, 2010

کوکب ناصری، روزنامه فارسی زبان بمبئی

ناصرالدین پروین^۱

چکیده

این مقاله دربارهٔ روزنامه‌ایست که نیای روانشاد دکتر رضا شیخ الاسلامی استاد برجسته دانشگاه آکسفورد در بمبئی منتشر ساخته است. اشاره‌های بایسته‌ای که دربارهٔ محتوای روزنامه کرده‌ام، نمی‌تواند دامن پاک آن دانشی‌مرد ایرانی‌خواه و خانواده‌گرمی‌شان را آلوده سازد. یادش گرامی باد.

واژگان کلیدی:

کوکب ناصری، روزنامه‌های فارسی، بمبئی

روزنامه هفتگی کوکب ناصری از ۲۳ جمادی الاول ۱۳۰۹ (۴ دی ۱۳۷۰/۲۵ دسامبر ۱۸۹۱) در بمبئی آغاز به انتشار کرد و نشرش تا شماره ۵۷ در ۷ محرم ۱۳۱۱ (۳۰ تیر ۱۳۷۲/۲۱ ژوئیه ۱۸۹۳) ادامه یافت.^۱ این روزنامه در سراسر دوره زندگی یک سال و نیمه‌اش، یک رقیب فارسی‌زبان در شبه قاره هند داشت و آن مفرح‌القلوب و مطلع خورشید چاپ کراچی بود.

دست اندرکاران

ناشران کوکب ناصری یک ایرانی به نام میرزا مصطفی شیخ الاسلام بهبهانی و شخصی به ظاهر انگلیسی به نام دکتر سیلوا (Silva) بود. در سیزده شماره نخست، آن‌ها بدین صورت در سرلوحه نقش بسته اند: «صاحبان امتیاز آقا میرزا و دکتر سیلواست». براون، در سخن از این روزنامه، برابر نام سیلواست علامت استفهام نهاد، و این از آن روست که وی چنین نامی در میان ایرانیان و انگلیسیان نمی‌شناخته و گمان برده باید سیلوستر (Silvester) باشد (براون، ردیف ۲۸۷)؛ حال آن که نام آن پزشک داروساز «سیلوا» بود و «است» را میرزا مصطفی به صورت «ست» پس از آخرین حرف آن نام آورده است. در اشاره به او، میرزا مصطفی می‌نویسد:

«با عالی جاه دوکتور سیلوی حکیم که آن هم به مناسبت آشنایی از ایران و به لحاظ مقیم بودن در شهر خارجه قبول شراکت کردیم.» («و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً»، کوکب ناصری، ش ۳۲، ۱۹ محرم ۱۳۱۰)

باید بیفزاییم که در روزنامه چندین بار آگهی «اعلان حب سیلوا» به چاپ رسیده است. در کتاب کوکب مظفری که بدان اشاره خواهیم کرد و روزنامه اختر هم از او با نام «سیلوا» یاد شده است. («العالم بلا عمل کنحل بلا عمل»، اختر، ش ۳۹، ۳ ذیحجه ۱۳۰۹). از شماره ۱۴ به تاریخ ۱۸ رمضان ۱۳۰۹ نام سیلوا حذف شد و این عبارت را جایگزینش کردند: «امور داخله و خارجه اداره به عهده آقا میرزا مصطفی شیخ الاسلام بهبهانی مدیر و منشی این اخبار نامه راجع و متعلق است». آگاهی دیگری درباره دکتر سیلوا نیافتیم. میرزا مصطفی شیخ الاسلام بهبهانی در پاسخ تعرض روزنامه اختر شرحی از خود و نیاکانش داده است:

۱. آگاهی بر چاپ شماره آخر را مدیون آقای عنایت الله رحمانی هستم که آن شماره را یافته و به من معرفی کردند.

«میرزا مصطفی شیخ الاسلام ابن المرحوم میرزا محمد حسن شیخ الاسلام ابن میرزا محمد باقر شیخ الاسلام ابن حاجی میرزا محمد شیخ الاسلام ابن حاجی میرزا محمود شیخ الاسلام. والدۀ این مرحوم از سلسلۀ سادات طباطبایی اصفهان است. ابن میرزا مراد شیخ الاسلام ابن میرزا محمود شیخ الاسلام بهبهانی.»

آن گاه می نویسد که «لقب شیخ الاسلامی با بعضی امتیازات جلیله دیگر» را شاه عباس و شاه طهماسب به نیاکانش داده اند و دهکده حسین آباد و چند جای دیگر را هم به آنها بخشیده اند. نیز از عنایتهای نادر شاه و فتحعلی شاه و جانشینانش یاد کرده درباره خاندان مادری می نویسد:

«و اما والدۀ این ادنی فقیر لاشئی صبیۀ مرحوم حاجی محمد شریف بهبهانی است که هم از معارف فضلا و سلسلۀ جلیله علما و هم مشغول به شغل تجارت بوده و در بلاد فارس نام و نشان و یا به حال معروف است. خلف الصدق مرحوم حاجی ملا علی فاضل بهبهانی که اصلاً از اهل دارالعبادۀ یزد و خاندان مشهور به آقایان است.»

سرانجام می گوید که در پانزده سالگی به بصره نزد دایی اش آقا محمد هاشم بهبهانی رفته، دختر او را به همسری گرفته، رهسپار هندوستان شده و در بمبئی اقامت جسته است. وی اشاره ای به آموزش خود نمی کند (کوکب ناصری، ش ۳۲، همان جا) و نمی نویسد چرا به جای «شیخ الاسلامی» یا «شیخ الاسلام زاده» عنوان شیخ الاسلام را بر خود نهاده است. گفتنی ست که میرزا مصطفی کنیه «کمال الدین» را به همراه نام خود در صفحهٔ پسین روزنامه می آورد. وی در همان نوشتار انگیزهٔ روی آوردنش به روزنامه نگاری را چنین توجیه کرد:

«و هر چند در اوضاع ترقیات خارجه ملاحظه نمود، مطلبی را مناسب و موافق تر از عمل روزنامه نیافت که با عدم اغراض نگارنده، امکان خدمات عالیه در راه دولت و ملت باشد.» دو سال پس از خاموشی کوکب ناصری جزوه ای با نام کوکب مظفری انتشار یافت که حاوی «خلاصۀ دو خطابه» از میرزا محمد شیخ الاسلام بهبهانی بود. او را «فیلسوف کامل» و «برادر کهنتر» میرزا مصطفی معرفی کرده اند. آن جزوه به سال ۱۳۱۳ پس از به تخت نشستن مظفرالدین شاه در بمبئی به چاپ رسید و از نامش برخی چنین مستفاد کرده اند که کوکب

ناصری به کوکب مظفری تبدیل نام کرده است. در این جزوه میرزا محمد از همکاری خود و دیگران با کوکب ناصر می‌یاد می‌کند:

«محرران اداره آقا میرزا مهدی شیرازی و آقا میرزا داوود شیرازی و آقا میرزا مسیح شیرازی و خواجه نادعلی شوشتری و معاون الانشاء مطالب فلسفیه من بنده میرزا محمد شیخ الاسلام زادهٔ بهبهانی صاحبی کوکب مظفری ...»

تاریخچه

نام کوکب ناصر می‌چاشنی از نام پادشاه وقت ایران دارد و تصور می‌کنم ناشرانش خواسته‌اند قرینه‌ای در برابر نام اختر چاپ اسلامبول بنهند. در محتوا نیز گاه به گاه از اختر انتقادهایی کرده‌اند.

کوکب ناصر می‌از سویی در سرلوحه برآمدنش را «به عون الهی و اقبال بی زوال علی حضرت اقدس شاهنشاه جمجاه ایران پناهی جل مدحته» اعلام می‌کرد، و از سوی دیگر سیاست‌های انگلیس در آسیای باختری و مصر را با خبرهای تفسیری متعدد و گاه مفصل مورد تأیید قرار می‌داد. از این رو، آن را باید نخستین روزنامه فارسی متمایل به بریتانیا دانست. با این وصف، جای شگفتی است که میرزا آقا خان کرمانی، نویسنده و شاعر و روزنامه‌نگار مبارز آن عصر، توصیهٔ این روزنامه و ناشرش را به میرزا ملکم خان، ناشر قانون، کرده و نوشته است که مقصود کوکب ناصر می «خدمت به انسانیت است» و «بنده هم هر قدر بتوانم به او کمک می‌کنم [...] و همچنین جناب مستطاب شیخ [= سید جمال الدین] هر چه مقدور باشد البته به او اعانت می‌فرمایند» (نامهٔ میرزا آقاخان به میرزا ملکم خان، محفوظ در مجموعهٔ اسناد ملکم در کتابخانه ملی پاریس. این نامه تاریخ ندارد، اما باید در نخستین ماه‌های ۱۳۰۹ ه. ق. نوشته شده باشد).

دیوان و دربار ایران هم با نظر مثبت به برآمدن کوکب ناصر می‌نگریست. امین الدوله نسخه یا نسخه‌هایی از آن روزنامه را به نظر ناصرالدین شاه رسانید و شاه محتوایش را پسندید:

«صورت دستخط جهان مطاع مبارک

امین الدوله اولاً ان شاء الله احوال شما خوب است. ثانیاً این روزنامهٔ کوکب [ناصری] بسیار

خوب است. هر وقت بیاورند، البته تقسیم بکنند و به مردم بدهند.» (کوکب ناصری، ش ۱۳، ۲۶ شعبان ۱۳۰۹)

چند ماه بعد شاه دستخطی دیگر نوشت که این بار خطاب به روزنامه نگار بود:
(صورت دستخط عطوفت ضبط مبارک

جناب میرزا مصطفی زید فضلہ عریضه شما رسید. روزنامه کوکب هم که بسیار خوب و با فایده است ملاحظه شد. خیلی پسند کردیم. البته همیشه از این روزنامه برای ما بفرستید و مرحمت ما را شامل حال خود بدانید. همه وقت لازمه التفات درباره شما خواهد شد. شهر رجب ۱۳۰۹.) (کوکب ناصری، ش ۱۴، ۴ رمضان ۱۳۰۹)

برخی از روزنامه‌های پایتخت ایران خبرهایی از کوکب ناصری را نقل کرده‌اند و روزنامه چاپ بمبئی انتقادی از آن روزنامه‌ها نمی‌کرد. از زبان بیگانگان نوشت:
(«روزنامه‌ای [کذا] طهران

روزنامه‌ای فرنگستان می‌نویسند که این اوقات در دارالخلافه طهران دوازده روزنامه طبع و نشر می‌شود. ازدیاد این مطلب و ترقیات این طریقه ممدوحه مفیده را شبانه‌روز از خدای متعال ملتمس و خواهانیم.» (کوکب ناصری، ش ۴۲، ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۱۰)

اما به نظر می‌رسد گردانتندگان روزنامه اختر چاپ اسلامبول، برآمدن کوکب ناصری را خوش نمی‌انگاشته‌اند؛ زیرا چون درباره خود انتقادی ملایم در آن دیدند، مقاله‌ای در بیش از دو صفحه و نیم و تند، نه تنها ضد محتوایش، بلکه ضد ناشرش نوشتند. مقاله اشاره‌های متعدد به «جهالت» میرزا مصطفی دارد. باید توجه داشت که اختر علاقه‌مند به سیاست عثمانیان بود، و آن سیاست تضادی آشکار با سیاست‌های آن دوره بریتانیا، به ویژه در مورد مسلمانان هند، داشت. اختر نوشت:

(این شیخ گمراه که راه هدایت را گم کرده و به بمبئی افتاده؛ محض به سائقه جهل و گمراهی قدمی نزنده دم باز و دم بلند کرده، می‌خواهد گامی بر نداشته کام بردارد، و بدنامی‌های گذشته را با نام «کوکب» که ماده اختر است چاره سازد.)

نویسنده درباره پیشینه ناشر کوکب ناصری مدعی است که فرهاد میرزا معتمدالدوله او را از بهبهان بیرون کرد و وی به بمبئی رفت و هر دوبار خدمت‌گزاری او در دستگاه تاجران ایرانی

آن شهر، به اخراجش انجامید؛ تا آن که «با انگلیسی‌ها جفت شد»:
«چنان که دوکتور سیلوی انگلیس صاحب روزنامهٔ کوکب [ناصری] خرج و مصرف را داده و جناب شیخ را به خدمت خود گرفته و جناب شیخ هم به ترویج مقاصد صاحب روزنامه می‌کوشد؛ اگر چه چند نفری هم حالا در لباس مسلمانی ظاهر شده‌اند که آن‌ها نیز محضاً للشیطان به ترویج مقاصد ایشان می‌کوشند.»

در مورد لقب «شیخ الاسلام» هم، اختر نیش‌های متعدد زده است:
«مثل این که لقب شیخ الاسلامی را غصباً به خودش بسته است، به خیال شیطنت مآکش می‌رسد که [...] علمای دین [...] خرافات او که همه‌اش تلقینات لیرای انگلیسی است، فریفته گشته مقاصد سخیفهٔ آن صلیب دوست را رواج خواهند داد [...] خود ایشان از لقب شیخ الاسلامی محروم است، سهل است، والد ماجد ایشان نیز چنین لقبی نداشته. یکی از خویشاوندانش که اکنون هم موجود است، شیخ الاسلام بهبهان است و بدان جهت آن طایفه را شیخ الاسلامی می‌گویند. آن بی‌نیازی محرر و این هم شیخ الاسلامی ایشان به اسم دروغی افتخار نمودن هم از قوت عقلیه است.»

میرزا مصطفی جواب «العالم بلا عمل کنحل بلا عمل» اختر را با «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً» داد. وی، نوشتار روزنامه اسلامبول را «عبارات شنیع و نسبت‌های قبیح» خواند که «نه تنها عالم مطبوعات، بلکه عالمی را از شناخت این گونه الفاظ و مضامین رکیک مهوع خجل و شرم‌منده داشته» است. «(اخطار و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً»، کوکب ناصری، ش ۳۲، ۱۹ محرم ۱۳۱۰). سپس، شرح نسب خود را ذکر کرد و ما آن را نقل کردیم. نکته آن که چندی بعد میان دو روزنامه تفاهمی صورت گرفت. چگونگی را نمی‌دانیم. شاید این بار هم میرزا آقاخان کرمانی یا درمیانی کرده باشد. نوشته‌ای را که به بهانه‌ای نه چندان مهم در کوکب ناصری چاپ شده و حکایت از علاقه به دوستی و آشتی می‌کند، می‌آوریم:
تبریک اختر

«از آن جا که روزنامهٔ گرامی اختر به سببی از اسباب اتفاقیه چندی در حجاب تعطیل و توقیف بود و از ابتدای ماه شعبان المعظم حسب الاجازة دولت علیه عثمانیه دوباره رونق افزای عالم مطبوعات گردیده است، چنان که تا به حال سه نسخه از نسخه‌جات [کذا] گرامی آن مرتباً

در دو موقع به اداره رسیده و در شماره ۵۳ کوکب هم موقعی به دست نیامد [تا وصول‌شان را بنویسیم]، لهذا اکنون در مقام وطن‌دوستی و انسانیت آن اختر تابناک یعنی آن صحایف دلپذیر [عرض] تبریک می‌کنیم و دوام انتشار آن را از خدای خواهانیم.» (کوکب ناصری، ش ۵۴، ۸ شوال ۱۳۱۰)

محتوا

سراسر صفحه نخست کوکب ناصری را سرلوحه بزرگ آن و سرمقاله در برمی‌گرفت. سرمقاله، تفسیر رویدادهای جهانی بود و زیر عنوان «سیاسی» به چاپ می‌رسید. توجه به افغانستان و عثمانی و مصر در آن‌ها به چشم می‌خورد. ما بسیاری از تفسیرها را هوادار سیاست‌های منطقه‌ای بریتانیا یافته‌ایم.

روزنامه، خود را به رسم هند «اخبارنامه» می‌خواند، و به واقع نیز در آن خبر غلبه داشت. صفحه دوم به بعد، شامل خبرهای گوناگون زیر عنوان «تلگراف‌ها» و برخی آگاهی‌های علمی به ویژه پزشکی بود. خبرها را از روزنامه‌های هندوستان (انگلیسی یا محلی) و روزنامه‌های ایران می‌گرفتند. مقاله‌ها و خبرهای کوتاه اقتصادی روز که صفحه هفتم بدان اختصاص می‌یافت، از نظر تاریخ تجارت و ارتباط‌های اقتصادی ایران و هند و بازرگانان ایرانی کشورهای دیگر اهمیت دارد. روزنامه، ورود کشتی‌های تجاری را هم به اطلاع می‌رساند. یکی از آن‌ها «ورود جهاز آتشی موسوم به کالدر کمپانی تجار ایرانی از خلیج فارس» بود. (کوکب ناصری، ش ۳، ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۹)

از مقاله‌های کوکب ناصری مقاله دنباله‌دار است از شماره ۳۰ به بعد به قلم «آقا میرزا محمد شیخ الاسلام زاده بهبهانی» که گفتیم برادر کهنتر میرزا مصطفی بود. آن مقاله را چنین معرفی کرده‌اند: «لایحه‌ایست از جناب آقا میرزا محمد شیخ الاسلام زاده بهبهانی در تحقیق مراتب اتفاق و فواید آن با براهین عقیده و نقلیه.» (کوکب ناصری، ش ۳۰، ۲۸ ذی‌حجه ۱۳۰۹). سرگذشت تلماک اثر فنلون نیز به صورت پاورقی از شماره ۳۲ به بعد چاپ شده است. آگاهی‌ها را در صفحه آخر می‌آوردند. برخی آگاهی‌های عمومی را که امروزه «نیازمندی‌ها» می‌خوانیم، در این روزنامه می‌توان دید. از آن جمله است «مظنه‌جات بندر بمبئی» که در

صفحه سوم به چاپ می‌رسید. شمار در خور توجهی آگهی فروش کتاب نیز در کوکب ناصری به چاپ رسیده است. کتاب‌فروشان، ایرانی بودند. از جمله «کتب‌خانه [...] حاجی شیخ علی محلاتی» (کوکب ناصری، ش ۶، ۶ رجب ۱۳۰۹)؛ «آفیس تجارت میرزا علی محمد کاشانی» (کوکب ناصری، ش ۳۲، ۱۹ محرم ۱۳۱۰). در دفتر روزنامه هم روزنامه‌های فارسی جاهای دیگر و برخی کتاب‌های چاپی ایران به فروش می‌رفت.

ویژگی‌های فنی و اداری

نشان کوکب ناصری در سرلوحه، عبارت از ستاره پنج‌پری ست که پرتوافشانی می‌کند و بر فراز آن تاج کیانی و نام حروف لاتین (The Kawkabe Nasseri) به چشم می‌خورد. در زیر ستاره، نام به فارسی چاپ شده و در دو سو، ویژگی‌ها آمده است. در زیر این مجموعه، شعاریاد شده را نوشته و افزوده اند که «در این اخبارنامه از هرگونه حوادث و وقایع و سیاسیات مدن و پولیتیک دول و منافع عمومیه از علم و حکمت و تجارت و فلاح و صنایع و بدایع نوشته می‌شود».

کوکب ناصری روزهای جمعه یا شنبه در ۸ صفحه ۳ ستونی بی‌تصویر به خط نستعلیق در چاپخانه اشکیندهی به چاپ سنگی می‌رسید. قطع آن، ابتدا ۳۴×۵۰ بود که بعد به ۳۱×۴۶/۵ و سپس ۲۸×۴۴ تغییر یافت. شمارگان این روزنامه را برادر ناشرش «هزار نسخه» نوشته است (محمد شیخ الاسلام‌زاده، کوکب مظفری، بمبئی، مطبعة البیان، ۱۳۱۳، ص ۲، برگرفته از: تکمیل همایون، ناصر. «کوکب ناصری»، پژوهشنامه تاریخ مطبوعات ایران، ش ۱، ۱۳۷۶، ص ۴۶۴). البته هزار نسخه در چاپ سنگی گزاف‌آلود به نظر می‌رسد.

بهای تک‌شماره در کوکب ناصری دیده نمی‌شود. بهای اشتراکش برای بمبئی ۱۵، دیگر شهرهای هندوستان، خلیج فارس و شبه جزیره عربی ۲۰ و برای ایران و عثمانی و اروپا برابر با ۲۵ قران بود. این روزنامه آگهی چاپ می‌کرد، اما بهایش را نمی‌دانیم. از آگهی‌های آن «اعلان چرخ‌های خیاطی کارخانه سینگر» است و تصویر کالا را نیز در بردارد.

شماره‌هایی از کوکب ناصری در کتابخانه‌های ملی، مرکزی دانشگاه تهران و دایرة المعارف بزرگ اسلامی نگاه‌داری می‌شوند.

چند نمونه از محتوای کوکب ناصری:

سیاسی

«عقد مشکله غیرمنحله که امروز سبب پریشان‌خاطری فرنگستان و فرنگیان گردیده، بدون پیرایه‌بندی و صرف‌نظر از عالم روزنامه‌نگاری، مسئله غامض مصر است که همه اهالی فرنگ، به استثنای بعضی که در جاده حیات و بی‌طرفی راه می‌روند، متفق‌الکلمه بر اخراج دولت قوی شوکت انگلیس از آن سرزمین شده و حتی المقدور می‌کوشند که دولت متمدن مشاژلیها را از فتوحاتی که با ضرب شمشیر در مصر کرده مأیوس و محروم دارند. تدارکات دول مؤلفه و مخلفه به حدی است که مزیدی بر آن متصور نیست و تا هر کجا که امتداد بصر منتهی می‌شود، از اطراف و اکناف عالم به ساختن و پرداختن اسباب مقابله و مقاتله مشغول و آلات و ادواتی که برای افناء و اعدام بنی‌نوع بشر فراهم آورده‌اند، از میزان گمان نتوان سنجد. از یک سو مشاهده می‌شود که دولت روس محض خیال توحش و اضطراب دولت باشوکت انگریز در هند، خود را به پامیر، که در نواحی گلگت و کشمیر است، رسانیده، دولت ابدمدت هند را وعید و تهدید می‌کند؛ از جانب دیگر می‌بینیم که جهازات جنگی و سفاین گزرمه گرد دریایی خود را در بنادر آمریکا و چین آماده ساخته که به یک‌باره بر سفاین تجارتی دولت انگریز تاخت و تاز کنند.

دولت باشوکت انگریز هم به جهت حفظ مستعمرات خارجه و مستملکات دوردست خود مترصد ازدیاد قوای بری و بحری است و در این اواخر مبلغ خطیری به جهت تساوی اقتدارات خود منظور و ممضی فرموده، تدارکات حرب و ضرب را، چنان که شایسته زمان و بایسته مکان است، فراهم آورده‌اند.

دولت علیه عثمانیه برحسب استحقاق اولویت مظنونه خود اصرار گسیختن علایق دولت انگلیس از مصر را دارد و همواره، متفقاً و منفرداً، تخلیه مصر را از دولت باشوکت انگلیس خواهش می‌کند و دولت انگریز هم محض آن که مملکت مصر برحسب واقع اقرب طرق هند است، به آسانی و بی‌مبالا تانه نمی‌تواند خالی کند... آن که مسلم‌الثبوت است و کسی را در این باب اختلافی نیست [آن است] که قیام دولت و قوت انگریز در مصر جز حفاظت

طریق هند و مستعمرات شرقیه آن، دیگر از برای دولت فایده بر آن مترتب نیست. ولی اداره قیام لشکر مصر را باید جزیره انگلستان متحمل شود، نظر بر آن که ممالک مصر کماهی از سوء اداره و اسرافکاری مصریان نه به طوری تباه و خسته شده است که دولت انگریز اقلأً تا یک قرن دیگر بویۀ امیدی از آن بتواند استشمام کند ...

دولت علیه عثمانیه چون به نکات سیاسیه مهمه التفاتی ندارد، هر روز به اغوای رقبای انگریز از دولت مشاژالیها خواهش واگذار کردن مصر می کند، با آن که از بدیهیات است که خروج عساکر دولت انگریز شروع هرج و مرج آن سرزمین است. مصریان از کارگزاران و عمال حالیه به غایت شاکمی و باکی اند و ممکن نیست که هیچ قوتی و دولتی در دنیا بجز دوراندیشی و استمالت انگریز بتواند آن‌ها را از این خیال بازدارد. بلی، دولت فرانس به رقابت و همچشمی انگریز درین تازگی دولت عثمانیه را فریب داده و قطعه زمین بایری در سمت شرقی باب‌المنذب، که محاذی جزیره پریم است، به جهت آبادی و مجارات، برخلاف فواید دولت انگریز، از دولت گرفته که در آن جا قدری از سفاین حریبه و قلاع متحرک در مقابل جزیره پریم وادارد و به عالمیان ظاهر کند که بودن جزیره پریم در دست دولت انگریز با وجود قوای فرانسه زیر شلیک توپ و تشر تهدید است ... (کوکب ناصری، ش ۱۷، ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۰۹)

۱۶ جمادی‌الآخر از مصر. زمان ورود حضرت خدیو جدید به بندر اسکندریه بسیاری از اکابر و اعیان آن جا محض استقبال حاضر شده بودند. امروز عساکر انگلیسی و مصری در احترامات مخصوصه به نوعی حرکت نموده که مایه جلب توجه ناظرین و عموم مستقبلین گردید و فرمان اعلی حضرت اقدس سلطانی در اعطای منصب خدیوی به حضرت عباس پاشا به کمال طمأنینه و لوازم احترام قرائت شد. (کوکب ناصری، ش ۴، ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹)

جهاز آتشی از همه بزرگ‌تر. امروز، در جهازات آتش تمام دول آسیا و یورپ، جهازی که از همه بزرگ‌تر باشد جهازی است که در دو سال پیش دولت فرانس به اتمام رسانید و آن جهاز را به نام دولت خود فرانس نامیده است. طول آن جهاز مقدار ۳۶۱ فیت و عرض آن ۴۹ فیت و عمق آن ۲۶ فیت است که هر یک فیت عبارت از دوازده گره باشد و این جهاز حمال

کوکب ناصری، روزنامه فارسی زبان بمبئی / ۹۷

شش هزار تن مال است که هر یک تن هشتاد من بمبئی و هر یک من بمبئی سه من و سه چهار یک به وزن تبریز است؛ و اما جهازی که فی الجمله از جهاز مذکورہ کوچک تر است، جهازی است که دولت انگریز دارد و آن جهاز در بلدہ کلائید انگلند در کارخانہ رسل اند کمپنی ساخته شده است. طولش ۳۳۳ فیت و عرضش ۴۸ فیت و عمقش ۲۸ فیت است که امروزه در تمام دنیا یک جهاز شرعی است که از آن بزرگ تر جهازی در جهازات شرعی یافت نمی شود و آن هم خاصہ دولت آمریکاست و حمال پنج هزار تن مال است.» (کوکب ناصری، ش ۴، ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۰۹)

۹۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

کتاب‌نامه

- رضوانی، محمد اسماعیل، «سیری در نخستین روزنامه‌های ایران»، بررسی‌های تاریخی، سال دوم، شماره ۳ و ۴، ۱۳۴۶-۱۳۴۷.
- صدرهاشمی، محمد، ۱۳۶۳، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: کمال.
- محیط طباطبایی، محمد، ۱۳۶۶، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران: بعثت.
- نفیسی، محمود، «روزنامه‌های فارسی منتشرشده در خارج از ایران»، سخن، سال ۲۵، ۱۳۵۵-۱۳۵۶.

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه

دکتر محمدنبی سلیم^۱
دکتر محمدعلی علیزاده^۲

چکیده

درباره جنبش مشروطیت ایران، نوشتارهای متعددی از سوی نویسندگان داخلی و خارجی به رشته تحریر درآمده است. تنوع و تعدد دیدگاه‌ها و داوری‌های این مولفان، یکی از دشواری‌های مطالعه و پژوهش درباره این رخداد سیاسی و فرهنگی ایران معاصر است. این مقاله می‌کوشد با دسته‌بندی گروه‌های مختلف نویسندگان و نقد نگرش‌های آن‌ها، پاره‌ای از رهیافت‌های نابجا در زمینه ادبیات تاریخی‌نگاری فارسی را به چالش بکشانند. بر پایه ارزیابی‌های یکسوگرایانه و عدم استفاده از روش‌های نوین تحلیل تاریخی بوده است که هنوز جای خالی یک پژوهش استوار و ماندگار در این باب احساس می‌شود.

واژگان کلیدی:

ادبیات تاریخی‌نویسی، نهضت مشروطیت، تالیفات و تحقیقات، نگرش‌های نویسندگان

۱. استادیار، گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران. mohsen1967@gmail.com
۲. استادیار، گروه تاریخ تمدن و ممل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. dr_lzdh@yahoo.com

مقدمه

ماجرای جنبش مشروطیت در تاریخ معاصر ایران آن چنان از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار است که نه تنها بحث‌های جذاب و تازه‌ای را مکرراً باعث گردیده است، بلکه بدان خاطر که محققان و گروه‌های متعدد با گرایش‌های سیاسی و فکری گوناگون از زوایای مختلف به آن پرداخته‌اند، همچنان موضوعی مطرح و چالش برانگیز تلقی می‌شود. البته دربارهٔ نهضت مشروطیت کتاب‌شناسی‌های مفصل و پراکنده‌ای تدوین شده است، ولی با وجود افزایش روزافزون انبوهه تالیفات در این زمینه، دستداران حوزه تاریخ مشروطیت از دسترسی به یک کتاب‌نامه جامع و انتقادی در این باب محروم هستند. لذا بایسته است تا ضمن گردآوری کلیه آثار نوشتاری در زمینه تاریخ نهضت مشروطیت ایران، تالیفات گوناگون و بعضاً متناقضی که از زوایای خاص و با نگرش‌های ایدئولوژیکی، جناحی و فکری متفاوت نوشته شده است، دسته‌بندی و مورد نقد و بررسی قرار گیرند.

زیرا که گاه وجود نظریات متعدد و متناقض پیرامون رویدادهای عصر مشروطیت، جمع‌بندی و استنتاج از مسائل اساسی تاریخ معاصر ایران را با دشواری و خطا همراه می‌سازد و چنین تنوع و چندگانگی در نوشتارهای تاریخی، خوانندگان تاریخ دویست ساله اخیر ایران را با سردرگمی و گاه کلافه شدن روبرو می‌کند. از این رو، در تحلیل و تبیین عوامل انقلاب مشروطه، شماری از مورخان سطحی‌نگر یا مغرض و یا محققان داخلی و خارجی با نگرش‌های گوناگون، هر يك با بررسی و تحلیل جنبه‌هایی از ابعاد نهضت مشروطیت، از دیدگاه خاص خود عواملی و نتایجی را برای این حرکت مردمی بر شمرده‌اند که در نگاه اول کاملاً متفاوت از آرای دیگر پژوهندگان بوده است و در نتیجه هیچ گاه مورد مقایسه تطبیقی با یکدیگر قرار نگرفته‌اند.

در این مقال فرصت آن نیست تا به بُن‌مایه‌های نگاشته‌های تاریخی عهد مشروطه حتی به اجمال پردازیم. لذا در ابتدا اشاره می‌شود به این که اساساً ویژگی‌های کلی ادبیات دوره مشروطه عبارت بودند از طرح درون‌مایه‌های مدرنیستی و مفاهیم آزادی و تجدد، رویکرد سیاسی و انتقادی، عرضه رمان تاریخی برای اولین بار در ایران، نزدیکی مضامین و درون‌مایه‌های آثار منظوم به سمت موضوعات اجتماعی و سیاسی و مسائل روزانه زندگی

مردم کوچه و بازار، بروز نخستین جلوه‌های شعر نو، محو شدن فضل فروشی‌های ادیبانه نثر منشیانه و پرتکلف پیشین، جریان‌سازی ادبی- فرهنگی و حتی سیاسی توسط انجمن‌ها و مطبوعات آن‌ها. (زرشناس، ۱۳۸۳: ۱) در نتیجه چنین تحول و تنوعی در ادبیات این عصر بود که تاریخ‌نگاری ایران نیز دچار تغییراتی ساختاری گردید. فلذا، تحول اساسی در تاریخ‌نگاری از دوران مشروطه به بعد به گونه‌ای کاملاً متفاوت با ادوار گذشته، به صورت اتخاذ شیوه‌های نوین علمی نمود یافت و به مطرح شدن تاریخ اجتماعی و رواج تاریخ‌نویسی علمی و گاهاً انتقادی منجر شد که در آن از درباری‌نویسی، مُغلق‌گویی یا گرایش‌های قومی کم‌تر اثری بود. مع‌هذا به دلیل تنوع نامتجانس دیدگاه‌ها و تضارب خط‌پنیر آرا، نوشتارهای جدید دارای نواقصی بودند که یک‌سونگری، نکوهش یا مدح بی‌جا و ساده‌انگاری از مهم‌ترین موارد آن محسوب می‌شوند. به عنوان مثال اکثر نویسندگان آثار جامع و تفصیلی در باب تاریخ مشروطیت، نظیر ناظم الاسلام کرمانی، ادوارد براون، مهدی ملک‌زاده و ... به عوامل داخلی و یا تاثیر جریانات خارج از کشور بر بروز نهضت مشروطه تاکید داشته‌اند، لیکن گاه‌در تحلیل صحیح از رویدادها دچار خطا شده‌اند و یا بدون ریشه‌یابی تاریخی جریان‌های نیمه دوم دوران قاجار، بیش‌تر بر بعضی از رخداد‌های اواخر قرن ۱۹م/ ۱۳۰۳ق. اصرار ورزیده‌اند و آن‌ها را مهم‌ترین عامل بیداری و حرکت انقلابی در ایران دانسته‌اند. حال آن‌که بسیاری از پدیده‌های این دوره چونان همسویی علما و تجار و روشنفکران و موج جدید تحولات فرهنگی و ... ریشه در روند حرکت اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران از سده‌های ۱۱ و ۱۲ق. داشته است، به ویژه نباید از اندیشه فلسفی رایج در میان فرهیختگان سنتی جامعه و نخستین نمودهای حس واپس‌ماندگی در میان گروه‌های خودآگاه غافل بود (نک. آبادیان، ۱۳۸۸: ۳۷ و ۵۴)، امری که بدون پرداختن به آن، ریشه‌یابی چستی و چرایی قیام ملی ایرانیان در حصاری محدود به بن بست خواهد انجامید. از این رو لازم است تا با دست‌بندی نویسندگان و صاحب‌نظران حوزه مطالعات مشروطیت، به نابسندگی برخی پژوهش‌های این مبحث پردازیم.

نخستین قلم‌زنان ماجرای مشروطه

از نخستین کسانی که درباره موضوع نهضت مشروطه قلم زدند، یک نویسنده نوپرداز بود به نام محمد ناظم الاسلام کرمانی (۱۳۳۷-۱۲۸۰ ه.ق) که کتابش تاریخ بیداری ایرانیان را می‌توان از زمره اولین نموده‌های تحول‌پیشی در تاریخ‌نگاری ایران دانست. کتابی که برخلاف رویه تواریخ‌پیشین، از مردم ایران با نام رعایا اسم نبرده و شرح احوال اجتماعی را معیار تاریخ‌نویسی قرار داد. خود ناظم الاسلام علت تألیف کتابش را فقدان جنبه‌های عبرت‌آموز در کتاب‌های تاریخی ایران می‌دانست و چنین نوشت که «پیوسته در اندیشه بودم که بر سبک مورخین اروپا کتابی در تاریخ ایران بنگارم و نکات تاریخی را در آن مندرج دارم.» (ناظم، ۱۳۴۶: ۸/۱) فلذا از دوم ذی‌حجه ۱۳۲۲ دیده‌ها و شنیده‌های خود را درباره مبارزات آزادی‌خواهانه ایرانیان ثبت کرد و با راهیابی به محافل ملیون توانست گفت‌وگوهای آنان را یادداشت نموده و نظر خود را نیز در بسیاری موارد به آن‌ها بیافزاید.

تاریخ بیداری ایرانیان مشتمل بر زندگی‌نامه گروهی از رجال هم‌عصر مؤلف و وقایع دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه است، اما نویسنده نقطه شروع ترقی ایران را دوران صدارت امیرکبیر دانسته و با طرح رویدادهای سرنوشت‌سازی چون قیام تنباکو، واقعه کرمان، مهاجرت علما تا صدور فرمان مشروطیت، وقایع را روز به روز به رشته تحریر درآورده است. اما نکته جالب آن که در پی برقراری دوران استبداد صغیر، ناظم الاسلام لحن خود را تغییر داده و با رعایت احتیاط در بیان حوادث، گاه از نوشتن وقایع نیز خودداری ورزیده و حتی به سران مشروطه می‌تازد. همچنین در موارد متعدد از جهل مردم نالیده و آن را مانع ترقی دانسته است. چنان که می‌نویسد: «این مردم جاهل و رجاله می‌باشند که نه مشروطه می‌دانند و نه دین و نه خدا و نه پیغمبر را.» (ناظم، ۱۳۴۶: ۱۶۳/۲) ناظم الاسلام درباره زعمای مشروطه نیز گاه داوری‌های تندی نموده است. از جمله درباره شیخ فضل‌الله نوری می‌نویسد: «بنده نگارنده نور رستگاری در جبین شیخ فضل‌الله نوری نمی‌بینم، چه این آقای دنیادوست و دنیاپرست قصدی جز عیش و عشرت و ساختن پارک و رنگین کردن سفره خویش ندارد.» (ناظم، ۱۳۴۶: ۵۶۵/۲)

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه/ ۱۰۳

ملک‌زاده نویسنده کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، با وجود پذیرفتن این حقیقت که تاریخ بیداری ایرانیان دارای مطالب سودمندی است، ولی بر آن است که چون ناظم الاسلام بیش‌تر مطالب کتابش را به شرح محافل سری که اقدامات اعضایش در پیدایش مشروطیت ثمری نداشته، اختصاص داده است؛ در نتیجه این کتاب برای آیندگان نوشته نشده، بلکه برای خوشامد کسانی که در آن زمان می‌زیسته‌اند تألیف شده است.

به علاوه، ملک‌زاده ادعا می‌کند ناظم الاسلام مطالبی غیرواقعی را جعل کرده و موجب لکه دار شدن تاریخ شده است! وی تا جایی پیش می‌رود که می‌نویسد «ناظم الاسلام با مستبدین سر و سری داشته و برای مطامع و منافع آن‌ها در میان مشروطه‌خواهان تبلیغاتی کرده است.» (ملک‌زاده، ۱۳۶۶: ۹/۱) کسروی نیز با ذکر مثالی همچون «در تاریخ بیداری ایرانیان چاپلوسانه امیراعظم را که هیچ کاری نکرده از سران آزادی شمرده ...» نسبت به این کتاب انتقاد می‌کند. (کسروی، ۱۳۶۹: ۴) این در حالی است که باستانی پاریزی مطالب این کتاب را کاملاً صادقانه دانسته و معتقد است که اعترافات ناظم الاسلام در احوال خصوصی خود و ترسی که پس از به توپ بستن مجلس بر او واقع شده بوده، حاکی از صحت بقیه مطالب کتاب است. (پاریزی، ۱۳۵۰: ۱۷۰) در واقع، ناظم الاسلام برای خود رسالتی بزرگ قایل بوده و آن حفظ سنگر تاریخ‌نویسی مشروطه بوده است؛ ازین رو اعتراف می‌کند که در یوم التوب به سبب ترس از کشته شدن از حضور در صحنه منازعه خودداری کرده است تا فرصت نگارش این تاریخ را داشته باشد. (ناظم، ۱۳۴۶: ۱۵۷/۲)

از میان آثار ارزشمند و ماندگار دیگر درباره جنبش مشروطه، کتاب تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی (۱۳۲۴-۱۲۶۹ش) است که همانند تاریخ بیداری ایرانیان، به دلیل ثبت مشاهدات نویسنده، مستند و پرمحتوا تلقی می‌گردد، چرا که کسروی کوشش داشته تا دیده‌ها و شنیده‌های خود را قلمی نماید و کم‌تر به حدس و گمان تکیه کند. در همان حال که از آثاری چون تاریخ بیداری ایرانیان، کتاب آبی و محتوای برخی جراید نیز بهره جسته است. در حقیقت، کسروی ادعا دارد که قصد تاریخ‌نگاری نداشته و فقط می‌خواسته است تا با ضبط وقایع مشروطه برای آیندگان، به مبارزان گمنام مشروطه ارج نهد و ایام تلخ گذشته را یادآور شود، لذا در پیشگفتار کتابش می‌نویسد «من تاریخ‌نویس نیستم و در رده ایشان نمی‌باشم»

۱۰۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

[اما از آن جا که] «کار را کسان گمنام و پیشکوه از پیش بردند، ولی چون خواسته می‌شد جنبش نا انجام بماند، آن مردان غیرتمند را کنار زدند.» (کسروی، ۱۳۶۹: ۶ و ۵)

البته خطاهای کسروی در این خاطره‌پردازی تاریخ‌نگارانه‌اش بسیار است. از جمله این که در ذکر وقایع انقلاب و نقش افراد جانبداری به خرج داده و از آن‌هایی که در تصمیم‌گیری‌های عمده مشارکت داشته‌اند، نام نبرده یا چندان به نیکی یاد نکرده است. شیفتگی او نسبت به ثبت پویش‌های اهالی آذربایجان، باعث گردیده تا در شرح وقایع انقلاب در تهران و دیگر شهرها اطلاعات دقیق و موشکافانه ارائه ندهد. همچنان که با به کار گرفتن واژه‌های برساخته خود از زبان پارسی، صورتی ساختگی به کتابش داده است. بدین خاطر است که بسیاری از صاحب‌نظران کتاب کسروی را مثبت ارزیابی نکرده‌اند. حسن تقی‌زاده هرچند این کتاب را از جهت ثبت تاریخ روز و ماه و سال وقایع سودمند می‌داند، ولی گلایه‌مند است که «بسیاری از مندرجات آن خلاف حقیقت است و پر از اشتباه و حتی در باب خود من چیزهایی نوشته که اساس ندارد» (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۶۷) مهدی ملک‌زاده مؤلف تاریخ انقلاب مشروطیت ایران نیز بر این اعتقاد است که کسروی در ذکر بسیاری از حوادث و موقعیت اشخاص در انقلاب خطا کرده و ظلم بزرگی در حق خادمان مشروطیت روا داشته است. (ملک‌زاده، ۱۳۶۶: ۸/۱)

کتاب دیگری که در این جا از آن یاد خواهیم کرد، به خامه حبیب‌الله مختاری و موسوم به تاریخ بیداری ایران است که در دهه ۱۳۲۰ به چاپ رسیده است. مختاری فرزند مختارالسلطنه و رئیس شهربانی حکومت رضاشاه بود و کتابش را می‌توان در ردیف کتاب‌های قلم بدستانی چون فتح‌الله بینا، ذبیح‌الله قدیمی، محمدرضا هراز شیرازی، نعمت‌الله مهرخواه و شماری دیگر قرار داد که می‌کوشیدند با ارائه تصویری مشئوم از دوران قاجار، شکوه و عظمتی ساختگی برای دوران رضاشاه خلق کنند. لذا نویسنده در این کتاب با لحنی اغراق‌آمیز و گاه یک‌سونگرایانه به تباهی اوضاع اجتماعی در دوران پیش از مشروطه اشاره کرده و اذعان می‌دارد که «نفوذ روسای مذهبی مانع پیشرفت و ترقی و اصلاحات می‌بود.» (مختاری، ۱۳۲۶: ۷) از نگاه او علمای مذهبی و حکام نالایق با یکدیگر در عقب نگاه داشتن مردم مشارکت داشتند و چماق تکفیر مانع از ابراز عقیده می‌شد، چرا که حتی «داشتن معلومات

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / ۱۰۵

مختلفه خارج از زبان فارسی و مسائل شرعیات یکی از گناهان و تقصیرات بزرگ شمرده می‌شد.» (مختاری، ۱۳۲۶: ۲۵) با این همه، جانبدارانه بودن محتوای این کتاب به سهولت درک می‌شود. بالاخص در جایی که نویسنده از یکی از رجال متنفذ و آریستوکرات مشروطه با چنین کلماتی یاد می‌کند: «... شخص بزرگ و فداکار و آزادی‌کننده ایران و ایرانی، پدر بزرگ و محبوب و معارف‌دوست ایران...» (همان، ۸۸) در حالی که در جای دیگر از حمایت شیخ فضل‌الله نوری از استبداد و بروز هرج و مرج نام برده است. (همان، ۵۱) این چنین داوری‌های احساسی در آثار دیگر نویسندگان نیز نمود بارز دارد.

مهدی ملک‌زاده (۱۳۳۴-۱۲۶۳) در مقدمه کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران با انتقاد از تالیفات نگاشته شده در باب مشروطیت، بر آن است که «متاسفانه مجموع کتبی که در تاریخ مشروطیت تا به حال نوشته شده ... یا ناقص و نارسا بوده و یا اشتباهات و مطالب دور از حقیقت داشته.» (ملک‌زاده، ۱۳۶۶: ۶/۱) به زعم وی برخی نویسندگان مشروطه‌نویس فقط انجمن خود را موجد مشروطیت دانسته و دیگران را فرع بر قضیه تلقی نموده‌اند؛ و برخی نیز «چون داستان‌نویسان قدیم، پهلوانی در میان رهبران مشروطه برگزیده و او را محور انقلابات مشروطه دانسته و ... حق دیگران را زیر پا گذارده‌اند.» (همان، ۱۰/۱) اما شخص ملک‌زاده نیز در مواردی به خطا ره پیموده است. مثل نتایج اغراق‌آمیزی که برای جنبش مشروطه تصور نموده، پیامدهایی چون محو فاصله طبقاتی، حق حاکمیت مردم بر مردم، آزادی ملت در قوانین، شکوفایی استعدادها و نتایج دیگری که فی الواقع نمی‌توان آن‌ها را حاصل نهضت ناکامی چون مشروطه دانست.

ناظران بیگانه و مشروطیت

شماری از تالیفات راجع به قیام مشروطه به خامه بیگانگانی است که در آغاز سده ۲۰م، با عنوان گزارشگر و سفرنامه‌نویس به ثبت رخدادها و داوری درباره خیزش ایرانیان پرداخته‌اند. اگر گزارش‌ها و نوشته‌های سفرای روس و انگلیس و کارگزاران و سیاحان غربی در دوران مشروطه را مورد مطالعه قرار دهیم، نکات آموزنده‌ای درباره تعصبات سیاسی و کژفهمی‌های عوامل استعمار خواهیم فهمید. بدین خاطر است که برای درک بهتر ابعاد تحریف تاریخ و استعمار فرهنگی باید نگاهی به کارگزاران انگلیس و روس و ... در باب ایران عصر مشروطه مورد مطالعه و سنجش قرار گیرد.

به سخنان ایوان زینویف سفیر روسیه در تهران توجه کنید؛ او با صراحت نوشته است که مشروطیت موجب بیداری پست‌ترین و خشن‌ترین غرایز ایرانیان شد و کشور پر از دغل‌بازانی گردید که شعار حمایت از آزادی و حقوق ملت سر می‌دادند. (زینویف، ۱۳۴۵: ۴۵)

زینویف که جنبش مشروطه را متأثر از افکار انقلابیون روس می‌پندارد «نهضت انقلابی در ایران تا اندازه‌ای انعکاس اغتشاش‌های قفقازیه ... بود» (زینویف، ۱۳۶۲: ۳۱)، معتقد است که برقراری رژیم مشروطه فوق‌العاده آزادیخواهانه در کشوری که تاکنون استبدادی بوده و «سطح اخلاق و فرهنگ اهالی آن بسیار پایین بود، منجر به اختلال و بی‌نظمی خواهد گشت.» (همان، ۴۴) از این رو چنین دُرافشانی می‌کند که «ایران تا دو نسل آینده آمادگی حکومت مشروطه را ندارد.» (همان، ۷۰) در تحلیل این کارگزار روسی، چون «اکثریت بزرگ مجلس مرکب از افراد نادان بی‌سوادی بودند که از وظایف خود عاجز بودند»، لذا وزیران نمی‌توانستند اقدامی در خور انجام دهند. (همان، ۴۶) این جمله بدان معنا است که وی می‌کوشد کارگزاران نالایق حکومت محمدعلی شاه را افراد اصلاح‌طلبی قلمداد کند که به خاطر مخالفت‌های نمایندگان مجلس قادر به عملکرد نبودند. در نتیجه، زینویف تصویر زشتی از اوضاع دوران مشروطه ارائه می‌دهد که در آن شرایط «دامنه غارت و چپاول توسعه فوق‌العاده پیدا کرد و امور بازرگانی را به کلی مختل نمود.» (همان، ۴۹)

نیکلای ماموتف روزنامه‌نگار روسی نیز در یادداشت‌هایش راجع به ایرانی‌ها، آن‌ها را

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / ۱۰۷

ملتی فلک‌زده و بدبخت معرفی می‌کند و به صراحت و گستاخی تمام بیان می‌دارد که «ایران استعداد ندارد که مستقلاً اداره شود. اهالی‌اش مردمی هستند عاری از تمدن که با اصول کهنه شریعت زندگی می‌کنند و خود قادر نیستند بدون چوب خارجی که بر سرشان فرود آید، خود را اداره نمایند.» (ماموتف، ۱۳۶۳: ۳۳۸ و ۴۰۷) او که خود معتقد است یادداشت‌های ضعیفش نمی‌توانند حقایق را آشکار کنند، در همین کتاب راجع به لزوم حمایت روسیه از استبداد محمدعلی شاه توصیه‌هایی را مطرح می‌نماید. (ماموتف، ۴۰۹) ارزیابی جناب گزارشگر این است که «انقلاب ایران مملکت را به افلاس و ورشکستگی سوق داد و در عین این که اقتدار ضعیف شاه را متزلزل کرد، برای آسایش ملت هم کاری انجام نداد.» (همان، ۳۱۱)

البته، چنین داوری‌های سخیفی را نباید فقط در یادداشت‌های عمال روسی جست‌وجو کرد. جالب آن است که کارگزاران انگلیسی هم که به طرز بی‌شرمانه‌ای از همراهی انگلستان با حرکت مشروطه‌خواهی ملت ایران یاد می‌کنند، اولویت منافع دولت متبوع خویش را از یاد نبرده‌اند و از ایران و ایرانی به زشتی یاد کرده‌اند. به عنوان نمونه فردریک اوکانر (۱۹۴۳-۱۸۷۰) کنسول انگلیس در نواحی جنوبی ایران بیان می‌دارد «در ایران هم مانند ترکیه دو عبارت انگلستان و آزادی و انگلستان و مشروطیت به هم گره خورده است.» (اوکانر، ۱۳۷۷: ۱۶) در حالی که جناب کنسول در جایی دیگر ادعا می‌کند که ما در قضیه بازگشت محمدعلی شاه مخلوع و حمله به ارکان مشروطیت کاری نمی‌توانستیم بکنیم. (اوکانر، ۱۳۷۷: ۵۷) هنگامی هم که کنسول دولت فخمیه و جاسوسان انگلیسی به اسارت مبارزین جنوب درمی‌آیند، از ناسزاگویی و اتهام به ملیون ایران خودداری نمی‌ورزند.

همین طور است لحن آرتور هاردینگ (۱۹۳۳-۱۸۵۹) سفیر انگلستان که در خاطراتش از سوءظن ایرانیان و کژفهمی و جهالت ایشان سخن گفته است. (هاردینگ، ۱۳۶۷: ۹۳) کم نبوده‌اند سیاحان و کارگزاران بیگانه‌ای که در پوشش گردشگر و عامل سیاسی به ایران آمدند و آن چه توانستند در مذمت و تحقیر ایران و ایرانی نوشتند. اما آن چه مشخص است، این است در حالی که انگلیسی‌ها در آثار خویش به فریب و ریا از همراهی با انقلاب و ضرورت تلاش برای آزادی و دموکراسی سخن رانده‌اند، ولی روس‌ها متفرعانه و با نگاه خودپسندی

و حقیرشماری، به رخدادهای ایران پرداخته‌اند؛ و هر جایی که توانسته‌اند از بدگویی و بهتان و تحریف و ... خودداری نکرده‌اند. البته درک معنای راستین این گونه القانات قلم به‌دستان وابسته به دولت‌های استعماری کارچندان دشواری نیست. چرا که شماری از مامورین دستگاه‌های اطلاعاتی روس و انگلیس در پوشش بازرگان و گردشگر به گردآوری اطلاعات ارزنده در باب شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران مبادرت می‌نموده‌اند. حتی مسافرانی نیز که عرق میهن‌پرستی، آن‌ها را به رعایت مصالح کشورشان وامی‌داشت، توصیه‌های زیرکانه‌ای ارائه می‌دادند که راهگشای سیاست‌پردازی نهادهای مدیریتی دول متبوع آنان می‌شد. یک مثال در این مورد، اظهارات گردشگر انگلیسی هنری لندر (۱۹۲۴-۱۸۷۲) است که با اشاره به شرایط خاص جامعه ایران در روزگار مشروطه، به دولتمردان کشورش می‌گوید «باید برای مداخله‌ای ضروری در این کشور آماده شویم»، و توصیه دارد که با ایرانیان باید با دقت زیاد رفتار کرد، چون کله‌شوق، لجوج مقاوم و چانه‌زن هستند. (لندور، ۱۳۸۸: ۱۳۵ و ۱۱۷)

مع الوصف، بررسی گزارش‌های مامورین رسمی دول ذی‌نفوذ در ایران، این معنا را ثابت نمی‌کند که تمام نوشتارهای غریبان در باب وقایع مشروطه آکنده از اغراض و تعصبات است؛ بلکه گاه مطالب منصفانه و علمی نیز از سوی نویسندگان حقیقت‌طلب و ژرف‌اندیش خارجی نگاشته شده است که برای بررسی حوادث این دوره اهمیت زیادی دارند.

اصولاً نباید نادیده انگاشت که شماری از مسافرین غرب در ایران آن روزگار، در راستای همکاری و همراهی با ملت کشیده ایران گام‌های ارزنده‌ای نیز برداشته‌اند؛ از جمله کمک‌های پزشکی، مساعدت‌های فرهنگی و همکاری‌های اجتماعی و ... از سوی تنی چند از پزشکان، مبلغین و مستشاران غربی در خور اعتنا است. به عنوان مثال می‌توان به ۲۰ سال خدمات پزشکی جان ویشارد طبیب آمریکایی در تهران عصر مشروطه اشاره کرد (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۳۰) یا کمک داوطلبانه و فداکارانه هاوارد باسکرویل معلم آمریکایی به مجاهدین تبریز که به قیمت از دست رفتن جان او تمام شد، در تاریخ مضبوط است (کمالوند، ۱۳۳۶: ۱۶) همچنین رایزنی‌های دوستانه مورگان شوستر مستشار آمریکایی خزانه‌داری ایران با ملیون و زعمای مشروطه‌خواه و اصلاحاتش برای ساماندهی دستگاه مالی قابل تقدیر است. از این رو، یادداشت‌های ایام اقامت سیاحان منصف غربی در باب شرایط دوران مشروطه ضرورت

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / ۱۰۹

مطالعه می‌یابد. چنان که برخی سیاحتگران نظیر اوژن اوین، استون و برد، کلود آنه، ویرت بلوشر و ... در نوشته‌های خود روایت‌های ارزشمندی از زندگی ایرانیان این عهد بیان کرده‌اند و گوشه‌هایی واقعی و تامل برانگیز از حیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران عصر مشروطه را منعکس نموده‌اند.

آنان تا حدودی از روی انصاف و واقع‌بینی، پرده از بسیاری حوادث تلخ و شیرین این دوره برداشته‌اند و به تشریح حال و هوای کشور و اوضاع داخلی دربار و جامعه پرداخته‌اند. ذکر چند مثال در این جا ضروری می‌نماید: ویشارد پیروزی ژاپن، توانایی امریکا و اروپا، تاثیر حوادث روسیه به همراه محرومیت‌های موجود در آسیا را باعث بروز جنبش مشروطه در ایران دانسته و نتیجه می‌گیرد که «همه در این امیدند که دولتی بر سرکار آید که با اجرای برنامه‌های ترقی‌خواهانه نهال امید را دل مردم پرورش دهد... ولی تا آن زمان که جامعه در جهل و اشتباه می‌گذراند، امری است که محال به نظر می‌آید.» (ویشارد، ۱۳۶۳: ۳۶۳-۳۵۱) این پزشک غربی با وجود تاکید بر شرایط واپس ماندگی در ایران آن روزگار، اما از عظمت ایران ستایش کرده و آن را شایسته می‌داند که «کشوری نمونه در جهان امروز» باشد. (ویشارد، ۲۹۴) گردشگر دیگری با نام برد که در آغاز سده ۲۰م از طرف ماه‌نامه آمریکایی نشنال جئوگرافی به ایران گسیل شده بود، درباره نهضت اعتراضی ایرانیان چنین می‌نویسد «با آن که قیام مردم ایران اصالت داشت، از آن جا که متأسفانه اکثریت مردم از نظر سطح فکر و بینش سیاسی برای چنین تحولی آمادگی نداشتند، نتیجه مطلوب به دست نیامد.» (برد، ۱۳۷۶: ۱۱۰) و سپس قید می‌کند که این امر تا حدی زیادی ناشی از مداخلات امپریالیستی بوده است. برد ابراز امیدواری می‌کند که نظمی نوین در ایران استقرار پیدا کند و حکومتی پدیدار شود که به حقوق اجتماعی و سیاسی مردم احترام بگذارد. (برد، ۷۲)

همچنین است نظریه گردشگر فرانسوی، کلود آنه که پس از گشت و گذاری در ایران به این نتیجه رسید که «رفتار و روحیات ایرانی‌ها در همه حال با ادب و احترام همراه است»، و سپس چنین پیش‌بینی کرد که «ایرانی‌ها شاه را سرنگون کردند و به حکومت مشروطه رای دادند و شاید روزی نه چندان دور برسد که قوانین آن را نیز اجرا کنند.» (آنه، ۱۳۶۸: ۳۶ و ۳۳) اوژن اوین سیاح فرانسوی هم که در بجنوبه قیام مشروطه‌خواهان به ایران سفر کرده

است، علل بروز ناآرامی را توسعه نفوذ روس و انگلیس، انحطاط حکومت و ورود آلمان‌ها دانسته و چنین استنتاج کرده که این مسائل «قضیه ایران را به سیاست عمومی اروپا متصل و موضوع را در سطح بین‌المللی مطرح نمود.» (اوبن، ۱۳۶۲: ۱۹۶) وی ضمن اشاره به تاثیر اندیشه‌های غربی و اخبار رخدادهای خارجی چون پیروزی ژاپن بر روسیه، در یک اظهارنظر نسبتاً متفاوت، عاملی را در ظهور جنبش مشروطه پی‌گیری می‌کند که دیگر پویندگان معاصر با او کم‌تر به آن توجه داشته‌اند. اوبن می‌گوید «عجیب آن که تمایلات آزادی‌خواهی این بار هم از تحولی که در مذهب تشیع به وجود آمد، نشات گرفت و هم اکنون بزرگ‌ترین طرفداران این اندیشه را در میان ملایان می‌توان یافت.» (اوبن، ۱۳۶۲: ۲۰۳)

ویپرت بلوشر سیاح آلمانی که در سال ۱۳۳۳ ه. ق به ایران سفر کرده، به نقش شخصیت‌های پیشگام در نهضت بیداری ایران اشاره نموده و اذعان می‌دارد «بذری که به دست سید جمال‌الدین پاشیده شده بود، در پایتخت و ولایات مرفقی‌تر جوانه زد و روی همه رفته این بیش‌تر مردم شهرنشین بودند که به جنبش انقلابی روی آوردند.» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۲) سپس ادامه می‌دهد که جوانان روشنفکر با الهام از افکار اروپایی‌ها و موافقت روحانیون عالی‌مقام درخواست برای قانون اساسی را مطرح نمودند، در حالی که «نفوذ روس و انگلیس هر روز به ضرر دولت مرکزی در حال گسترش بود.» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۴-۲۳)

نخستین پژوهشگران غربی تاریخ مشروطه

دسته دیگری از نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران، پژوهندگان اروپایی و غربی هستند که در کوتاه زمانی پس از مشروطیت به این موضوع پرداخته‌اند. شماری از محققان انگلیسی و روسی که می‌توان آن‌ها را از پیشگامان غیرایرانی تحلیل رویدادهای مشروطه تلقی نمود؛ افرادی همچون ادوارد براون، سرپرسی سایکس، کننل کاساکوفسکی، پاولویچ و ایرانسکی و ... اما نکتهٔ اساسی در این جا است که اینان گاه نظرات فرضی غیرمنصفانه و یکجانبه بیان داشته‌اند که به کلی عاری از بینش و تحلیل علمی و حقیقت‌جویانه است. به عنوان مثال می‌توان به تلاش دو نویسندهٔ انگلیسی ادوارد براون (۱۹۲۶-۱۸۶۲) و سرپرسی سایکس (۱۹۴۵-۱۸۶۷) برای مهم جلوه دادن نقش انگلستان و سیاست‌های آن کشور در ظهور حرکت

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / ۱۱۱

مشروطه‌خواهی در ایران اشاره کرد. در واقع، امثال براون و سایکس «تا آن جا پیش رفته‌اند که دولت انگلستان را موجد و پشتیبان اصلی انقلاب ایران در برابر روسیه دانسته‌اند که با اهداف آزادی‌خواهانه و انسان‌دوستانه به حمایت از انقلاب ایران پرداخته است.» (شهرام‌نیا، ۱۳۷۹: ۴۶۹) گویی بدون پشتیبانی انگلستان نظام پارلمانی در ایران شکل نمی‌گرفت! ببینید براون چگونه و به زیرکی به نقل از منابع اطلاعاتی‌اش، چهرهٔ بریتانیای کبیر را بزک می‌کند: «انگلستان حداقل به طور غیرمستقیم به او [ایران] کمک کرد تا به مشروطیت دست یابد. شکایت برخی پناهندگان ایران که انگلیس نباید کمک می‌کرد تا به مشروطیت دست یابند، ... شکایتی غیرعادلانه است.» (براون، ۱۳۷۶: ۱۸۶) و یا در جایی دیگر، استاد ایران‌شناس پس از اعتراف به بدگمانی ملیون ایرانی نسبت به انگلستان، برای جبران مافات، تلاش می‌کند تا نقش کشور متبوع خویش را در عزل محمدعلی شاه قاجار پُررنگ جلوه دهد. (براون، ۱۳۷۶: ۱۷۲ و ۲۷۹) بر همین مبنا، سرپرسی سایکس به خود اجازه می‌دهد بگوید باید ملت ایران استقرار رژیم پارلمانی را مدیون امپراتوری بریتانیا بدانند! (سایکس، ۱۳۶۲: ۶۱۲/۲) و البته نباید از چنین قضاوتی متعجب شد، زیرا ظاهراً امید ژنرال انگلیسی در نوشتن کتابش با نام دلفریب تاریخ ایران آن بوده است «که این اثر برای حکومت بریتانیا و برای سازندگان افکار عمومی انگلیس مفید باشد ...» (اشپولر، ۱۳۶۰: ۱۵۰) در نتیجه، از منظر سایکس عوامل ذیل در صدور فرمان مشروطه نقش داشته‌اند: تأسیس خطوط تلگرافی توسط مأموران انگلیس و تماس آن‌ها با مردم ایران، نقش مبلغان مذهبی انگلیسی و آمریکایی در تعلیم به هزاران جوان دختر و پسر ایرانی، تأسیس دارالفنون در ترویج فرهنگ اروپا و آمدن هیئت‌های نظامی اروپا به ایران، و در نهایت این که به طور غیرمستقیم مهم‌ترین عامل مشروطه‌خواهی ایران، وجود بریتانیای کبیر است. (سایکس، ۱۳۶۲: ۶۱۲/۲-۶۱۱)

اما باید توجه داشت که کتاب‌های براون و سایکس فاقد استحکام در اندیشهٔ سیاسی هستند و جوهرهٔ ژورنالیستی آن‌ها تا حدی مانع از پذیرش مطالب کتاب می‌شود. افزون بر این، مآخذ این کتاب‌ها عمدتاً اطلاعات پراکنده و بعضاً شنیداری منابع اطلاعاتی سفارتخانه انگلستان در تهران و یا اسناد وزارت خارجه بریتانیا می‌باشند. لذا در داده‌های تاریخی توازن منطقی و مناسبی وجود ندارد تا خواننده با تطبیق اطلاعات منابع گوناگون به سنجش حقایق بپردازد.

نکته شایان ذکر آن است که نباید فراموش کنیم اکثر پژوهندگان غربی و شرقی تاریخ مشروطیت آثار خویش را پس از جنگ جهانی دوم و در فضای هیجانی جنگ سرد نوشته‌اند، و از این رو عموماً تلاش نموده‌اند تا نهضت مشروطه را بر پایه دیدگاه‌های ایدئولوژیکی خود تعریف کنند. برای مثال ایران‌شناسان انگلیسی و آمریکایی مانند آن لمبتن، پیتز آوری و نیکی کدی به طور آشکار از بیان نقش افکار سوسیال دموکراتی و چپ‌گرا در گرایش‌های فکری مشروطه خودداری ورزیده‌اند؛ در حالی که بالعکس مورخان مارکسیست روسی آن چنان بر نقش پررنگ اندیشه سوسیالیستی اصرار داشته‌اند که گویی از منظر آن‌ها عامل مهم اشاعه افکار انقلابی در ایران عهد قاجار، تفکرات بلشویکی موجود در قفقاز بوده است. چنان که میخائیل پاولویچ (۱۹۲۹-۱۸۷۱) نویسنده یکی بخش از کتاب سه مقاله در باره انقلاب مشروطیت می‌نویسد، در ایران «فرقه سوسیال دموکرات تمام هموطنان شجاع و شرافتمند را به اتحاد در زیر پرچم سوسیال دموکراسی و سرنگون ساختن حکومت ارتجاعی ... دعوت می‌کرد.» (پاولویچ، ۱۳۵۷: ۱۲۴) این چنین نگرشی را در میان مورخان چپ‌گرای معاصر ایرانی نیز می‌توان مشاهده کرد. کسانی که در دوران پویش و خروش احزاب چپ‌گرایی چون حزب توده، از زاویه دید نویسندگان روسی دوران استالین (۱۹۵۳-۱۹۲۸) به تحلیل و بررسی نهضت مشروطیت پرداخته‌اند. در نتیجه، مارکسیست‌های اصول‌گرای ایرانی و روسی در تفسیرهای‌شان انقلاب مشروطیت را انقلاب بورژوایی معرفی نموده‌اند که توسط طبقه بازرگانان که طبقات زمین‌دار و قدرت‌های خارجی را سد راه دموکراسی مورد نظر خویش می‌دیدند، رهبری شدند. (فوران، ۱۳۷۷: ۳۲۹)

عموماً نوشته‌های روسیان درباره انقلاب مشروطه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته نخست کتاب‌هایی هستند مشتمل بر اسناد رسمی حکومت تزاری نظیر کتاب نارنجی و یا گزارش‌های کارگزاران روسی چون زینوویف و نیکیتن و ...، و گروه دوم نوشته‌های مورخان روسیه شوروی با گرایش مارکسیستی است، کسانی همچون ایوانف و پاولویچ و ... که نگرش چپ و تک‌بعدی در آن‌ها به خوبی مشهود است. اما نکته حائز اهمیت آن است که در هر دوی این آثار حفظ آبروی کشور متبوع یعنی روسیه هدف اصلی نویسندگان می‌باشد، و در حقیقت هر دو گروه وابسته به حکومت تزارهای سفید و یا سرخ تلاش دارند تا از بیان

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / ۱۱۳

حقیقت یعنی مداخلات ناروای روسیه در امور داخلی ایران و مانع تراشی‌های آن در راه تحقق آرمان نهضت مشروطه سرباز زند! البته در کتاب نارنجی یا همان گزارش‌های مستند سفارت روسیه در تهران که فقط دو جلد از هفت مجلد آن به فارسی ترجمه و چاپ شده است، تحلیل چندانی ارائه نشده و متن اسناد بدون کم‌ترین داوری و اظهارنظری قید شده است. اما در کتاب‌هایی همچون گزارش ایوان زینویف که به قولی «نمونه بدخواهی و کینه‌توزی یک دیپلمات متعصب روسی ...» است (زینویف، ۱۳۶۲: مقدمه، ۸)، ماهیت جنبش مشروطه به صورت نوعی توطئه علیه منافع روسیه تزاری تصویر شده است، و فلذا نویسنده این کتاب با ترویج سیاست خشونت علیه ملت بی‌دفاع ایران، از دخالت‌های خشونت‌آمیز روس‌ها با لحنی پرآب و تاب دفاع می‌کند. (زینویف، ۱۳۶۲: ۲۴)

از سوی دیگر نویسندگان مارکسیست بیش‌تر توجه خود را بر تحلیل اوضاع اقتصادی ایران در سده ۱۹م/ ۱۳ه.ق متمرکز نموده‌اند و بر پایه شرایط اجتماعی پیش از انقلاب اکتبر روسیه، جامعه و بالاخص اقتصاد ایران عصر قاجار را مورد کنکاش و سنجش قرار داده‌اند که به نظر می‌آید این نگاه تک‌بعدی مانع از توجه کامل آن‌ها به دیگر علل و انگیزه‌های بروز نهضت مشروطیت ایران شده است. فلذا تعجب‌آمیز نیست اگر محققان مارکسیست روسی بیش از حد بر جنبه‌های اقتصادی بروز انقلاب تاکید می‌کنند و مانند میخائیل ایوانف (۱۹۹۰-۱۹۰۹) انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را محرک انقلاب ضدامپریالیستی ایرانیان برمی‌شمارد. (ایوانف، ۱۳۵۶: ۱۷) در واقع، ایوانف در کتاب تاریخ نوین ایران خود بیش‌تر بر روی این نوع از علل ظهور خیزش مشروطه اصرار دارد: تسلط مناسبات فئودالی در اقتصاد ایران، خودسری و ستمگری محافل حاکمه شاه و فئودال‌ها، اسارت‌زدگی کشور با سرمایه‌های خارجی، نارضایتی توده‌های وسیع مردم از جمله بازرگانانی که در اثر رقابت‌های خارجی زیان می‌دیدند، روابط نزدیک ایران با روسیه تزاری و متأثر شدن از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه (ایوانف، ۱۳۵۶: ۱۹) هم چنان که پاولویچ، تریا و ایرانسکی نویسندگان ناشناخته کتاب سه مقاله درباره انقلاب مشروطیت هم تجزیه و تحلیل انقلاب را بیش‌تر بر پایه مسایل اقتصادی- اجتماعی قرار داده و آن‌ها را علل اساسی ناآرامی سیاسی در ایران دانسته‌اند، و به عواملی نظیر وضعیت بد اقتصادی کشور و سیه‌روزی دهقانان و مالیات‌های سنگین، بی‌عدالتی‌ها و

۱۱۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

ستمگری مالکان و مباحران به دهقانان و تاثیر جنگ روس و ژاپن و انقلاب روسیه و نیز نقش بختیاری‌ها در همگامی با دولت انگلیس و تا حدودی نقش منفی دولت تزاری و بریگاد قزاق اشاره موکد نموده‌اند. چنان که در این کتاب آمده «جنگ روس و ژاپن و انقلاب روسیه (۱۹۰۵) به نهضت آزادی ایران تکان شدیدی داد.» (پاولویچ و ...، ۱۳۵۷: ۱۲۶، ۱۲۴)

مطالعات ایران معاصر و پژوهندگان معاصر غرب

دنباله‌روها و نسل دوم تاریخ‌پردازان غربی، یعنی پژوهندگان دهه‌های اخیر همچون نیکی کدی، آن لمبتن، پیتراوری، جوزف آپتن و ... در خلال مباحث مرتبط با وقایع مشروطه، گاه به ذکر نظریاتی پرداخته‌اند که آن‌ها نیز جای تامل و ژرف‌اندیشی دارند! به عنوان نمونه کدی و لمبتن، دو خانم محقق غربی، علی‌رغم تمام تلاش‌های خویش برای بیان جنبه‌های مختلف انقلاب، در بررسی نقش مخرب انگلستان در ممانعت از جنبش ملی و به انحراف کشیدن آن، با محافظه‌کاری و خودداری از ذکر حقایق، توجه خوانندگان آثارشان را به علل و انگیزه‌های فرعی و عموماً داخلی بروز نهضت مشروطه‌خواهی منحرف ساخته‌اند! از جمله نیکی کدی (-۱۹۳۵) ادعا می‌کند که انگلیسی‌ها به واسطه احساس خطر از رشد نفوذ روس‌ها به علمای بزرگ پول داده‌اند تا فعالیت‌های ضدروسی را تشدید کنند. (کدی، ۱۳۶۹: ۱۰۶) و یا آن لمبتن (۲۰۰۸-۱۹۱۲) زیرکانه می‌کوشد تا پشتیبانی انگلستان از مشروطه‌طلبان را در راستای خنثی کردن حمایت روس‌ها از مرتجعین جعل و قلمداد نماید. (لمبتن، ۱۳۷۵: ۴۱۶)

متأسفانه چنین القائاتی باعث گردیده است تا قلیلی از پژوهندگان معاصر ایرانی با الهام از چنین پنداره‌هایی، با صراحت بر نقش انگلستان در جنبش مشروطیت تأکید ورزند و ادعا کنند «انگلیسی‌ها آن را طرح کردند تا نقشه‌های روسیه را نقش بر آب کنند و ... برای اجرای این نقشه، نقش اول را به علما داده‌اند.» (محمود، ۱۳۵۳: ۲۱۶۶/۸) و یا نویسنده دیگری به نام عباس اسکندری (درگذشته ۱۳۳۸) که از نوادگان عباس میرزای قاجار بوده و در مسئولیت‌های حزبی و حکومتی چندی خدمت کرده است، در نوشتار خویش با عنوان کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران چنان تحت تاثیر گزارش‌های سفرا و کنسول‌های

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / ۱۱۵

بریتانیا قرار گرفته است که با حالتی از توهم، به طرز غریبی ادعا کرده «می‌توان پی برد که دولت انگلیس تا چه اندازه مراقب جزئیات امور دربار ایران بوده و ... کلیه اموری که منتهی به مشروطیت ایران گردید با مساعدت آن‌ها انجام پذیرفته است؛ ... لذا قدم به قدم دولت انگلیس مساعدت تام مبذول داشته.» (اسکندری، ۱۳۲۲: ۱۷۳) در حقیقت، در حالی که مورخان ایرانی مثل کسروی و ناظم الاسلام بر نقش اندیشه‌ها به ویژه مفاهیم غربی در مشروطه‌خواهی و رشد ناسیونالیسم تأکید می‌کنند، امثال کدی و لمبتون معتقد به اتحاد طبقاتی در انقلاب مشروطه‌اند.

حتی نویسندگان کتاب‌های آکادمیک مانند پیتر آوری و جوزف آپتن نیز در پوشش تبیین ریشه‌های اجتماعی و فکری نهضت مشروطیت و در قالب تحلیل‌های به ظاهر جامعه‌شناسانه تلاش داشته‌اند تا با نگاهی بدبینانه و نامتعارف به روحیات و صفات اخلاقی مردم ایران، مشروطه را مورد کندوکاو قرار دهند! پیتر آوری (۲۰۰۸-۱۹۲۳) استاد دانشگاه‌های انگلستان، در کتاب تاریخ معاصر ایران خود با اشاره به شایعات مطرح در مورد قدرت و نقش انگلیسی‌ها، دلیل آن را «ضعف و ساده‌دلی مردم ایران» می‌داند و تلاش می‌کند تا ابتدا هر گونه پنداری را در مورد دخالت‌های استعمار انگلیس به خلیقات شایعه‌سازی و بزرگ‌نمایی ایرانی‌ها ربط دهد تا در صفحات بعد چنین نتیجه گیرد که «بریتانیای کبیر همواره کوشیده است تا بر مبنای قانون با دولت ایران سرو کار پیدا کند.» (آوری، ۱۳۶۸: ۲۱۲ و ۲۷۳) ایشان مدعی است که ترجمه کتاب حاجی بابای جیمز موریه در بیداری وطن‌دوستان ایرانی نقش مهمی داشت و با به وجود آمدن یک طبقه جدید فراک‌پوش و شبیه به دوک‌های اروپایی «به زودی لیبرالیسم خود را آشکار کرد.» (آوری، ۱۳۶۸: ۲۱۵ و ۲۳۳)

آپتن که چونان شماری از محققان غربی، جانب‌اقلیت‌های مذهبی و فرقه‌های ساختگی را گرفته است، با لحنی اغراق‌آمیز دربارهٔ تأثیرات مبارزه با فرقه بهائیت چنین ادعا می‌کند که «افراطی که در تعقیب و سرکوبی نهضت آن‌ها به کار می‌رفت، انزجار عممی را علیه جباریت حکومت تشدید کرد و بر فشارهای انقلابی افزود.» (آپتن، ۱۳۵۹: ۲۳) به باور این پژوهشگر آمریکایی، القا و الهام مشروطیت بیش‌تر حاصل و نتیجهٔ عواملی نظیر «تکوین مفاهیم لیبرال دموکراسی در میان بعضی از علمای عظام، رخنه عقاید اروپایی در ایران،

... مسائل و نمونه‌هایی که تکنیسین‌ها و مبلغین اروپایی اقامه می‌کردند، نفوذ و ترسیب عقاید جدید در میان گروه‌های تبعیدی ایران و ...» و چند عامل دیگر بود؛ هر چند که این نهضت یک جنبش متشکل ملی نبود، چرا که همه مردم پشتیبان آن نبودند. (آپتن، ۱۳۵۹: ۶۰-۵۹) یک از محققان غربی که اخیراً کتابی را در باب مشروطه به چاپ رسانده، خانم مدرس و پژوهشگری است با نام ژانت آفاری. ایشان که مدعی است در کتابش «از روایت یک سونگرانه‌ای که ابعاد سیاسی انقلاب را متمایزتر کند، اجتناب ورزیده‌ام و به ابعاد چندطبقه‌ای و چندفرهنگی و چند ایدئولوژیکی آن توجه نموده‌ام» (آفاری، ۱۳۸۵: ۱۹)، بر نقش انجمن‌ها و گروه‌های مردم‌نهاد در جنبش مشروطه تأکید بسیار دارد و آن‌ها را «بازتاب ابعاد مردمی انقلاب» می‌پندارد.

اما چون از دیدگاه نویسندگان سوسیالیست و بعضاً سکولار تأثیر زیادی گرفته است، لذا در مواردی مدعیاتی را مطرح نموده که جای تامل و درنگ دارد. فی‌المثل، سید جمال الدین اسدآبادی را یک روشنفکر غیرمذهبی تلقی کرده و اذعان می‌کند که سید جمال با هدف بهره‌برداری سیاسی از شعار و آرمان پان‌اسلامیسم به مذهب و همسویی با دین‌مداران روی آورده بود. (آفاری، ۴۸) جالب آن که حتی جامعه‌شناس میانه‌روی چون جان فوران (-۱۹۵۳) ادعا می‌نماید که علت نارضایتی علمای مذهبی تا حدودی به خاطر پرداخت نشدن مستمری آن‌ها از سوی دولت قاجار بوده است و این که اشخاصی چون شیخ فضل الله نوری با انگیزه‌های شخصی و حسادت نسبت به بهبهانی و طباطبایی در قضایای مشروطه عمل می‌کرد. (فوران، ۱۳۷۷: ۲۸۸-۲۷۷)

پویندگان ایرانی تحقیقات تاریخ مشروطه

چنان که گفته شد، جذابیت ماجرای نخستین انقلاب مردمی تاریخ ایران آن چنان است که در باب این رخداد عظیم تا کنون ده‌ها کتاب و مقاله تالیف و منتشر شده است. به طور مثال در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، نه تنها متون سیاسی کلاسیک یعنی رسائل روشنفکران و اندیشمندان دوران قاجار و مشروطه تصحیح و چاپ شده‌اند، بلکه به ویژه از ابتدای دهه ۱۳۷۰ به بعد آثاری در حوزه مطالعات مشروطیت به چاپ رسیده‌اند که عصر مشروطه را به عنوان مبدا يك بحث و دوره‌بندی تاریخی در نظر گرفته‌اند. فلذا امروزه شمار کثیری از تاریخ‌نویسان، جنبش مشروطیت را سرآغاز تاریخ معاصر ایران محسوب می‌دارند. در این میان، پژوهشگران معاصر ایرانی با روش علمی و متکی بر اسناد چندجانبه، به تحلیل و بررسی وقایع مشروطیت اهتمام ورزیده‌اند و کوشش داشته‌اند تا از برانگیختگی احساسات شخصی و تاثیر پذیری‌های غیرعلمی و غیراخلاقی به دور باشند. در این صورت کتاب‌ها و مقالات نویسندگان پژوهشگر ایرانی با اتکا به کلیه اسناد و مدارك معتبر و پرهیز از تعاریف یا نکوهش‌های بی‌مورد، می‌توانند به عنوان مآخذی ارزشمند در تجزیه و تحلیل رخدادهای تاریخ معاصر ایران مورد استفاده قرار گیرند.

مع هذا، آثار قلمی محققان ایرانی معاصر نیز از خطا و تناقض‌گویی در امان نمانده است. فی‌المثل می‌توان به نویسندگانی اشاره کرد که با عنوان شرح حال‌نویسی رجال مشروطه، به توجیه و یا مدح و ذم عناصر انقلابی‌نما مبادرت ورزیده‌اند. افرادی همچون ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه، مهدی داودی در عین‌الدوله و رژیم مشروطه، محمد ابراهیم باستانی پاریزی در تلاش آزادی و تعدادی دیگر که به شیوه قلم‌به‌دستان مشاطه‌گر به پاک‌سازی سیمای ریاکاران تاریخ مشروطیت ایران پرداخته‌اند و برعکس در ترسیم چهره‌های انقلابی این عصر همچون خیابانی، میرزا کوچک خان، ستارخان، شیخ فضل‌الله نوری و دیگر انقلابیون پرشور و ملی‌گرا، گاه نهایت کوشش را برای مخدوش کردن سیمای این آزادی‌خواهان به عمل آورده‌اند. من جمله قلم‌زنانی که به نام پژوهنده تاریخ مشروطه، مجعولات و باورهای شخصی را به نام واقعیت‌های تاریخی به خورد مردم داده‌اند!

برای نمونه، لحن جانبدارانه صفایی در دلسوزی نسبت به ترور ناصرالدین شاه و حتی اشاره آشکار به خدمات او (صفایی، ۱۳۴۶: ۲۹ و ۲۴) از یک طرف و اشارات متعدد او به خصوصیات ناپسندیده رهبران مشروطه از طرف دیگر جالب توجه می‌نماید. به گونه‌ای که خواننده اکثریت این زعما را افرادی جاه‌طلب، کم‌اطلاع و بی‌اعتقاد به مبانی مردم‌سالاری تصویر می‌کند. از جمله هنگامی که می‌نویسد «مشیرالدوله به مشروطه واقعی یعنی حکومت ملی معتقد نبود.» (صفایی، ۱۳۴۶: ۱۳۱) جالب آن است که صفایی درباره مبارزی چون ستارخان می‌نویسد که او «... از قتل برادر و حبس و زجری که خود در سال‌های پیش کشیده بود عقده در دل داشت، وقتی جنبش مشروطه آغاز گردید ... به صف مشروطه‌خواهان درآمد.» (صفایی، ۱۳۸۱: ۷۳۲) اما درباره فرصت‌طلبی چون عین‌الدوله که با وجود سوابق سیاهش در سرکوب آزادی‌خواهان، توانست خود را در صف ملیون و در مسند عالی حکومت مشروطه جای زند، چنین اظهار نظری نمی‌کند! همچنین صفایی در خلال صحبت از ماجرای پارک اتابک، کوشش دارد تا با جعل و افترا و تحریف تاریخ، ستارخان را مقصر جلوه دهد و با نسبت دادن زشت‌ترین اتهامات، او را زبون و منفور جلوه دهد! (صفایی، ۱۳۴۶: ۲۵۰) البته آقای صفایی درباره علمای دینی مشروطه‌خواه نظیر بهبهانی و طباطبایی نیز نظرات منحصر به فردی دارد! وی بر آن است که «بهبهانی به شدت قدرت‌طلب بود و پیرو سیاست ماکیاولی بود و ... طباطبایی در امور سیاسی و اجتماعی عمقی نمی‌اندیشید و بصیرت کافی نداشت.» (صفایی، ۱۳۸۱: ۷۳۲)

نویسنده کتاب تلاش آزادی که درباره زندگی میرزا حسن مشیرالدوله پیرنیا (۱۳۱۴-۱۲۵۰خ) می‌باشد، معتقد است که اولین کسی که واژه کنستیتوسیون را بر زبان راند، مشیرالدوله بود، و لذا ادعا نموده است که من بدین خاطر به زندگی نامه او پرداختم که «می‌خواستم مردی بزرگ را برگزینم تا جوانان مملکت بدانند که فضیلت نیز در جوار سایر کارها جای و مقامی دارد.» (باستانی، ۱۳۴۷: ۸۶، ۵۹۶) فلذا محقق مذکور در مبحث قیام شیخ محمد خیابانی تلاش نموده است تا با نکوهش خیابانی، به نوعی از سرکوب کننده این حرکت آزادی‌خواهانه یعنی دولت و شخص مشیرالدوله دفاع نماید و شخص نخست‌وزیر را از این جنایت بری بشمارد. (باستانی، ۱۳۴۷: ۳۳۶)

همچنین است کتاب‌های مهراب امیری در مورد زندگی امین السلطان و کتاب اسماعیل راین دربارهٔ پیرم خان ارمنی و شماری دیگر که عنوان‌شان شرح حال نویسی و نیت‌شان چهره‌سازی و قهرمان‌پروری است. اما در این جا فقط به دو نمونه اشارتی خواهیم داشت؛ مهراب امیری در پیشگفتار کتابش که در دوران حکومت پهلوی دوم به چاپ رسیده است، ادعا دارد که چون در طی مطالعاتش فهمیده بود ناسزاهای بی‌جا و اتهامات یکنواخت به امین السلطان به خاطر تبلیغات سیاست خارجی و تلقین دشمنان بوده است، لذا بر آن شد تا چهره واقعی و عاری از خطای اتابک را در کتابی تصویر سازد! به زعم امیری «مخالفان اتابک چهره‌های مشکوک به سیاست خارجی بودند که شصت سال به غلط قهرمان و رهبر معرفی شده‌اند.» (امیری، ۱۳۴۷: ۱۲ و ۴۴۰) و لذا اعجاب‌انگیز نیست اگر این نویسنده توطئه قتل اتابک را خیانتی به تاریخ ایران قلمداد می‌کند. (امیری، ۱۳۴۷: ۴۵۴) یا نویسنده دیگر یعنی اسماعیل راین در کتاب پیرم خان ارمنی تلاش دارد تا علت اتهامات وارده به پیرم را چنین واکاوی نماید «قاطعیت، کاربری و در پاره‌ای موارد شدت عمل پیرم بهانه‌ای به دست داده تا جمعی او را به خشونت و بی‌رحمی متهم کنند»، در حالی که به زعم راین، اگر این شدت عمل نبود، مشروطیت توسط مستبدین به خاک سپرده می‌شد. (راین، ۱۳۵۵: ۲۰)

اما شاید نامدارترین پژوهنده تاریخ مشروطیت را بتوان فریدون آدمیت (۱۳۸۷-۱۲۹۹خ) دانست. تاریخ‌نگار معاصر که آثار تحلیلی و دنباله‌داری دربارهٔ مشروطیت و روشنفکران آن نگاشت، آثاری دربارهٔ فاصلهٔ زمانی میان جنبش تنباکو تا استبداد صغیر. او که روش خود را در تاریخ‌نگاری، تحلیلی-انتقادی معرفی نموده و مدعی است «ما در پی ثبت وقایع نیستیم، بلکه مثل همیشه با جریان تاریخ و تحلیل عوامل تاریخی کار داریم.» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۱۴۲) برداشت خود را دربارهٔ مشروطه چنین بیان می‌دارد «پدیدهٔ تاریخی مبهم و پیچیده‌ای است. این حرکت اجتماعی را عوامل سیاسی و اقتصادی به وجود آوردند. طبقات اجتماعی مختلف با افق اجتماعی گوناگون در آن شرکت کردند و پایه ایدئولوژیک‌اش را دموکراسی سیاسی می‌ساخت.» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۱۴۲) با این وجود، نوشته‌های آدمیت نیز مخالفانی از طیف‌های مذهبی و غیرمذهبی دارد. برخی از نیروهای غیرمذهبی به خاطر توجه او به نقش روحانیون در مشروطه و شماری از مذهب‌بیون هم به دلیل تمرکز مباحثش بر روی روشنفکران

غیرمذهبی، چون آخوندزاده و آقاخان کرمانی و ... با وی ستیز دارند و منتقد او هستند. برای مثال، یکی از نویسندگان معاصر در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی منتقدانه به زندگی، تاریخ‌نگاری و اندیشه سیاسی آدمیت»، ضمن اشاره به این مساله که «فریدون آدمیت در طول زندگی خود، همواره مورد حمایت دستگاه حاکمه پهلوی بود» (گروه اندیشه و تاریخ معاصر، ۱۳۷۳: ۳۱)، غالب نوشته‌های این پژوهشگر در معرفی اندیشمندان سکولار را از زمره نوشتارهایی برمی‌شمارد که در آن‌ها کوشیده شده اندیشه دینی در جامعه ناکارآمد جلوه داده شود. به زعم نویسنده مقاله فوق، آدمیت از تمام رویدادها و اندیشه‌های معاصر تاریخ ایران، افکار پیشتازان فکری سکولار نهضت مشروطه را برگزیده است و این نشان‌دهنده نوعی همگرایی وی با بینش غیردینی و خردگرایی صرف متفکران آن دوره می‌باشد.

البته در پاسخ به این مدعیات، باید در نظر داشت که آدمیت نیز همچون کسروی، سلام‌الله جاوید، علی دیوسالار و دیگر پروردگان دوران رضاشاهی، تربیت شده دوره‌ای بود که پس از مشروطه در راستای دین‌زدایی از فرهنگ ایرانی حرکت می‌کرد و لذا طبیعی بود که این گونه بیندیشد و بنویسد. اما نباید این حقیقت را نادیده گرفت که امثال آدمیت در تاریخ‌نویسی گام‌های مهمی برداشتند و روش و بینش آن‌ها تا حد زیادی بر نویسندگان متاخر، بالاخص محققان آکادمیک تاثیر زیادی گذاشت.

در سمت دیگر، دیدگاه افرادی چون یرواند آبراهامیان (-۱۳۱۹خ) مدرس دانشکده باروک آمریکا و مؤلف کتاب ایران بین دو انقلاب قرار دارد که به باور جان فوران به بینش مارکسیستی نزدیک‌تر است. زیرا از «دو طبقه متوسط» به عنوان نیروهای اجتماعی مؤثر در انقلاب مشروطه نام برده است که یکی از این دو شامل بازاریان سنتی، بازرگانان، پیشه‌وران و روحانیون می‌شدند و این‌ها «طبقه متوسط متمکن» را تشکیل می‌دادند و دیگری را روشنفکران جدید تشکیل می‌دادند که به اعتقاد وی طبقه اول بیش از طبقه دوم قدرت و نفوذ داشتند. (فوران، ۱۳۷۷: ۲۱۷)

نکته شایان توجه آن است که بعد از دوران مشروطه و حتی تا پایان دوره پهلوی اول، کسانی که تاریخ قاجاریه و مشروطیت را می‌نوشتند، خود به نحوی با جریان وقایع آن زمانه و نهضت مشروطه در ارتباط مستقیم بودند؛ لیکن پس از تاسیس دانشگاه، به تدریج مورخانی پا

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / ۱۲۱

به عرصه تاریخ‌نگاری گذاشتند که اولاً دید آکادمیک نسبت به تاریخ داشتند و ثانیاً سن‌شان اجازه نمی‌داد که شخصاً وقایع را دنبال نمایند. بدین خاطر نگرش آنان به تحولات عصر مشروطه از آبخورهایی چون گرایش‌های چپ و راست و یا حال و هوای دهه‌های بحران‌زای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ خورشیدی سرچشمه می‌گرفت.

نتیجه‌گیری

با عنایت به چنین رهیافتی درباره‌ی نوشتارهای متفاوت و چندلایه نویسندگان حوزه‌ی مطالعات مشروطیت، مشخص می‌شود که غفلت از پرداختن صحیح به همه‌ی بن‌مایه‌های نهضت مشروطه و بازشناسی دقیق و بی‌طرفانه این تحول سترگ اجتماعی، باعث رواج کژفهمی‌های جبران‌ناپذیر در درک تاریخ معاصر ایران شده است و ارزیابی‌های کج‌مدارانه از این رویداد مهم به فهم نادرست و ارائه‌ی شعارهای کلیشه‌ای در باب تاریخ دو قرن اخیر کمک نموده است. امری که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت. از طرفی، جای مطالعات روان‌شناختی نیز در میان این آثار خالی است. حتی ادبیات مشروطه با تمام تاثیرگذاری و اهمیت آن چندان به نقد و تحلیل گذاشته نشده است. مع الوصف، تردیدی نیست که وضعیت کتاب‌های منتشر شده در عرصه‌ی نهضت مشروطه، از فقر پژوهشی حاکم بر جامعه ما نشأت می‌گیرد، اما برجستگی این دوران و تاثیراتی که حتی تا امروز هم بر زندگی ایرانیان اثر گذاشته است، اهتمام بیش‌تری را در بررسی عصر مشروطه می‌طلبد. در این شرایط، توصیه می‌شود که محققان علاقه‌مند به کار در این زمینه پیش از شروع پژوهش، ذهنیت‌های خویش را مورد تأمل و بازبینی قرار دهند و سپس در این میدان پر جنب و جوش و مسئله‌برانگیز وارد شوند.

کتاب‌نامه

- آبادیان، حسین، ۱۳۸۸، مفاهیم قدیمی و اندیشه جدید (درآمدی نظری بر مشروطه ایران)، تهران: کویر
- آیتن، جوزف، ۱۳۵۹، نگرشی بر تاریخ نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نیلوفر
- آدمیت، فریدون، ۱۳۵۵، ایدئولوژی نهضت مشروطیت، تهران: پیام
- آفاری، زانت، ۱۳۸۵، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون
- آنه، کلود، ۱۳۶۸، اوراق ایرانی، ترجمه پرویز روشانی، تهران: معین
- آوری، پیتر، ۱۳۶۷، تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی
- اسکندری، عباس، ۱۳۲۲، تاریخ مفصل مشروطیت ایران (کتاب آرزو)، تهران: پروین
- اشپولر، برتولد و دیگران، ۱۳۶۰، تاریخ‌نگاری در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره
- اوین، اوژن، ۱۳۶۲، ایران امروز، سفرنامه اوژن اوین، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار
- امیری، مهرباب، ۱۳۴۷، زندگی سیاسی اتابک اعظم، تهران: سخن
- اوکانر، فردریک، ۱۳۷۷، از مشروطه تا جنگ جهانی اول، ترجمه حسن زنگنه، تهران: شیرازه
- ایوانف، میخائیل، ۱۳۵۶، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی، تهران: حزب توده
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، ۱۳۴۷، تلاش آزادی (زندگانی مشیرالدوله)، تهران: علمی
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، «در باب تاریخ بیداری ایرانیان»، مجله راهنمای کتاب، دوره ۲۱، ش ۲، شهریور ۱۳۵۰، ص ۱۷۷-۱۶۴
- براون، ادوارد گرانویل، ۱۳۷۶، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه مه‌ری قزوین، تهران: کویر
- برد و استون، ۱۳۷۶، گشت و گذاری در ایران، ترجمه علی اصغر مظهری کرمانی، تهران: جانان
- بلوشر، ویرت، ۱۳۶۳، سفرنامه بلوشر، ترجمه کی‌کاوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی
- پاولویچ، تریا و ایرانسکی، ۱۳۵۷، سه مقاله درباره انقلاب مشروطیت، ترجمه محمدباقر هوشیار، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
- تقی‌زاده، حسن، ۱۳۷۹، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، به کوشش عزیزالله علیزاده، تهران: فردوسی
- راتین، اسماعیل، ۱۳۵۵، بیرم خان سردار، تهران: بی‌نا
- زرشناس، شهریار، ۱۳۸۳، ادبیات و شبه‌مدرنیته ایرانی، در سایت باشگاه اندیشه: www.Bashgah.com
- زینویف، ایوان، ۱۳۶۲، نظرات یک دیپلمات روسی، ترجمه ابوالقاسم اعتصامی، تهران: اقبال
- سایکس، پرسی، ۱۳۶۲، تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: علمی
- شهرام‌نیا، امیرمسعود، ۱۳۷۹، پارلمان‌تاریسم در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- صفایی، ابراهیم، ۱۳۶۲، رهبران مشروطه، تهران: جاویدان
- صفایی، ابراهیم، ۱۳۸۱، تاریخ مشروطیت به روایت اسناد، تهران: یاران
- فوران، جان، ۱۳۷۷، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه رسا

مشروطه‌نویسی: رهیافتی بر ادبیات تاریخی جنبش مشروطه / ۱۲۳

- کدی، نیکی، ۱۳۶۹، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم
- کسروی، احمد، ۱۳۶۹، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر
- کمالوند، علی، ۱۳۳۶، باسکرویل و انقلاب ایران، بی‌جا: بی‌نا
- گروه اندیشه و تاریخ معاصر، ۱۳۷۳، آموزه: جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری مشروطیت، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
- لمبتن، آن، ۱۳۷۵، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران: گوتنبرگ
- لندور، آرنولد هنری ساویچ، ۱۳۸۸، ایران در آستانه مشروطیت: در سرزمین آرزوها، ترجمه علی اکبر عبدالرشیدی، تهران: اطلاعات
- ماموتوف، نیکلا، ۱۳۶۳، بمباران مجلس شورای ملی در ۱۳۲۶، ترجمه همایون شهیدی، تهران: اشکان
- محمود محمود، ۱۳۵۳، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تهران: اقبال
- مختاری، حبیب‌الله (مختارالسلطنه)، ۱۳۲۶، تاریخ بیداری ایران، تهران: بی‌نا
- ملک‌زاده، مهدی، ۱۳۶۶، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، تهران: علمی
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد، ۱۳۴۶، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- ویشارد، جان، ۱۳۶۳، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران: نوین
- هاردینگ، آرتور، ۱۳۶۷، خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: کیهان

کودتای ۲۸ مرداد و شورای عالی فرهنگ

رحیم روح‌بخش^۱

چکیده

در پی تحولات جدید در ایران عصر قاجار، بعضی عرصه‌ها سریع‌تر از سایرین در معرض این تحولات قرار گرفتند. نظام آموزشی از زمره آن‌ها بود که به علت نیاز به تامین نیروی انسانی سایر حوزه‌های اداری، نظامی و... در قالب مدارس جدید تبلور یافت. از همان سال‌های نخست شکل‌گیری این نظام، «انجمن معارف» به منظور لزوم تدوین قوانین و مقررات مورد نیاز مدارس تاسیس شد که بعدها با عناوین «شورای عالی معارف»، «شورای عالی فرهنگ» و طی چند دهه اخیر با عنوان «شورای عالی آموزش و پرورش» به فعالیت خود ادامه داده است. این شورا نیز همچون سایر سازمان‌های دولتی از جمله نهادهای قانون‌گذاری، از فضای سیاسی کشور تأثیر پذیرفته است. این تأثیرات در بعضی از بزنگاه‌های مهم نظیر سقوط رضا شاه، کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب اسلامی و... شدت و حدت بیش‌تری داشته است.

این مقاله از نوع کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی حاکی از آن است که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، استقلال شورا را سلب و آن را به یک نهاد فرمایشی تبدیل کرد. این مقاله با استناد به متن صورت مذاکرات شورای عالی فرهنگ، برای نخستین بار تغییر در ماهیت و جهت فعالیت‌های شورا را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی:

کودتای ۲۸ مرداد، نظام آموزشی، انجمن معارف، شورای عالی معارف، شورای عالی فرهنگ.

۱. مسئول مرکز اسناد شورای عالی آموزش و پرورش roohbakhsh1965@yahoo.com

مقدمه

دورهٔ قاجاریه به خصوص عصر ناصری با تحولات جدیدی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مواجه شد. از آن جا که نظام آموزشی سنتی به بن‌بست رسیده بود و توان پاسخ‌گویی به نیازهای جدید را نداشت، تاسیس مدارس به سبک جدید در دستور کار نخبگان فرهنگی - سیاسی وقت قرار گرفت. ناگفته پیداست که این امر مستلزم به کارگیری نظام نوین آموزشی اعم از تولید محتوا، آموزش معلمان و ... بود. برای این منظور انجمنی متشکل از موسسان و حامیان مدارس جدید تحت عنوان «انجمن معارف» در سال ۱۲۷۵ش تشکیل شد. این انجمن در سیر تحولی خود با ماموریت‌ها و عناوین جدید مجلس شورای عالی معارف، شورای معارف، شورای عالی معارف، شورای عالی فرهنگ و بالاخر شورای عالی آموزش و پرورش تا امروز به فعالیت خود ادامه داده است. حاصل این تلاش‌ها طی ۱۲۵ سال فعالیت، تشکیل قریب دو هزار و دویست جلسه است که صورت مذاکرات و مصوبات آن از سال ۱۳۰۱ تا کنون موجود می‌باشد.

عضویت مفاخر علمی و فرهنگی کشور نظیر دهخدا، ملک الشعرای بهار، ذکاءالملک فروغی، عیسی صدیق، محمود حسابی، پرویز ناتل خانلری، یدالله سحابی، علی شریعتمداری، غلامعلی حداد عادل، حجت الاسلام غلامرضا مصباحی مقدم و ... نقش و جایگاه این شورا را مضاعف ساخته است. این شورا اساس و ساختار بنیاد فرهنگ جدید معاصر ایران را به طور اعم، و نظام آموزش نوین را به طور خاص بنا نهاده است.

به هر حال این شورا (شورای عالی معارف/فرهنگ/آموزش و پرورش) از آغاز تاسیس یعنی سال ۱۳۰۱ش بی‌وقفه (به استثنای حذف‌فصل بهمن ۱۳۵۴ لغایت مهر ۱۳۵۸) تاکنون تشکیل جلسه داده که مجموعه اسناد جلسات آن اعم از صورت مذاکرات و صورت مصوبات در طول قریب یک صد سال فعالیت شورا در دسترس است.

با این توضیح که این جلسات سه بار به شرح جدول ذیل از عدد یک شروع است:

ردیف	عنوان شورا	دوره فعالیت	شماره جلسات	تعداد جلسات هر دوره	تعداد کل جلسات
۱	شورای عالی معارف	شامل دو دوره: اول: از مهر ۱۳۰۱ تا پایان ۱۳۰۲ دوم: از آغاز ۱۳۰۳ تا مهر ۱۳۱۷	دوره اول: از ۱ تا ۵۳ دوره دوم: از ۱ تا ۳۷۶	دوره اول: ۵۳ دوره دوم: ۳۷۶	۴۲۹
۲	شورای عالی فرهنگ	از مهر ۱۳۱۷ تا مرداد ۱۳۴۶	از ۳۷۷ تا ۱۱۴۴	۷۶۷	۷۶۷
۳	شورای عالی آموزش و پرورش	شامل دو دوره: اول: از آغاز ۱۳۴۷ تا بهمن ۱۳۵۴ دوم: از مهر ۱۳۵۸ تا کنون	دوره اول: از ۱ تا ۱۵۷ دوره دوم: از ۱۶۱ تا ۱۰۰۰ شهریور ۱۴۰۰	دوره اول: ۱۵۷ دوره دوم: ۸۳۹	۹۹۶

لازم به یادآوری است که شمارش جلسات شورای عالی آموزش و پرورش بعد از انقلاب در تداوم جلسات شورا در قبل از آن می باشد. به این ترتیب، تا قبل از انقلاب (تا ۱۹ بهمن ۵۴)، ۱۵۷ جلسه تشکیل شد و دنباله آن بعد از انقلاب، (اولین جلسه شورا در تاریخ ۱۳۵۸/۷/۸ تشکیل شد) تداوم یافت که تا کنون (سال ۱۴۰۰) تعداد جلسات آن به ۸۳۹ جلسه رسیده است. البته این تقسیم بندی صرفاً مبتنی بر شمارش آغازین هر مرحله جدید فعالیت (جلسات) می باشد. شاید تقسیم بندی مطلوب مصوبات را بتوان بر اساس همان سه دوره عناوین شورا (معارف، فرهنگ و آموزش و پرورش) قرار داد که البته دوره سوم خود به دو دوره قبل و بعد از انقلاب تقسیم می شود. به هر حال مجموعه این صورت مذاکرات و مصوبات به ترتیب در قالب دست نوشته و تاپی در آرشیو مرکز اسناد شورای عالی آموزش و پرورش نگهداری شده و در اختیار پژوهشگران قرار می گیرد. در یک تقسیم بندی کلی محورهای عمده محتوایی متن صورت جلسات و مصوبات این شورا را می توان در چهارده موضوع اصلی به شرح ذیل برشمرد:

۱۲۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۱. اساسنامه‌های مراکز آموزشی اعم از مدارس، دانشسراها، آموزشگاه‌ها و ...
۲. نظامنامه‌ها و آئین‌نامه‌های امتحانات، نشریه، شهریه، مدارس، اجتهاد، استخدام، اعطای مدال و ...
۳. برنامه‌های درسی و جداول و ساعات تدریس هفتگی کتب درسی مقاطع مختلف
۴. شورای عالی، کمیسیون‌ها و دبیرخانه شورای عالی معارف، فرهنگ و آموزش و پرورش
۵. مجوزهای شرکت در امتحانات و نحوه ادامه تحصیل
۶. تربیت معلم، دانشسراهای مقدماتی، عالی و ...
۷. مدارس وابسته به وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها
۸. ارزشیابی مدارک تحصیلی خارجی و دوره‌های داخلی
۹. مجوز تاسیس مدرسه و آموزشگاه
۱۰. مجوز چاپ کتاب و نشر روزنامه و مجله
۱۱. مجوز صدور گذرنامه و پروانه تحصیلی
۱۲. اعطای نشان و مدال
۱۳. مجوز اجتهاد و افتاء
۱۴. سایر مصوبات نظیر شهریه مدارس، صدور گواهینامه تحصیلی، تعیین رشته و ...

الف) شورای عالی معارف:

شورای عالی معارف (۱۳۱۷-۱۳۰۱) را می‌توان به عنوان نهادی دولتی به منظور سیاست‌گذاری متمرکز فرهنگی تلقی کرد. در واقع فعالیت‌های این شورا بود که با تدوین قوانین و مقررات لازم، پایه ساختار نظام نوین آموزشی، علمی و فرهنگی متمرکز را بنیان گذاشت. کما این که تصویب قانون تاسیس شورا و تشکیل جلسات آن در یکی دو سال بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ نیز در راستای تمرکزگرایی نهاد دولت در پی قدرت‌یابی تدریجی رضاخان، و رضاشاه بعدی، نیز قرار دارد. این رویکرد به خصوص در دهه نخست فعالیت شورا نمود پررنگی داشت. این دوره از فعالیت شورا را می‌توان به عنوان دوره تاسیسی نهادهای جدید آموزشی نام برد. البته ناگفته نماند که حوزه فعالیت و تصمیمات متخذه شورا در چهار دهه نخست

(شورای عالی معارف و فرهنگ) بسیار فراتر از وزارت آموزش و پرورش فعلی بود. به طوری که عرصه‌های سیاست‌گذاری آن شامل تمام عرصه‌های فرهنگی، هنری، آموزشی، علمی و موارد مرتبط را دربرمی‌گرفت، تا جایی که امروزه چندین وزارتخانه و سازمان نظیر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت آموزش عالی، سازمان اوقاف، و به طور کلی تمام نهادها و سازمان‌های فرهنگی، هنری، آموزشی، علمی و ... جایگزین آن شده است.

بر این اساس قانون تشکیل شورای عالی معارف در بیستم اسفند ماه سال ۱۳۰۰ مشتمل بر ۱۵ ماده و با هدف توسعه دوایر علوم و اشاعه معارف و فنون و رفع نقایص تحصیلات علمی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. تا پیش از تصویب و اجرای قانون مذکور، چنان که گذشت تلاش‌هایی در جهت ساماندهی وضعیت تاسیس مدارس جدید آغاز شده بود، اما چنان که باید رهگشا نبود. لذا این مصوبه مجلس یکی از مهم‌ترین قوانین حوزه نظام آموزشی ایران تلقی می‌شود که زمینه‌ساز توسعه نهادی آموزش و پرورش را فراهم کرد. مفاد این قانون تشکیل شورای عالی معارف (مصوبه مجلس) عبارتند از:

ماده ۱. برای توسعه دوایر علوم و اشاعه معارف و فنون و رفع نقائص تحصیلات علمی و فنی شورای عالی معارف تشکیل می‌گردد و شعب آن در مراکز ایالات و ولایات موافق قانون مخصوص دایر گردد.

ماده ۲. هیئت شورای عالی معارف از ۱۰ نفر عضو رسمی تشکیل می‌شود.

ماده ۳. شورای عالی معارف علاوه بر اعضای رسمی تا ۱۰ نفر عضو افتخاری می‌تواند داشته باشد.

تبصره: اعضای افتخاری فقط حق شرکت در مذاکرات را خواهند داشت.

ماده ۴. کلیه اعضای شورای عالی معارف باید دارای شرایط ذیل باشند:

خدمات شایان به معارف مملکت کرده باشند.

۲. لااقل سی سال داشته باشند.

۳. دارای معلومات و اطلاعات لازمه بوده باشند.

۴. موصوف به صحت عمل و حسن اخلاق و عقیده بوده و محکوم به جنحه و جنایات نباشند.

۱۳۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

ماده ۵. وزیر معارف اعضای رسمی و افتخاری شورای عالی معارف را برای مدت چهار سال انتخاب نموده و به موجب فرمان همایونی رسمیت می‌دهد و بعد از انقضای دو سال از دوره اول نصف اعضا به حکم قرعه خارج و به عوض آن‌ها انتخاب می‌شود و از آن به بعد هر نصف از اعضا که مدت چهار سال عضویت آن‌ها تمام شده، جدیداً انتخاب به عمل خواهد آمد.

ماده ۶. وزیر معارف رئیس رسمی شورای عالی معارف و مدیرکل وزارت معارف بالطبع عضویت خواهد داشت.

ماده ۷. عضویت شورای معارف بدون حقوق خواهد بود.

ماده ۸. شورای عالی معارف دارالانشا دائمی خواهد داشت که وظیفه آن تحریر مذاکرات و نوشتجات و ضبط دفاتر و اسناد و تهیه راپورت‌های لازمه در حدود عملیات مختصه شورا خواهد بود.

ماده ۹. اعضای دارالانشا عبارت از یک رئیس، دو منشی و یک ثبات خواهد بود که وزیر معارف آن‌ها را از غیر اعضاء شورای عالی معارف موظفاً تعیین می‌نماید.

ماده ۱۰. اساس شورای معارف تعطیل بردار نیست و باید لااقل در ظرف مدت یک ماه قبل از انقضای هر دوره، اعضای بعد انتخاب شوند و اعضای سابق نیز قابل انتخاب می‌باشند.

ماده ۱۱. هر گاه یکی از اعضا استعفا یا فوت نماید، شورای عالی معارف چند نفر را که واجد شرایط مذکور در ماده چهارم باشد از میان اعضای افتخاری و یا خارج از آن‌ها به وزیر فرهنگ پیشنهاد می‌نماید که وزیر یک نفر را از بین آن‌ها برای بقیه مدت آن دوره انتخاب نماید و اعضای افتخاری مقدم خواهد بود.

ماده ۱۲. وظایف شورای عالی معارف:

۱. اهتمام در ترویج خط و زبان و ادبیات فارسی و عربی و نشر مقالات علمی عام المنفعه

۲. سعی در تهیه موجبات تکثیر مدارس و تدارک مقدمات تعلیم اجباری و مجانی

۳. مشورت در رفع نقایص تعلیمات عمومی و سعی در تهیه وسایل تاسیس مدارس صنعتی و فلاحتی و شبانه‌روزی و تعمیر ورزش‌های بدنی و رعایت قوانین حفظ الصحة و مراقبت در

دستور تحصیلات مدارس خارجه

۴. تهیه و اصلاح دستورات رسمی کلیه تحصیلات علمی و فنی مدارس ذکور و اناث و نظامنامه‌های مدارس
۵. تهیه دستور تحصیلات مدارس و معلمین و معلمات و نظامنامه‌های راجع به آنها
۶. تهیه دستور تفتیش اوضاع معارف مدارس و امتحان شاگردان
۷. تطبیق تالیفات مخصوصه به مدارس با دستورات رسمی و رد و قبول آنها
۸. مشارکت با وزیر معارف در تهیه بودجه و مراقبت در مصارف کلیه وجوه مصوبه
۹. رفع اختلافات بین مدارس و اصلاح مکتبخانه‌های موجود
۱۰. تعیین مصرف وجوه فوق العاده که به رسم هدیه و اعانه به مصارف می‌رسد و وجوه موقوفاتی که قانوناً باید به مصرف معارف برسد و تعیین شهریه شاگردان مدارس غیرمجانمی دولتی
۱۱. تشخیص صلاحیت معلمین و اشخاصی که اجازه تاسیس مدرسه، امتیاز مجله و روزنامه می‌خواهند.
۱۲. تصدیق صلاحیت معلمین و معلمات و تهیه نظامنامه مخصوص برای ترفیع و تنزل رتبه یا عزل آنها و رسیدگی به شکایات روسا و ناظمین و معلمین مدارس دولتی در حدود وظایف اداری آنها
۱۳. تعیین شرایط محصلین که به خرج دولت به خارجه اعزام می‌شوند و نظارت در انتخاب آنها
۱۴. رسیدگی به دیپلم‌های اشخاصی که در خارجه تحصیل کرده‌اند و تشخیص صحت و سقم آنها
۱۵. حکمیت در مورد کتبی که برای تالیف یا ترجمه از طرف وزارت معارف به معرض مسابقه گذاشته شده و به مولف و مترجم آنها جایزه داده می‌شود.
۱۶. تصویب اعطای نشان علمی مطابق نظامنامه مخصوص
۱۷. معاونت فکری به وزیر در هر نوع مسئله و مشکلی که با آن هیات رجوع نماید.
۱۸. شورای عالی معارف، نظامنامه داخلی و شعب ایالات و ولایات را تهیه نموده و پس از تصویب هیات دولت به موقع اجرا خواهد گذاشت.

۱۳۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۱۹. تجدیدنظر در احکام صادره از شوراهای ایالات و ولایات

ماده ۱۳. رای شورای عالی معارف در غیر فقرات ۱-۲-۳-۸-۱۷-۱۸ حتمی الاجرا خواهد بود.

ماده ۱۴. برای اهتمام در تنظیم مدارس قدیمه و سعی در ترقی دینیه در تحت و مراقبت وزیر معارف شورایی به ترتیب [اعضای] ذیل تشکیل خواهد شد.

از علمای درجه اول سه نفر، از مدرسین درجه اول معقول و منقول دو نفر، از متولیان مدارس قدیمه درجه اول دو نفر. شعب این شورا مطابق قانون مخصوص در مراکز ایالات و ولایات دایر خواهد گردید.

ضمیمه: عضویت شورای فوق الذکر بدون حقوق خواهد بود.

ماده ۱۵. ماده دهم قانون اداری وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه مصوب ۲۷ شعبان ۱۳۲۷ منسوخ و از درجه اعتبار ساقط است. (لوح قانون)

ب) شورای عالی فرهنگ:

دور دوم فعالیت شورای عالی معارف با عنوان شورای عالی فرهنگ (۱۳۴۶-۱۳۱۷) رقم خورد. قریب یک دهه و نیم بعد از تشکیل شورای عالی فرهنگ و برگزاری صدها جلسه، مجدداً در سال ۱۳۳۱ قانون شورا تغییر و به تعبیری نقش و جایگاه آن ارتقا یافت. این تحول را می‌توان یکی از مهم‌ترین تجربه‌های دوره یک صد سال فعالیت شورا قلمداد کرد. به این ترتیب که «شورای عالی فرهنگ» یک شورای منتخب شانزده نفره شد که به غیر از وزیر فرهنگ و مدیرکل آن وزارتخانه، رییس دانشگاه تهران و رییس کمیسیون فرهنگی مجلس، سایر اعضای آن از برگزیدگان اصناف جامعه مدنی از آن جمله از میان پزشکان و مهندسان و قضات و دبیران و آموزگاران و اساتید دانشگاه انتخاب شدند. قانون تشکیل شورای فرهنگ که در تاریخ هجدهم دی ماه سال ۱۳۳۱ تصویب شد، حتی یک کرسی را نیز برای یک «مجتهد جامع الشرایط» به انتخاب یکی از مراجع تقلید مقیم «ایران» تدارک دید که با این کار به نگرانی‌های آیت‌الله بروجردی، مرجع تقلید اعلم وقت شیعه در حوزه علمیه قم، پایان داد. آیت‌الله بروجردی با استقبال از این شورا، آیت‌الله مهدی حائری یزدی را برای این کرسی

کودتای ۲۸ مرداد و شورای عالی فرهنگ / ۱۳۳۳

معرفی کردند و نامبرده در خاطرات خود، به نیکی از این شورا یاد کرده است. (حائری یزدی، ۱۳۸۱: ۲۳ و ۲۶)

در آغاز این لایحه درباره هدف از تصویب آن آمده است: «برای نظارت در کلیه شئون فرهنگی کشور و اصلاح و توسعه فرهنگ و تعمیم آموزش و پرورش صحیح و ترویج معارف اسلامی و تعظیم مفاخر ملی و اهتمام در تهذیب اخلاق عمومی و مراقبت در اجرای قوانین فرهنگی، شورای عالی فرهنگ تشکیل می‌گردد.»

به منظور بررسی تفصیلی این لایحه باید خاطر نشان کرد، از آن جا که لایحه قانونی شورای عالی معارف مصوب سال ۱۳۰۰ جوابگوی نیازهای فرهنگ کشور نبود، لذا در تاریخ ۱۸ دی ماه ۱۳۳۱ قانون تشکیل شورای عالی فرهنگ مشتمل بر ۱۲ ماده و ۲ تبصره به شرح ذیل به تصویب دولت رسید:

ماده یک فصل اول این لایحه با عنوان «سازمان شورا» حاکی است: در شورا وزیر فرهنگ، رئیس دانشگاه تهران، مدیرکل فنی وزارت فرهنگ، رئیس کمیسیون فرهنگ مجلس، یک نفر مجتهد جامع الشرایط با انتخاب یکی از مراجع تقلید مقیم ایران، سه نفر از استادان دانشگاه به انتخاب شورای دانشگاه، یک نفر طبیب عالی مقام به انتخاب اطباء تهران، یک نفر مهندس عالی مقام به انتخاب مهندسين تهران، یک نفر حقوقدان عالی مقام از بین قضات و وکلای دادگستری به انتخاب هیئت عمومی دیوان عالی کشور، سه نفر از دبیران پایتخت به انتخاب نمایندگان دبیران مشروط بر آن که لااقل چهل سال عمر و ۱۵ سال سابقه تدریس داشته باشند، عضویت می‌یابند. با این توضیح که عضویت در شورای عالی فرهنگ افتخاری است و درباره هر یک از اعضای شوری فرمان همایونی صادر خواهد شد.

ماده دوم درباره چگونگی عضویت، انقضا، برکناری، جانشین و ... اعضای شورا است. ماده ۳ بر تشکیل دو هفته یک بار جلسات تاکید می‌کند ماده ۴ به ریاست وزیر فرهنگ و در غیاب وی نایب رئیس برای جلسات شورا اشاره می‌کند. ماده ۵ تشکیل دبیرخانه‌ای به ریاست یک نفر از فرهنگیان با سابقه و بنا بر پیشنهاد وزیر فرهنگ را خاطر نشان می‌کند. ماده ۶ بر تشکیل «هیئت عالی مطالعات» مرکب از ۵ نفر از اعضای شورا به انتخاب شورا و به منظور بررسی طرح‌ها و لوایح شورا و گزارش تصمیم متخذه به شورا تاکید دارد. بالاخره

۱۳۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

در ماده ۷ آمده است: آیین‌نامه و مقررات مربوط به امور داخلی شورا با تصویب شورا به مرحله اجرا گذارده خواهد شد.

در فصل دوم با عنوان «وظایف» و در قالب ماده ۸، ده مأموریت به شرح ذیل برای شورا پیش بینی شده است:

۱. تصویب اساسنامه‌های مدارس و برنامه‌های تحصیلی اعم از مدارس دولتی، اختصاصی و ملی و تصویب آیین‌نامه‌ها و طرح‌هایی که برای اصلاح تعلیمات تهیه می‌شود.

۲. تصویب سازمان وزارت فرهنگ

۳. تصویب اجازه تاسیس هر گونه کودکستان و آموزشگاه تا حدود متوسطه و یا الغای اجازه‌نامه تاسیس آن‌ها و تعیین شرایط کسانی که این آموزشگاه‌ها را اداره یا در آن‌ها تدریس می‌نمایند. همچنین تطبیق ارزش تحصیلی گواهینامه‌ها و دانشنامه‌های آن‌ها با گواهینامه‌ها و دانشنامه‌هایی که از طرف وزارت فرهنگ رسماً شناخته شده است.

۴. تطبیق کتبی که باید در مدارس تدریس شود، با برنامه‌های رسمی و اجازه تدریس آن‌ها در مدارس و انتخاب کسانی که تالیف یا ترجمه و تصحیح کتب علمی و فنی از طرف وزارت فرهنگ به آنان واگذار می‌شود و اظهار نظر در مواردی که تالیف یا ترجمه‌ای از طرف وزارت فرهنگ به مسابقه گذارده می‌شود.

۵. اظهار نظر در شایستگی علمی متخصصین خارجی که برای خدمت در وزارت فرهنگ یا امور آموزشی در نظر گرفته می‌شوند و تشخیص لزوم استخدام آن‌ها قبل از پیشنهاد وزارت فرهنگ به مجلس شورای اسلامی و تایید شایستگی وابستگان فرهنگی ایران و نمایندگانی که باید از طرف وزارت فرهنگ به سازمان‌ها و کنگره‌ها و کنفرانس‌های علمی و بین‌المللی اعزام شوند و همچنین تعیین شرایط اعزام معلمین و محصلینی که از طرف دولت برای انجام مطالعات و تکمیل تحصیلات یا به تقاضای کشورهای بیگانه به خارج فرستاده می‌شوند و تصویب شرایط اعطای امتیازات خاص (مانند ارز دولتی) به محصلین آزاد

۶. رسیدگی به مدارک تحصیلی اشخاصی که در خارج تحصیل کرده‌اند و تطبیق ارزش آن‌ها با مدارک داخلی طبق آیین‌نامه مخصوص تا حدود متوسطه و یا معادل متوسطه

۷. تشویق و تکریم دانشمندان و متخصصین کشور و جست‌وجو و پیشنهاد تدابیر علمی برای

- تسهیل خدمت و توفیق صاحبان استعداد در تحقیقات و تتبعات مفیده
۸. اجازه تاسیس انجمن‌های فرهنگی و تصویب اساسنامه‌های آن‌ها. در مورد انجمن‌های روابط فرهنگی ایران با کشورهای بیگانه، جلب نظر و موافقت قبلی وزارت خارجه و تصویب هیات دولت ضروری است.
۹. اتخاذ تصمیم نهایی درباره اعطای نشان‌ها و مدال‌های فرهنگی که از طرف وزارت فرهنگ پیشنهاد می‌شود، مطابق آیین‌نامه مخصوص.
۱۰. اظهار نظر و اشتراك مساعی در هر امر فرهنگی دیگر که وزارت فرهنگ ارجاع نماید.
- بالاخره فصل سوم و پایانی با عنوان «مواد متفرقه» با تاکید بر تاسیس شعب شورا در استان‌ها و همچنین لغو لایحه قانونی شورای عالی سابق، بر نقش وزرات فرهنگ به عنوان ماموریت اجرایی این لایحه اشاره شده و بالاخره ماده ۱۲ نیز حاکی است در دوره اول اختیارات اعضای انتخابی شورا ... استثناء بر طبق پیشنهاد وزیر فرهنگ و تصویب هیئت وزیران تعیین و انتخاب خواهند شد.

ج) بررسی تحولات شورا در آستانه کودتا:

در پی تصویب لایحه قانونی تشکیل شورای عالی فرهنگ، ۱۳۳۱/۱۰/۱۸، در هیات وزیران در سه فصل و ۱۲ ماده و همچنین تصویب آیین‌نامه داخلی شورای عالی فرهنگ در ۱۱ ماده، مصوب جلسه ۸۲۳ شورا به تاریخ ۱۳۳۲/۱/۲۵، اولین جلسه شورا بر اساس معیارها و صلاحیت‌های قانونی آن در ۱۳۳۱/۱۲/۱۹ و تحت عنوان جلسه ۸۲۲ به شرح اعضا و تمهیدات ذیل تشکیل شد:

۱. دکتر مهدی آذر، وزیر فرهنگ
۲. دکتر علی‌اکبر سیاسی، رئیس دانشگاه تهران
۳. دکتر غلامحسین صدیقی، استاد دانشگاه
۴. دکتر یدالله سحابی، استاد دانشگاه
۵. دکتر محمد معین، استاد دانشگاه
۶. دکتر میرسپاسی، طبیب عالی مقام
۷. دکتر علی شایگان، حقوق‌دان والا مقام
۸. آقای مرتضی اسفندیاری، دبیر دبیرستان‌ها
۹. آقای موسی آذرنوش، دبیر دبیرستان‌ها
۱۰. آقای احمد مقبل، دبیر دبیرستان‌ها
۱۱. آقای محمدعلی ادیب، آموزگار دبستان‌ها
۱۲. آقای علی‌اکبر عظیم‌زاده، آموزگار دبستان‌ها
۱۳. آقای دکتر کریم سنجابی،

۱۳۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

رئیس کمیسیون فرهنگ مجلس شورای ملی ۱۴. حضرت آیت الله مهدی حائری یزدی، مجتهد جامع الشرایط، غایب ۱۵. آقای مهندس حسن شقاقی، مهندس عالی مقام، غایب ۱۶. آقای دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور [که] پیام دکتر محمد مصدق نخست وزیر را قرائت کرد:

پیام به حضرات آقایان اعضای محترم شورای عالی فرهنگ

در این موقع که بر حسب لایحه قانونی جدید نخستین جلسه شورای عالی فرهنگ افتتاح می‌یابد، تبریکات خود را عرض نموده امیدوار است این شورا که از افراد بصیر و فاضل و لایق این مملکت تشکیل یافته در انجام وظایف خطیری که به عهده آن گذارده است، توفیق حاصل نموده و اصلاحات لازم در کلیه شئون فرهنگی ایران عزیز به عمل آورد و به این ترتیب با اصلاح برنامه‌ها و توسعه تعلیمات ابتدایی و متوسطه حس اعتماد به نفس و توجه به فضل و هنر و علاقه‌مندی ملک و ملت را در نوباوگان و نوجوانان مملکت پرورش دهند. تا کشور ما در میان کشورهای متمدن و مترقی جهان مقامی را که شایسته سوابق درخشان علمی و تاریخ اوست به دست آورد. نخست وزیر

بعد از قرائت پیام دکتر مصدق، دکتر مهدی آذر به عنوان رئیس شورای عالی فرهنگ نطق افتتاحیه خود را قرائت کرد. ایشان در این نطق از شورا به عنوان «تشکیل مرکزی ثابت با اساسی جدید و اعضای بصیر و خبیر برای حل و عقد مهم امور فرهنگ با قدرتی قانونی» یاد کرد. سپس با اشاره به قانون تاسیس شورای عالی معارف در سال ۱۳۰۰ و خدمات اعضای آن سخن گفت و تاکید نمود آن قانون نمی‌توانست آن طور که باید و شاید انتظارات امروز را برآورد. لذا در قانون جدید عده‌ای از دبیران و آموزگاران هم که مستقیماً عهده‌دار تعلیم و تربیت هستند، در شورا عضویت دارند. دوم این که بر اختیارات شورا افزوده شده تا بتواند تمام امورات فرهنگ را رسیدگی کند. سپس برخی از برنامه‌های شورا را به این شرح برشمرد: ایجاد شعبه‌های تخصصی از سال سوم متوسطه به بعد، توسعه و بسط آموزشگاه‌های حرفه‌ای و کشاورزی، تهیه کتب کافی و فراهم ساختن وسایل لازم برای منظوره‌های مذکور، تعلیم تعلیمات عمومی با توجه به تقویت مبانی دین و اخلاقی و تربیت معلم کافی، توجه خاص به تعلیم و ترویج زبان فارسی، ضرورت تدوین قوانین مذکور و نظارت بر اجرای آن‌ها.

وزیر فرهنگ در پایان سخنان ابراز امیدواری کرد: «... شورای عالی فرهنگ در دوره جدید فعالیت خود دوره امید و عمل نام گیرد... این عالی‌ترین مرجع فرهنگی مملکت دور از هرگونه سیاست و کشمکش بتواند با آسایش خیال و فراغ بال به انجام دادن وظایف خطیر خود که هدف آن بالا بردن سطح فرهنگ و تمدن ایرانیان و سربلندی و ترقی ایران است موفق گردد.»

در ادامه این جلسه برای انتخاب ریاست دبیرخانه شورا و همچنین نیابت شورا رای گیری به عمل آمد که آقای عظیمی از کارکنان شورا به عنوان رئیس دبیرخانه به مدت سه سال، و دکتر شایگان به عنوان نایب رئیس شورا با اکثریت آرا انتخاب شدند. برای تدوین آیین‌نامه داخلی شورا هم آقایان اسفندیاری، دکتر سحابی و رئیس سابق دبیرخانه شورا، عبدالله رهنما، انتخاب شدند. این گروه آیین‌نامه داخلی شورا را تدوین کردند که، چنان که گذشت، در جلسه ۸۲۳-۱۳۳۲/۱/۱۶ به تصویب شورا رسید. برخی از مهم‌ترین مفاد آن رسمیت جلسات با حضور نصف به علاوه یک نفر، تعطیلات تابستانی از ۱۵ تیر الی ۲۵ شهریور، منع حق تفویض اختیار رای به دیگر اعضا، ضرورت شرکت رئیس دبیرخانه شورا در جلسات برای تحریر صورت مذاکرات، انتخاب نایب رئیس شورا برای یک سال، ... بود.

ضمناً ماده ۶ لایحه قانون تشکیل شورای عالی فرهنگ مقرر می‌داشت، شورا هیئتی به نام «هیئت عالی مطالعات» مرکب از ۵ نفر اعضا از میان خود شورا یا خارج از آن برای «مطالعات و تحقیقات فرهنگی و رسیدگی مقدماتی در امور مربوط به شورا» انتخاب کند. برای این منظور در جلسه ۸۲۶-۱۳۳۲/۲/۶ وزیر فرهنگ دکتر مهدی آذر ۱۵ نفر را معرفی کرد که از میان آن‌ها در جلسه ۸۲۸-۱۳۳۲/۲/۱۳ پنج نفر به شرح آقایان محمد معین، مرتضی اسفندیاری، مهندس لواسانی، اقصی و عامری (دبیرکل بازرسی وزارت فرهنگ) به عضویت هیئت مذکور انتخاب شدند. در جلسه ۸۵۱-۱۳۳۲/۱۲/۲۳ عامری به ریاست این هیئت انتخاب شد. به دنبال تشکیل هیئت مذکور مقرر گردید، بررسی و مطالعه اولیه طرح‌ها به آن هیئت واگذار گردد. نکته درخور توجه این که هیئت عالی مطالعات در جلسه سوم خود مرتضی اسفندیاری را به عنوان مخبر انتخاب کرد. امری که در شورای عالی سابقه نداشت. هیئت عالی در همان جلسه همچنین اعضای «کمیسیون تعیین ارزش مدارک تحصیلی صادره

۱۳۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

از ممالک خارجه» را نیز به شرح آقایان محسن اسدی، دکتر حق نظران و مجتبی مینوی رئیس تعلیمات عالی وزارت فرهنگ انتخاب کرد که در جلسه ۸۳۱-۱۳۳۲/۳/۱۷ شورا به تصویب رسید. بالاخره این که در جلسه ۸۳۳-۱۳۳۲/۳/۳۱ آیین‌نامه هیئت عالی مطالعات در شورا به تصویب رسید. گفتنی است که دکتر معین در جلسه ۸۴۶-۱۳۳۲/۹/۲۹ از عضویت این هیئت استعفا داد که مورد قبول شورا قرار نگرفت. همچنین در جلسه ۸۴۶-۱۳۳۲/۱۰/۷ دکتر عباس اکرامی جایگزین مهندس لواسانی که به اروپا سفر کرده بود، شد.

به هر حال آخرین جلسه شورای عالی فرهنگ در دوره مصدق، یک روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق و تشکیل کابینه جدید کودتای فضل‌الله زاهدی، در مورخ ۱۳۳۲/۵/۲۷ با شماره جلسه ۸۳۶ شورای عالی فرهنگ به ریاست دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ تشکیل شد. در این جلسه اهداف دوره تحصیلی ابتدایی که توسط «کمیسیون مامور تنظیم و تدوین هدف‌های اصلی برنامه و تعلیم و تربیت و تقسیم ادوار تحصیلی» تدوین یافته و در «هیئت عالی مطالعات» نیز بررسی شده بود، توسط غلامحسین مصاحب طرح و پس از بررسی به شرح ذیل مورد تصویب قرار گرفت:

۱. هدف تعلیم و تربیت این است که اطفال و جوانان را قابل و توانا برای زندگی در دنیا آزاد بار آورد.

۲. هدف‌های تعلیم و تربیت به قرار ذیل است:

الف. ایجاد و تقویت ایمان و علاقه به دین و مذهب در افراد

توضیح آن که مقصود از دین در این جمله ترویج و اشاعه معارف و تعالیم اسلامی است.

ب. عادت اطفال و جوانان به بهداشت جسم و جان

ج. تقویت قدرت و استعداد خوب کار کردن با دیگران به نیکی و حسن تفاهم زیستن

د. عادت دادن اطفال به کار کردن بدون اتکا به دیگران

ه. بیدار کردن و تقویت ذوق و استعداد ابداع و ابتکار هنری

و. ایجاد و تقویت حس مسئولیت در اجتماع و علاقه به وطن

غایبین با اطلاع این جلسه عبارت از آقایان دکتر سیاسی، دکتر معین و آقای ادیب و غایبین بی اطلاع آقایان دکتر شایگان، دکتر صدیقی و دکتر سنجابی بودند.

د) بررسی تحولات شورا بعد از کودتا:

اولین جلسه شورای عالی فرهنگ بعد از کودتای ۲۸ مرداد، با تاخیر طولانی یک ماهه در تاریخ ۱۳۳۲/۶/۳۱ به ریاست آقای رضا جعفری معاون وزارت فرهنگ تشکیل شد که به علت غیبت اعضا شامل آقایان [مهدی آذر وزیر فرهنگ دولت مصدق]، سیاسی، سحابی، میرسپاسی، شقاقی، حائری یزدی، سنجابی، صدیقی و شایگان رسمیت نیافت. نه فرد غایب شورا که بعضاً عضویت کابینه دولت را نیز به عهده داشتند، از طرفداران دولت ملی دکتر مصدق بودند. پایان متن مکتوب این جلسه (۸۳۷) را آقای رضا جعفری به عنوان رئیس شورای عالی و یکی از کارکنان شورا از طرف [آقای عظیمی] رئیس اداره دبیرخانه شورای عالی فرهنگ امضا کرده است.

به دنبال آن جلسه دوم بعد از کودتا، با شماره جلسه ۸۳۸، در تاریخ ۱۳۳۲/۷/۷، ده روز بعد از کودتا، برگزار شد. غایبین این جلسه عبارت از آقایان سنجابی، صدیقی و شایگان بودند. ریاست جلسه را آقای رضا جعفری به عنوان معاون وزیر فرهنگ، بعدها کفیل و از آغاز سال ۱۳۳۳ وزیر، به عهده داشت. ایشان در آغاز جلسه با بیان اهمیت شورا و علاقه خویش به آن، درخواست افزایش تشکیل جلسات شورا را برای رسیدگی به امور معوقه مطرح کردند که مورد تأیید اعضا قرار گرفت. سپس دکتر معین از ابتکار ایشان جهت ابقای روسای دبیرستان‌ها تشکر کرده و تقاضا نمودند این اقدام درباره مقامات وزارت فرهنگ هم انجام شود. بیش از نیمی از وقت این جلسه به موضوع «انتظار خدمت» آقای عظیمی رئیس اداره دبیرخانه شورا از طرف وزیر اختصاص یافت. وزیر مدعی بود «نمی‌توانم ناظر اعمال خلاف قانون کارمندی باشم که با اتکا به مصونیت از تغییر سمت خود هر گونه عمل خلاف مقرراتی [توهین به وزیر فرهنگ؟] را انجام دهد». سپس آقایان حداد و سیاسی در حمایت از وزیر بیاناتی ایراد کردند. از جمله سیاسی اظهار نمود: «دو نفر از اعضای شورا [میرسپاسی و حائری یزدی؟] نسبت به کار آقای عظیمی اصرار [پی‌گیری] دارند، ولی باید توجه داشت که شورای عالی فرهنگ برای این تشکیل نشده که با وزارت فرهنگ بجنگد، بلکه باید همکاری و تشریک مساعی باشد.»

۱۴۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

به نظر می‌رسد جلسات شورا علی‌رغم غیبت سه عضو اصلی مذکور و همچنین استعفای مهندس شقاقی از جلسه ۸۳۹-۱۳۳۲/۷/۱۲ به روال عادی خود ادامه داد. البته آقای جعفری در جلسه ۸۴۰ ضمن اظهار تاسف از عدم حضور نامبرده، پیشنهاد نمود که دو نفر از اعضا مامور شوند که ایشان را از استعفا منصرف نمایند که آقایان میرسپاسی و سحابی برای این منظور انتخاب شدند.

تداوم غیبت سه عضو اصلی شورا بالاخره در جلسه ۸۴۳-۱۳۳۲/۹/۸ مطرح شد. به این ترتیب که در این جلسه اعطای نشان به تیمسار سرتیپ عباس ایزدپناه مطرح شد و طبق لایحه شورای عالی فرهنگ حصول نصف به علاوه یک آرا به دست نیامد، لذا دکتر سیاسی «راجع به علت حضور سه نفر آقایان دکتر شایگان، دکتر سنجابی، دکتر صدیقی که به عللی نمی‌توانند با وجود این که در تهران می‌باشند در جلسه شرکت نمایند، بیانات مستدل و منطقی ایراد داشتند که مورد موافقت اعضای شورا قرار گرفت و مقرر شد از این به بعد آقایان فوق را از عده حاضر در مرکز منتزاع نمود.» پس از ایراد بیانات جناب آقای دکتر سیاسی نسبت به اعطای نشان سپاس تیمسار سرتیپ ایزد پناه مجدداً اخذ رای به عمل آمد و به تصویب رسید و ضمناً مقرر شد با در نظر گرفتن مراتب فوق نسبت به آرای که قبلاً درباره سایر مصوبات اخذ شد تجدید نظر به عمل آید.»

مشکل غایبین ملی‌گرا و طرفدار مصدق عضو شورا با آغاز سال جدید به تدریج حل و فصل گردید. از آن جمله در پی انتخاب دکتر موسی عمید به عنوان رئیس کمیسیون فرهنگ مجلس شورای ملی، ایشان جایگزین دکتر سنجابی در شورای عالی فرهنگ شد. (جلسه ۸۵۴-۱۳۳۳/۲/۱۹)

اما لایحه مترقی قانونی شورای عالی فرهنگ مصوب ۱۳۳۱/۱۰/۱۸ سرنوشت غم‌انگیزی پیدا کرد. به این ترتیب که جعفری وزیر فرهنگ در جلسه ۸۶۱-۱۳۳۳/۹/۲۹ با این ادعا که «چون لایحه قانونی سابق شورای از نظر احتیاجات فرهنگی وافی نبود، تصمیم گرفته شد که از تقدیم آن به مجلس شورای ملی خودداری شود تا با فرصت بیش‌تری لایحه جامعی تهیه و به مجلس تقدیم گردد.» سپس اعلام نمود شورا در حال حاضر بر اساس لایحه اسبق فعالیت خواهد کرد. به این ترتیب جعفری به شکل کودتاگونه‌ای بدون نظرخواهی و تصمیم‌گیری

کودتای ۲۸ مرداد و شورای عالی فرهنگ / ۱۴۱

شورا، لایحه شورای عالی فرهنگ را لغو و از همین جلسه اعضای جدیدی را که قبلاً انتصاب کرده و در جلسه حضور یافته بودند، به عنوان جایگزین اعضای پیشین معرفی کرد. برخی از اعضای جدید شورا که در این جلسه حضور داشتند عبارت بودند از دکتر خانابا بیانی، دکتر پارسا، کمال الدین نوربخش، عبدالصاحب صفایی، آقای ابوالحسن شعرایی (این سه فرد اخیر در همین جلسه به عنوان عضو کمیسیون اجتهاد و افتا انتخاب شدند)، دکتر موسی عمید، آقای فرهودی، حاج محمد نمازی (سه عضو کمیسیون اساسنامه‌ها و برنامه‌ها)، سعید مالک (لقمان الملک)، دکتر ابوالقاسم غفاری، آقای مرتضی اسفندیاری (سه عضو کمیسیون ارزش تحصیلی). غایبین جلسه نیز عبارت از دکتر عیسی صدیق، دکتر سیاسی، دکتر نامدار، مهندس اشراقی و دکتر فرهمندی بودند. اظهار نظر برخی از اعضای این جلسه در تمجید از اقدامات جعفری به این شرح است:

عبدالصائب صفایی: «از زحمات شایان تقدیر و خدمات خستگی ناپذیر جناب آقای جعفری در مدت ۱۷ ماه اخیر [بعد از کودتا] اظهار داشتند یکی از وزارتخانه‌هایی که توانسته است در جریانات اخیر موفق به اصلاحات اساسی بشود، وزارت فرهنگ بوده است و اگر قرار شود صمیمی‌ترین و خدمت‌گزارترین فرد وطن دوست و فرهنگ دوست را معرفی کنیم، شایسته‌تر از جناب آقای جعفری کسی نخواهد بود.»

آقای فرهودی: «علت کسب موفقیت جناب آقای جعفری در راه پیشرفت امور فرهنگی این بود که ایشان در طول خدمات خود کلیه مدارج فرهنگی را به ترتیب طی نموده‌اند و به همین علت هم با تجربیاتی که اندوخته‌اند به کلیه معایب و نواقص فرهنگ آشنایی کامل داشته و توانسته‌اند موفقیت زیادی در طور مدت خدمت خود در فرهنگ کسب کنند.»

دکتر خانابا بیانی: «چون شورای عالی فرهنگ در واقع به منزله قلب وزارت فرهنگ است باید کاری کرد که شوری دور از جریانات اداری و دستگاه وزارت فرهنگ به وظایف حقیقی خود مشغول و نواقص اصولی و اساسی وزارت فرهنگ را مرتفع نماید و بایستی وقت شوری بیشتر مصروف رفع نواقص برنامه‌های اساسی فرهنگ شده ... از جمله موضوع تعیین ارزش تحصیلات بهتر است در شورای دانشگاه مطرح و رسیدگی شده و جریان عادی خود را طی کند.»

۱۴۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

جعفری: «شورای به منزله قوه مقننه است... در لایحه‌ای که بعداً تهیه خواهد شد نظریه آقای دکتر بیانی تأمین خواهد گردید... البته لایحه تهیه شده و حاضر است در صورتی که آقایان موافقت فرمایند این لایحه را در اختیار کمیسیون قرار خواهم داد.»

در جلسه ۸۶۲-۱۳۳۳/۱۰/۵-۱۳۳۳ اعضای شورای می‌بایست طبق روال جلسات، مصوبات جلسه قبل را تأیید (امضا) می‌کردند. معمولاً در آغاز هر جلسه بعد از قرائت مصوبات جلسه قبل، اعضا با جمله «صورتجلسه قبل به تصویب رسید»، مصوبات جلسه قبل را تأیید می‌کردند. اینک مشکلی که پیش آمد اعضای جلسه ۸۶۱ که فی‌البداهه و با انتصاب وزیر در جلسه حاضر شده بودند، نمی‌توانستند مصوبات جلسه قبل (جلسه ۸۶۰) را تأیید کنند. لذا بعد از مذاکراتی مقرر گردید این جمله نوشته شود «تصمیمات جلسه ۸۶۰ شورای قدیم که ضمیمه است در جلسه ۸۶۱ قرائت شد و مورد تأیید است.»

به این ترتیب با تمهیدات جعفری و استقبال اعضای شورای عالی فرهنگ، این شورا در مسیری دیگر قرار گرفت. بررسی اولین صورت مذاکرات و مصوبات آن در این دوره نیز مویذ این نکته است. از آن جمله مصوبات مربوط به اعطای مدال و نشان حاکی است که در این سال‌ها، بعد از کودتا، نسبت به قبل از آن، اعطای این گونه امتیازات به نظامیان بیش از گذشته انجام شده است. مخصوصاً این که این مدال‌ها به نظامیان نقش‌آفرین در کودتا اعطا شده است. به عنوان نمونه در جلسه ۸۶۷ مورخ ۱۳۳۳/۱۱/۱۰ که با تقاضای اعطای مدال درجه اول فرهنگ به ۳۷ نفر دانشجویان رتبه اول رشته‌های مختلف در سال تحصیلی ۱۳۳۲-۱۳۳۳ به تصویب رسید، آقای محسن حداد معاون فنی وزیر که ریاست جلسه را نیز به عهده داشت، پیشنهاد داد اعطای یک قطعه نشان سپاس جهت آقایان ذیل تصویب شود: تیمسار سرتیپ نصرالهی فرمانده لشکر ۱۱ کردستان، نشان سپاس درجه ۲، تیمسار سرتیپ غفوری رئیس دایره مستقل فرهنگی ستاد ارتش، نشان سپاس درجه ۲، سرهنگ علی‌اکبر فهیمی معاون اداره آگاهی، نشان سپاس درجه ۲.

در این راستا اعطای نشان به افسران در جلسه ۷۰۵ مورخ ۱۳۳۵/۲/۹ قابل‌تأمل بود. از جمله اعطای نشان سپاس درجه دوم به تیمسار سرتیپ نصیری، تیمسار سرتیپ قرنی، تیمسار سرتیپ افشارپور، تیمسار سرتیپ فراهتی، همچنین نشان فرهنگ درجه دوم به تیمسار سرتیپ ایزدپناه،

کودتای ۲۸ مرداد و شورای عالی فرهنگ / ۱۴۳

نشان سپاس درجه سوم به سرهنگ گلگار، سرهنگ علوی کیا، سرهنگ دوم شهپری، سرگرد جهانسوزی، بالاخره نشان سپاس از نوع درجه سوم به سرگرد علامه نوری و سرگرد کروندی.

به نظر می‌رسد این امر در سال‌های بعد به یک روال دائم تبدیل شد. و همه ساله در خلال اعطای نشان به دانشجویان برتر، تعدادی از نظامیان نیز معرفی و نشان دریافت می‌کردند. از آن جمله در جلسه ۹۴۱-۱۲/۸/۱۳۳۶ نشان درجه ۳ سپاس به سرهنگ سیف‌الله ضرغامی، سرهنگ ستاد رشید نادرخانی معاون لشکر ۱، سرهنگ ستاد حسین غفوری، سرهنگ ستاد غلامعلی بیگدلی رئیس رکن ۱۳، تیمسار سرتیپ مظفر مالک رئیس ستاد کل ژاندارمری، سرهنگ ستاد اسفنیاری، سرهنگ حسین فراهانی، سرهنگ ضیاء‌الدین عشقی، سرهنگ فتح‌الله فرتاش اعطا گردید. در همین جلسه همچنین ۲۱ نفر افسران ارتش و ژاندارمری به شرح ذیل نیز به دریافت نشان مفتخر شدند: تیمسار سرلشگر حسین آریانا، تیمسار سرتیپ نصیری، سرهنگ ستاد علی پارسا، سرلشگر محمدتقی مجیدی، سرلشگر صادق عزیزی، سرتیپ جعفر صادقی، سرلشگر علیقلی گلپیرا، سرهنگ علی‌اکبر وجدی، سرهنگ محمود درگاهی، سرتیپ علی محمد روحانی، سرتیپ عباسی معینی، سرهنگ غلامعلی اویسی.

شرح سایر تصمیمات و اقدامات شورا بعد از کودتا از حوصله این مقاله خارج است. اشاره به موارد فوق به منظور مشتتی از نمونه خروار تلقی می‌شود، به طوری که بتوان از پیامد مهم کودتا در شورای عالی فرهنگ سخن گفت. به عنوان یک واقعیت تاریخی کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بستر و زمینه‌هایی را فراهم کرد که در آن جهت و محتوای شورا تغییر یافت. دکتر علیرضا ملایی در مقاله‌ای از چهار تغییر بزرگ به عنوان پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد سخن گفته است. (این چهار تغییر عبارتند از: ۱) تغییر در ساختار و ماهیت نظام سیاسی ایران یعنی از توزیع منابع قدرت سیاسی به سوی تمرکز منابع قدرت سیاسی ۲) تغییر در ترکیب و ماهیت نیروهای اپوزیسیون سیاسی ۳) تغییر در جهت‌گیری جامعه ایران از تجدد به سنت ۴) تغییر در آرمان‌های سیاسی جامعه ایران یعنی عبور از مشروطه‌خواهی به اسلام سیاسی و حکومت دینی.) (ملایی، ۱۳۸۶: ۱۵۷-۱۱۱) که به نظر می‌رسد روح این تغییرات در شورای عالی فرهنگ نیز تبلور یافت.

نتیجه‌گیری

حاصل سخن این که شورای عالی معارف/فرهنگ/آموزش و پرورش به عنوان یکی از نهادهای سیاست‌گذار در تدوین و تصویب قوانین مورد نیاز فرهنگ و بعداً آموزش و پرورش کشور از قدمت و اصالت بیش از یک سده فعالیت برخوردار است. یکی از اعصار درخشان فعالیت این شورا، دوره نخست وزیری دکتر محمد مصدق (۱۳۳۲-۱۳۳۰) بود که با استقلال انجام وظیفه می‌کرد، اما در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نوعی این استقلال سلب شد. این تغییر خود را از ماهیت مصوبات گرفته تا انتخاب اعضا نشان داد، کما این که با قدرت گرفتن شاه این مطلق‌گرایی در سلسله مراتب قدرت در وزارت آموزش و پرورش و شورای عالی فرهنگ نمود پیدا کرد و در نتیجه شورا از یک نظام دموکراتیک مبتنی بر توزیع قدرت به سمت یک نظام مطلقه تغییر جهت داد. بر حسب قانون شورای عالی فرهنگ، اعضای منتخب چند حوزه علمی و حتی دینی در شورا عضویت داشتند که به دنبال کودتا، این اعضا انتصابی شدند و در نتیجه اظهارنظرات و مذاکرات در شورا از ماهیت علمی و نقادانه به فرمایشی تقلیل پیدا کرد. به تعبیر دیگر توزیع قدرت در میان اعضای شورا به عنوان یک جایگاه حقوقی و نماینده اقلشار و سازمان‌ها سلب و به وزیر و تصمیم‌گیرندگان محدود اطرافیان وی واگذار شد. نتیجه این که نقش شورا به یک نهاد فرمایشی و صوری تنزل یافت. این رویکرد را می‌توان در کلیات جامعه ایران بعد از کودتا به عنوان نوعی انسداد سیاسی تلقی کرد که در درازمدت زمینه‌های انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را فراهم کرد.

کتاب‌نامه

- آرشیو واحد اسناد شورای عالی آموزش و پرورش، صورت مذاکرات و مصوبات شورای عالی معارف / فرهنگ / آموزش و پرورش (تذکر: تمام ارجاعات مربوط به شماره جلسات شورا در واحد اسناد شورا نگه‌داری و برای بهره‌برداری پژوهشگران، خدمات‌رسانی انجام می‌شود).
- حائری یزدی، مهدی، ۱۳۸۱، خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران: کتاب نادر.
- لوح قانون: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، مجموعه مصوبات و قوانین موضوعه قوه مقننه و سایر نهادهای قانون‌گذاری (متن دیجیتال و موجود در سایت مرکز پژوهش‌های مجلس).
- ملایی توانی، علیرضا، کودتای ۲۸ مرداد و تغییرات سیاسی - اجتماعی در ایران، فصلنامه علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، دوره ۱۷، ش ۶۶، زمستان ۱۳۸۶.

تأملی در باب فلسفه تاریخ در قرآن

محمود محمدی^۱

چکیده

نگارنده در بررسی خود، متوجه نوعی برداشت نادرست از بیان قرآن راجع به فلسفه نظری تاریخ گردید و بر آن شد تا به تبیین فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن بپردازد. در این نوشتار، پس از استخراج مؤلفه‌های انواع فلسفه‌های تاریخ، کوشش شده تا نشان داده شود که بیان قرآن در باب فلسفه تاریخ، با کدام یک از نظریات درباره سیر تاریخ، همخوانی بیشتری دارد. در نهایت معلوم شده است که از نظر قرآن، فلسفه تاریخ، روندی تکرار شدنی دارد و برخلاف باور موجود خطی نیست. این دیدگاه، به فلسفه‌های ادواری مدرن، شباهت بیشتری دارد.

واژگان کلیدی:

قرآن، فلسه تاریخ، پیامبران الهی.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ، مطالعات قفقاز و آسیای مرکزی، دانشگاه تهران
m.mohammadi2@hotmail.com

مقدمه

قرآن کریم، کتاب مقدس مسلمانان است که در خلال مباحث گوناگون، توجه ویژه‌ای نیز به تاریخ و بیان احوال گذشتگان دارد. این کتاب، بیاناتی نیز دارد که ناظر به «فلسفه نظری تاریخ» است. قرآن، پیش از آن که یک کتاب دینی باشد، یک متن تاریخی است؛ و از این جهت، حتی محققانی که به آن معتقد نیز نیستند، نمی‌توانند به آن بی‌توجه باشند. نگارنده در این نوشتار خواهد کوشید با بررسی آیات این کتاب دریابد که نظر قرآن در باب فلسفه نظری تاریخ چیست؛ بدین منظور، ابتدا اظهارات صاحب‌نظران را مورد نقد و نظر قرار داده، سپس نظر دیگری در این باب مطرح گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که در این نوشتار تنها به بیان نظر «قرآن» پیرامون سیر تاریخ پرداخته می‌شود، نه برداشتها و نظرات مذاهب مختلف اسلامی. در این نوشتار همچنین به اختلاف نظر صاحب‌نظران درباره امکان یا عدم امکان دستیابی به فلسفه نظری تاریخ نمی‌پردازیم؛ هرچند از دیدگاه عقل، تنها کسی که می‌تواند فلسفه نظری تاریخ را به طور کامل ارائه کند، خداوند است؛ زیرا او خالق زمان و بیرون از زمان است و بر آن احاطه دارد و عالم به تمام امور است. اگر از نظر یک معتقد به قرآن به مطلب بنگریم، بیانات قرآن در باب سیر تاریخ، همان نظر خداوند درباره فلسفه نظری تاریخ است.

نظری به باور موجود و انواع فلسفه‌های نظری تاریخ

مرتضی مطهری در کتاب فلسفه تاریخ خود، ضمن بیان این که نظریه ادواری بودن تاریخ عبارت است از تصویری از تکرار سیر تمدن‌ها از ابتدا تا سقوط و علت آن، این نظریه را با دین و آموزه‌های دینی بی‌ارتباط می‌داند.

«گویا در ذیل بیان «توجیه تاریخ از راه دین» مطلب دیگری را گنجانده که به آن ارتباط ندارد، یعنی نظریه دیگری درباره تاریخ هست و آن نظریه ادواری بودن تاریخ است که به دین هم ارتباط ندارد. این نظریه می‌گوید تاریخ همیشه یک حرکت دوری را طی می‌کند، حرکت خود را از نقطه‌ای شروع می‌کند، بعد دومرتبه برمی‌گردد به همان نقطه، توجیه دینی هم نمی‌خواهند بکنند، توجیه طبیعی می‌خواهند بکنند، می‌گویند: ابتدا توحش است در

توحش، فکر و فرهنگ و تمدن نیست، ولی اراده و قدرت روحی هست. در اثر این حالت توحش، قدرت اجتماعی به وجود می‌آید. بعد قدرت، تمدنی را به وجود می‌آورد. بعد که تمدن و فرهنگ به وجود آمد، به تدریج افکار خیلی عالی و ظریف به وجود می‌آید و هر چه که بشر در تمدن و فرهنگ بالاتر برود، از اراده‌اش کاسته می‌شود و تا حد زیادی نیز به تعبیر ما نعمت زده می‌شود، و این نعمت زدگی، افراد [خصوصاً طبقه حاکمه] را سست می‌کند و همین منجر به یک سلسله انقلابات یا منجر به این می‌شود که قوای دیگری از جای دیگر ظهور کند و این‌ها را به کلی منقرض نماید و از بین ببرد». (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۸-۱۹)

حسین مفتخری، در کتاب کوچک مبانی علم تاریخ که گردآورده‌ای مفید از نظرات مختلف است، به پیروی از کریم مجتهدی، ادیان ابراهیمی را مدافع نظریه خطی می‌داند و چنین نظری می‌آورد:

«فلسفه‌های خطی - دینی عهد میانه. این طرز تفکر، سیر تاریخ را بر اساس خواست خداوند و مشیت الهی تعبیر کرده و معنی و هدف حوادث و وقایع را اراده‌ی الهی می‌داند. این نظریه، آغاز تاریخ را آفرینش آدم؛ و رستاخیز را سرانجام تاریخ تلقی می‌کند. در الگوی خطی هیچ دوره تاریخی تکرار نمی‌شود. آن چه در یک دوره اتفاق افتاده، فقط خاص همان دوره است و حوادث ادوار بعدی، حوادث جدیدی است. این الگو متأثر از بینش سامی (یهود، مسیحیت و اسلام) است؛ زیرا در این تفکر عالم از جایی آغاز و به جایی منتهی می‌شود. بر اساس روایت‌های افراطی از مشیت الهی، انسان در تاریخ نقش چندانی ندارد و یا نقش آن کم‌رنگ است. در قرون وسطی تارنسانس، خدا محور تاریخ بود و محرک تاریخ همو بود... متفکران یهودی، مسیحی و مسلمان، اکثراً دارای این نگرش تاریخی بودند... مکتوبات پیامبران عهد عتیق، تاریخ را حرکتی جهت‌دار به سوی هدفی موعود می‌دانست. دیدگاه مسیحیت قرون وسطی که به بهترین وجه در کتاب شهر خدای سنت آگوستین آمده است، تاریخ را به مثابه نمایش رستگاری انسان تلقی می‌کند؛ اما در تاریخ هرگز به تحقق این وعده بر نمی‌خوریم؛ بلکه تنها در ورای تاریخ است که تحقق آن را شاهدیم». (مفتخری، ۱۳۹۳:

با توجه به بیان مفتخری، فلسفه‌های خطی - دینی عهد میانه:

۱. سیر تاریخ را بر اساس خواست خداوند و معنی و هدف حوادث و وقایع را اراده الهی می‌دانند.
۲. در این تفکر، عالم از جایی آغاز و به جایی منتهی می‌شود. آغاز تاریخ، آفرینش آدم؛ و پایان تاریخ، همان رستاخیز است.

۳. هیچ دوره تاریخی تکرار نمی‌شود. آن چه در یک دوره اتفاق افتاده، فقط خاص همان دوره، و حوادث ادوار بعدی، حوادث جدیدی است.

۴. متأثر از بینش سامی است.

۵. تاریخ را حرکتی جهت‌دار به سوی هدفی موعود می‌داند.

داریوش رحمانیان نیز پیرو همان نظر مفتخری است:

«اندیشه خطی تاریخ، مدیون ادیان ابراهیمی است. چنین مفهومی در تورات و انجیل و قرآن ذکر شده است. بعدها وقتی اندیشه ترقی مطرح می‌شود، این اندیشه در ضدیت با اندیشه دوری قرار می‌گیرد. ما می‌توانیم اندیشه خطی ادیان ابراهیمی را ریشه و بنیان اندیشه ترقی برشماریم ...»

اندیشه خطی تاریخی: در این نوع تاریخ‌نگری انسان دارای منشأ واحد و خدای واحد می‌باشد. این اندیشه از یهودیت و البته زردشتی‌گری به بعد رواج پیدا کرد. منشأ واحد انسان، چیزی نیست جز قصه آدم و حوا». (رحمانیان، ۱۳۹۲)

ظاهراً متفکران یهودی، مسیحی و مسلمان، اکثراً معتقد به فلسفه خطی در تاریخ بوده‌اند؛ اما کسانی مانند ابن خلدون، به چیزی شبیه «فلسفه‌های دوری» معتقد است. (مفتخری، ۱۳۹۳: ۲۵-۲۶)

«فلسفه‌های ادواری - اسطوره‌ای عهد باستان ... در این تفکر، خلقت و معاد معنی ندارد. جهان در این تفکر، ازلی و ابدی است؛ چون از جایی شروع نشده و به جایی ختم نمی‌شود؛ یعنی آغاز و انجامی ندارد. این نظریه بر این اساس است که ادوار تاریخی تکرار می‌شوند و پیشرفتی هم در تکرار ادوار نیست. این دیدگاه، عصر طلایی را در دوره آغازین زندگی بشر می‌داند و نگاه حسرت‌آمیزی به آن دارد و به آینده ناامید است، و در مجموع نگرشی بدبینانه به انجام و نهایت تاریخ دارد؛ همچنان که بودا معتقد بود که پس از هر جوانی، پیری

و پس از هر وصلی، جدایی است ... فلسفه‌های دوری مدرن. این نوع اندیشه بر این اساس استوار است که دوره‌های تاریخی تکرار می‌شوند و سیر تاریخ دایره‌ای است؛ ولی هر دوره صرفاً تکرار ادوار پیشین نیست، بلکه اصلاح و تکمیل آن نیز هست؛ یعنی پیشرفت‌های بشر در ادوار قدیم‌تر، در دوره‌های بعد تأثیر مثبت دارد و نوع نگاه به آینده در آن مثبت است. نظریه ادواری که چرخشی یا سیکلیک هم نامیده می‌شود، مدعی این امر است که بررسی سیر جوامع و تمدن‌ها نشان می‌دهد که تمامی تمدن‌ها، سیر تکاملی همانند تکامل یک موجود زنده (مثلاً انسان) را طی می‌کنند؛ یعنی همان‌گونه که انسان‌ها مراحل کودکی، جوانی و پیری و مرگ را می‌پیمایند، تمدن‌ها هم متولد می‌شوند، به اوج قدرت می‌رسند و سپس کم‌کم دچار ضعف و سستی می‌شوند و از بین می‌روند و جای خود را به تمدن دیگری می‌دهند که آن تمدن نیز همین مسیر را طی می‌کند؛ اما باید در نظر داشت [که] در نظریه‌های ادواری مدرن، برخلاف نظریه ادواری باستان، تمدن بعدی نسبت به تمدن قبل از خود، موقعیت و منزلت نسبتاً پیشرفته و متری تری دارد. (مفتخری، ۱۳۹۳: ۲۲ و ۲۴)

بر اساس نقل فوق، فلسفه‌های ادواری به دو دسته «فلسفه‌های ادواری - اسطوره‌ای عهد باستان» و «فلسفه‌های دوری مدرن» تقسیم می‌شوند و مشخصات آن‌ها چنین است:

در فلسفه‌های ادواری - اسطوره‌ای عهد باستان:

۱. در این تفکر، خلقت و معاد معنی ندارد؛ یعنی جهان آغاز و انجامی ندارد.
 ۲. ادوار تاریخی تکرار می‌شوند.
 ۳. پیشرفتی در تکرار ادوار نیست.
 ۴. عصر طلایی در دوره آغازین زندگی بشر است، و این فلسفه‌ها نگرشی بدبینانه به انجام و نهایت تاریخ دارند.
- در فلسفه‌های دوری مدرن:

۱. دوره‌های تاریخی تکرار می‌شوند و سیر تاریخ دایره‌ای است.
۲. هر دوره صرفاً تکرار ادوار پیشین نیست، بلکه اصلاح و تکمیل آن نیز هست؛ یعنی پیشرفت.
۳. نوع نگاه به آینده مثبت است.
۴. تمامی تمدن‌ها سیر تکاملی همانند تکامل یک موجود زنده را طی می‌کنند.

هر دوی این فلسفه‌ها را در دسته فلسفه‌های «دوری»^۱ قرار داده‌اند؛ اما اگر چنین باشد، با توجه به تفاوت‌های این دو دسته، چند نکته به ذهن می‌آید:

۱. فلسفه دوری الزاماً نمی‌گوید که تاریخ «آغاز و انجامی ندارد». وجود این شرط الزامی نیست؛ و تنها می‌تواند اختصاصی برای فلسفه‌های ادواری- اسطوره‌ای عهد باستان باشد.

۲. «بدینی به آینده» و «عدم پیشرفت» نیز نمی‌تواند از اختصاصات این فلسفه‌ها باشد؛ زیرا فلسفه‌های دوری مدرن فاقد این شرط هستند.

اگر این شرط‌ها را کنار بگذاریم، فلسفه دوری را می‌توان چنین تعریف کرد:

«فلسفه‌ای که معتقد به «وجود مراحل مشخص» و «تکرار مراحل مشابه» در حیات تمدن‌ها است؛ خواه این تکرار همراه با پیشرفت باشد یا نباشد. خواه تاریخ دارای آغاز و انجام باشد یا نباشد».

بنابراین، قیود «اعتقاد به آغاز و انجام تاریخ» و «پیشرفت» باید از اختصاصات این فلسفه‌ها حذف شود. در واقع، تفاوت اساسی فلسفه‌های دوری و خطی در همان دو شرط «وجود مراحل مشخص» و «تکرار مراحل مشابه» است. نکته دیگر این است که اعتقاد ادیان به مبدأ و معاد را نمی‌توان به معنای آغاز و پایان «تاریخ» دانست؛ زیرا تاریخ با آفرینش «انسان» آغاز می‌شود، نه آفرینش «جهان».

«منظور از تاریخ (۱) مجموعه حوادث فرهنگی، طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و رویدادهایی است که در گذشته و در زمان و مکان زندگی انسان‌ها و در رابطه با آن‌ها رخ داده است. این رویدادها شامل اموری می‌شود از قبیل کردارها و دستاوردهای مادی و معنوی بشر و هر آن چه که گفته، اندیشیده و عمل کرده است».^۲ (مفتخری، ۱۳۹۳: ۱۳)

در افسانه‌های یونانی هم که بیانگر فلسفه دوری تاریخ است، آغاز جهان مترادف با آفرینش انسان نیست و انسان بلافاصله بعد از آغاز جهان آفریده نمی‌شود. (پین سنت، ۱۳۸۰: ۱۵-۶۰) بنابراین نمی‌توان بحث آغاز و پایان جهان را در ویژگی‌های فلسفه‌های تاریخ مطرح کرد.

۱. البته صحیح‌تر این است که «فلسفه‌های دوری مدرن» را همان فلسفه «مارپیچی» یا «حلزونی» بدانیم؛ اما تأکید نگارنده بر همان «خطی نبودن» این فلسفه‌ها است. از این مطلب در ادامه مقاله استفاده خواهد شد.

۲. در این که تاریخ اختصاصاً به گذشته انسان می‌پردازد، شکی نیست. (نک. والش، ۱۳۶۳: ۲۵؛ کار، ۱۳۵۱: ۴۴)

پایان زندگی انسان (پایان تاریخ) نیز الزاماً به معنای پایان حیات جهان نیست. و اگر هم چنان باشد، پس ادامه زندگی انسان، همان طور که در ادیان ابراهیمی آمده است، در جهان دیگری خواهد بود. این مطلب باید مورد توجه قرار بگیرد، زیرا علوم با زندگی این جهانی انسان سروکار دارند، نه زندگی اخروی؛ که کیفیت و قوانین حاکم بر آن برای کسی مشخص نیست؛ بنابراین، «پایان تاریخ» را نمی‌توان «آخرت» گرفت.

نکته دیگر، درباره دو اصطلاح نادقیق «ادیان ابراهیمی» و «تفکر سامی» است. استفاده از اصطلاح «ادیان ابراهیمی» وقتی صحیح است که به کلیت و جوهره این ادیان دلالت داشته باشد، نه تمام جزئیات آن‌ها. ضمناً باید مشخص کرد که مثلاً منظور از اسلام، کدام مذهب اسلامی است. در بحث از نگرش این ادیان به تاریخ، استفاده از این اصطلاح صحیح نیست؛ زیرا اگر کتاب‌های مقدس این ادیان را مبنا قرار دهیم، با فلسفه‌ها و روایت‌های متفاوتی روبه‌رو خواهیم بود که ذیل یک دسته‌بندی نخواهد گنجید. کتاب مقدس یهودیان اصولاً نگاه اخروی ندارد. در همان عهد عتیق هم شاهد تکرار هستیم.^۱ منظور از «پیشرفت» درباره عهد جدید مشخص نیست. و نگاه قرآن هم که به کلی متفاوت از نگاه دو کتاب دیگر است. چگونه می‌توان این سه نگرش را در یک گروه قرار داد؟! چنین کاری مغایر با آن دقت علمی است که از یک پژوهشگر انتظار می‌رود.

همین ایراد را می‌توان درباره اصطلاح کهنه «نژاد سامی» بیان کرد. اصطلاحی که زائیده روایت جهانی تورات از طوفان نوح است.

«و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث... و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند.» (عهد عتیق، پیدایش، ۶: ۱۰ و ۱: ۱۰)

واقعاً برای نگارنده مایه حیرت است که این روایت چگونه می‌تواند در مباحث علمی به کاربرده شود و مبنای اصطلاح «تفکر سامی» قرار بگیرد! چه کسی باید مسئولیت اثبات ادعای کتاب عهد عتیق را بر عهده بگیرد؟ به ویژه برای مسلمانان که کتاب مقدس شان نه

۱. نک. کتاب مقدس، عهد عتیق، اول پادشاهان، بنی اسرائیل یا پادشاهان آن‌ها بارها عهد می‌شکنند و گناه می‌ورزند، و یهوه هر بار به نحو یکسانی با آن‌ها برخورد می‌کند. این سیر همیشه به یک نحو تکرار می‌شود. عهدشکنی بنی اسرائیل، مجازات یهوه، توبه بنی اسرائیل، ظهور یک نجات‌بخش، پیروزی بنی اسرائیل.

یک طوفان جهانی می‌شناسد و نه نسل بشر را از نوح می‌داند. استفاده از چنین اصطلاحاتی که خاص یک دین است و توافقی بر آن وجود ندارد، تنها باعث آشفتگی در مباحث علمی خواهد شد و همچنان که پیش‌تر دیدیم، محصولش چنین تعریف کاملاً نادرستی است: «فلسفه‌های خطی - دینی عهد میانه ... این نظریه، آغاز تاریخ را آفرینش آدم؛ و رستاخیز را سرانجام تاریخ تلقی می‌کند. در الگوی خطی، هیچ دوره تاریخی تکرار نمی‌شود. آن چه در یک دوره اتفاق افتاده، فقط خاص همان دوره است و حوادث ادوار بعدی حوادث جدیدی است. این الگو متأثر از بینش سامی (یهود، مسیحیت و اسلام) است؛ زیرا در این تفکر عالم از جایی آغاز و به جایی منتهی می‌شود». (مفتخری، ۱۳۹۳: ۲۲)

ظاهراً دلیل اظهارت فوق همان است که «در این تفکر عالم از جایی آغاز و به جایی منتهی می‌شود!» مطلبی که دیدیم اساساً موضوعیتی در بحث تفاوت فلسفه‌های تاریخ ندارد. هر چند اگر چنان هم باشد، این تنها یکی از شروط لازم برای خطی بودن یک فلسفه تاریخ است و بدون در نظر گرفتن سایر شروط نمی‌توان چنان ادعای کلانی کرد. نگارنده با رجوع به کتب مقدس این ادیان و دیدن تفاوت‌ها، تصور نمی‌کند بتوان عقاید این سه دین را در دسته «ادیان ابراهیمی»، و نگاه آن‌ها به تاریخ را در دسته «فلسفه‌های خطی» جای داد.

فلسفه تاریخ در قرآن

در این بخش، ابتدا آیاتی از قرآن آورده می‌شود که به موضوع تاریخ مربوط می‌شوند.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾

و برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجل شان فرارسد، نه [می‌توانند] ساعتی آن را

پس‌اندازند و نه پیش». (اعراف، ۳۴)

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾

هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند». (مؤمنون، ۴۳)

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾

هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند». (حجر، ۵)

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾

تأملی در باب فلسفه تاریخ در قرآن / ۱۵۵

سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ. بگو «برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم، مگر آن چه را که خدا بخواهد. هر امتی را زمانی [محدود] است. آن گاه که زمان‌شان به سر رسد، پس نه ساعتی [از آن] تأخیر کنند و نه پیشی گیرند». (یونس، ۴۹)

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا.

و اگر خدا مردم را به [سزای] آن چه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت؛ ولی تا مدتی معین مهلت‌شان می‌دهد، و چون اجل‌شان فرارسد خدا به [کار] بندگانش بیناست». (فاطر، ۴۵)

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.

و اگر خداوند مردم را به [سزای] ستم‌شان مؤاخذه می‌کرد، جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، لیکن [کیفر] آنان را تا وقتی معین بازپس می‌اندازد، و چون اجل‌شان فرارسد، ساعتی آن را پس و پیش نمی‌توانند افکنند. خدا به [کار] بندگانش بیناست». (نحل، ۶۱)

کلمه «اجل» را «مدت»، «وقتی معین برای انتها یا پدید آمدن چیزی»، «وعده»، «دوره» و «مهلت» معنا کرده‌اند. (انیس و آخرون، ۲۰۰۴: ۷؛ فؤاد افرام بستانی، ۱۳۸۹: ۱۱) از این کلمه می‌توان به خوبی معنای «دوره» را دریافت. از نظر قرآن هر قوم و تمدنی دارای دوره‌ای معین برای حیات است که پایان آن زمانی قطعی است و پیش و پس نخواهد شد.

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ. ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ.

و در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم مگر آن که مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند. آن گاه به جای بدی [= بلا]، نیکی [= نعمت] قرار دادیم تا انبوه شدند و گفتند: «پدران ما را [هم مسلماً به حکم طبیعت] رنج و راحت می‌رسیده است.» پس در حالی که بی‌خبر بودند به ناگاه [گریبان] آنان را گرفتیم». (اعراف، ۹۴-۹۵)

این تصویری کلی است از اوضاع تمام اقوامی که پیامبری به سوی‌شان فرستاده شده است، و در سوره‌های متعدد قرآن در ذکر ماجرای پیامبران، بیان شده است. این مطلب روندی تکرار

شونده را نشان می‌دهد که در مورد اقوام متعدد یکسان است. اجل آن اقوام همان دوره‌ای است که به آنان مهلت حیات بر زمین داده شده است. بنا به آیات قرآن هر دوره شامل مراحل زیر است:

۱. تشکیل یک تجمع انسانی (آغاز دوره)
۲. ارسال رسولان برای هدایت آن تجمع
۳. ایمان اقلیتی از آن مردم به فرستاده خدا و انکار اکثریت آنان
۴. ابتلای قوم به گرفتاری‌ها
۵. آزار فرستاده خدا و پیروانش از سوی اکثریت منکر
۶. رفع ابتلا و وفور نعمت، غرق شدن اکثریت در رفاه و فساد
۷. نزول عذاب به صورت ناگهانی؛ و سقوط تجمع مذکور
۸. برپایی تجمع جدید توسط اقلیت مؤمن بازمانده
۹. ظهور «نسل» جدید و فراموشی وقایع پیشین؛ و تکرار روند قبل.

این مطلب، به وضوح نشان می‌دهد که سیر تاریخ از نظر قرآن خطی نیست، و نظر قرآن در این باره متفاوت از نگاه کتاب مقدس است. نکته کلیدی در این میان همان «نسل» است. از نظر قرآن انسان‌ها دارای سرشتی هستند که همواره آن را به نحو یکسانی بروز می‌دهند. این سرشت متمایل به لذت‌جویی و لجام‌گسیختگی است که در هر نسل به نحو یکسانی نمایش داده می‌شود.^۱ انسان‌ها «فراموش‌کار» هستند و علت تأکید قرآن بر مبحث «تاریخ»، تذکر و ممانعت از فراموشی قواعد خداوند در آفرینش جهان است؛ همان که به بیان قرآن جزئی از «سنت الهی» است و تغییر‌پذیر نیست.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَقُوا مِنْ قَبْلُ وَلَكِنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا. درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند

۱. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که به همین دلیل، قرآن به پیامبر تذکر می‌دهد خود را در راه ابلاغ به زحمت نیندازد (شعراء، ۳؛ طه، ۲). البته این سرشت انسان فی‌نفسه پلید نیست. خداوند انسان را به همین سرشت آفریده است که دنبال خواسته‌هایش باشد. نفس این خواستن موجب ملامت نیست، و بخشی از نعمات اخروی را نیز چیزی شبیه همین نعمات دنیوی تشکیل می‌دهد؛ اما قرآن بارها خود را تذکری برای جهانیان خوانده است و انسان را فرامی‌خواند که به جای توجه یکسره به خواسته‌های مادی، به آن چه واقعاً شایسته انسان است، توجه کند. هرچند طبیعتاً علم بیش‌تر مردم به این سطح نمی‌رسد و از چنین درکی باز می‌مانند.

[همین] سنت خدا [جاری بوده] است؛ و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت». (احزاب، ۶۲)

فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا.

پس هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت. (فاطر، ۴۳)

اما اگر به سیر تحول نبوت و جنس معجزات پیامبران در قرآن نظر کنیم، می بینیم که بشر از ابتدا تاکنون دارای نوعی پیشرفت نیز بوده است که باعث تکامل خطاب الهی می شود. مثلاً معجزه پیامبران پیشین از جنس کارهای خارق العاده‌ی معمول است و معجزه پیامبر خاتم از جنس کتاب. قرآن به پیامبر اسلام دستور می دهد که تقاضای انجام معجزاتی از جنس معجزات پیشین را رد کند.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا. وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُرْحُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى نُنزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا.»

و به راستی در این قرآن از هرگونه مثلی گوناگون آوردیم؛ ولی بیش تر مردم جز سرانکار ندارند. و گفتند: «تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آن‌ها جویبارها روان سازی. یا چنان که ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] آوری. یا برای تو خانه‌ای از طلا [کاری] باشد. یا به آسمان بالا روی؛ و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو «پاک است پروردگار من، آیا [من] جز بشری فرستاده هستم؟»». (اسراء، ۸۹-۹۳)

بنابراین، تکرار دوره‌ها از نظر قرآن الزاماً بدون پیشرفت نیست، و از این لحاظ سیر تحول تاریخ بنا به بیانات قرآن دوری صرف نیست. تکرار همراه با پیشرفت مطابق همان فلسفه‌های «دوری مدرن» است. «فلسفه‌ای که معتقد به «وجود مراحل مشخص» و «تکرار مراحل مشابه» در حیات تمدن‌ها است؛ خواه این تکرار، همراه با پیشرفت باشد، یا نباشد. خواه

تاریخ دارای آغاز و انجام باشد، یا نباشد».

نتیجه‌گیری

آن چه در باب سیر تاریخ در قرآن آمده، به کلی متفاوت از تلقی موجود است. سیر تاریخ در قرآن خطی نیست، بل ادواری و همراه با پیشرفت است. این تصویر، بیش تر با فلسفه‌های ادواری مدرن همخوان است، نه فلسفه‌های خطی. یکسان پنداشتن نظر قرآن با عهد عتیق و جدید، به بهانه اصطلاحات نادرست «تفکر سامی» و «ادیان ابراهیمی»، خطایی آشکار است که باعث بدفهمی در درک مفاهیم این کتاب می‌شود. عهد عتیق و جدید در گذر زمان مورد تغییرات شدید قرار گرفته و دیگر آن نازل شده‌های نخستین نیستند که در بردارنده پیامی همسان با قرآن باشند. پژوهشگران عرصه تاریخ ایران در دوره اسلامی لازم است نسبت به شناخت قرآن توجه ویژه داشته باشند. بدیهی است که بدون شناخت این کتاب نمی‌توان درک درستی از تاریخ دوره اسلامی داشت.

با کمال تأسف، چنان که شاهدیم، دانشجویان و پژوهشگران این حوزه کم تر به مفاهیم قرآن آشنا هستند و تمام توجه خود را معطوف به روایات تاریخی کرده‌اند. لازم است پژوهشگر تاریخ قرآن را نه به شکل یک کتاب مذهبی، بل همانند یک متن تاریخی در نظر بگیرد که در انتظار کشف است. شایسته است به جای پرداختن به نوشته‌های تکراری درباره مسائل کم‌اهمیت، نگاهی اساسی به پندارهای معمول شود؛ در این میان، پرداختن به تاریخ اندیشه جایگاهی ویژه دارد و دین نیز یکی از عرصه‌های اندیشه است.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند
- کتاب مقدس؛ عهد عتیق و عهد جدید، ۱۳۸۰، ترجمه ویلیام گلن، هنری مرتن، فاضل خان همدانی، تهران: اساطیر
- انیس، ابراهیم و آخرون، المعجم الوسیط، ۲۰۰۴، القاهره: مجمع اللغة العربیه
- بستانی، فؤاد افرام، ۱۳۸۹، فرهنگ جدید عربی - فارسی: ترجمه منجد الطلاب به ضمیمه فرائد الادب، ترجمه محمد بندرریگی، تهران: اسلامی
- پین سنت، جان، ۱۳۸۰، اساطیر یونان، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر
- رحمانیان، داریوش، ۱۳۹۲، درس گفتار فلسفه تاریخ، تهران: دانشگاه تهران
- کار، ای. اچ.، ۱۳۵۱، تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹، فلسفه تاریخ، تهران: صدرا، ج ۱
- مفتخری، حسین، ۱۳۹۳، مبانی علم تاریخ، تهران: سمت
- والش، ویلیام هنری، ۱۳۶۳، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاء‌الدین علایی طباطبایی، تهران: امیرکبیر

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی ...^۱ با ملاحظاتی درباره نقد امین آریان‌راد^۲

محمد محبوب^۳

کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران تألیف دکتر علی‌محمد طرفداری از جمله جدیدترین آثاری است که با محوریت بررسی تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی بر تاریخ‌نگاری معاصر ایران و روند شکل‌گیری و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه در ایران معاصر تألیف، ترجمه و تدوین شده است. این کتاب به گفته مؤلف^۴ محصول اندیشه‌ورزی و تأملات وی درباره موضوع یاد شده در خلال دو دهه اخیر است که نتایج آن در قالب مقالاتی گاه مفصل پیش از این و طی سال‌های مختلف در مجلات گوناگون منتشر شده، و نهایتاً به صورت یکپارچه در قالب این کتاب با افزوده‌هایی به بعضی مقالات و نیز افزودن مقالاتی از سایر محققان ایرانی این حوزه به صورت ترجمه، ذیل سه محور کلی «ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران» تدوین شده‌اند. این تدوین، طبق سخنان مؤلف در جلسه یاد شده، در ابتدا و از سوی وی با ذکر دو عبارت «مجموعه مقالات» و «تألیف و ترجمه» بر روی جلد کتاب انجام یافت، اما ناشر کتاب با تغییر ساختار ظاهری آن، ضمن حذف دو عبات توضیحی فوق از روی جلد کتاب، عنوان و فهرستی یکپارچه برای کتاب در نظر گرفت و آن را به صورت کتابی با ظاهر تماماً تألیفی و به قلم یک مؤلف به دست چاپ سپرد، اقدامی که در نگاه نخست تا حدی موجب گمراهی بیننده شده، و البته بهانه‌ای به دست برخی مخاطبان مغرض داده تا این تغییر ساختار ظاهری کتاب را به حساب مؤلف بگذارند.

۱. علی‌محمد طرفداری، ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۹۷.
۲. فصلنامه بررسی‌های نوین تاریخی، به دلایل و ملاحظاتی چند، در چاپ «نقد» حاضر تردید جدی داشت. از این رو، فایل این مقاله پیش از چاپ در بعضی گروه‌های تاریخ در فضای مجازی منتشر، و برای برخی از استادان، صاحب‌نظران مطالعات تاریخی و میان‌رشته‌ای، و نیز چند تن از اعضای محترم هیئت تحریریه مجله ارسال و از آنان نظرخواهی شد. در نهایت و طبق جمع‌بندی نظرات دریافتی، فصلنامه تصمیم به چاپ این مقاله گرفت.

۳. پژوهشگر مستقل mahjoob658@gmail.com

۴. توضیحات دکتر طرفداری در جلسه نقد و بررسی کتاب در سرای اهل قلم، مؤسسه خانه کتاب، مورخ ۱۳۹۷/۹/۱۲

موضوع و محتوای اصلی کتاب یعنی جریان‌شناسی، نقد و بررسی خاستگاه و روند پیدایش تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه در ایران معاصر از موضوعات تازه، بدیع، و در عین حال چالش‌برانگیزی است که پرداختن بدان نظیر چندانی در میان محققان داخلی ندارد و از این رو این کتاب شاید تنها تألیف مستقلی است که تاکنون و درین باره به زبان فارسی منتشر شده، و درست به همین دلیل است که کتاب با وجود وجه گردآوری آن، و نیز با وجود آن که غالب مقالات آن به سهولت و رایگان در فضای مجازی در دسترس قرار دارند، ظرف کم‌تر از چند ماه به چاپ دوم رسید، و چاپ دوم آن نیز پس از گذشت چند ماه اتمام یافت، و قاعدتاً اگر ناشر کتاب مؤسسه‌ای خصوصی و حساس به ملاحظات «اقتصاد نشر» می‌بود، چه بسا چاپ سوم آن نیز تا این زمان منتشر شده بود.

از این جهت، مؤلف کتاب به سهم خود نه تنها بابت تازه در طرح و بررسی گونه‌ای از تاریخ‌نگاری معاصر ایران گشوده است، بلکه در عین حال با جسارتی قابل تحسین به حوزه‌ای بسیار چالش‌برانگیز ورود کرده که حساسیت ایدئولوژیک و ناگزیر پیرامون آن عملاً طیف عمده‌ای از محققان ایرانی داخل کشور را از ورود بدان برحذر داشته است، و بدین لحاظ این کتاب گشاینده باب و هموارکننده راهی است که بی‌تردید و به اندازه خود ورود محققان علاقه‌مند آتی بدان را تسهیل می‌کند. البته تأملات و اندیشه‌ورزی‌های طرفداری در این مسیر همچنان ادامه دارند که نشانه‌هایی از آن را در کتاب بعدی وی با عنوان از گنج‌یابی تا باستان‌شناسی: ایران‌شناسان اروپایی و باستان‌شناسی ایران در دوره قاجار و پهلوی اول^۱ نیز می‌توان یافت، کتابی که به نوعی در ادامه یکی از مقالات و مباحث کتاب ملی‌گرایی با عنوان «شرق‌شناسی» (اسلامی)، ایران‌شناسی و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه در ایران (از قاجاریه تا پایان دوره پهلوی اول) «جای دارد، و به یک معنا از درون آن متولد شده، و به بررسی نقش و سهم ایران‌شناسان اروپایی در شناسایی آثار تاریخی ایران و کاوش‌ها و جست‌وجوهای باستان‌شناسانه آنان در این آثار می‌پردازد. اما تداوم اصلی‌ترین مبحث طرفداری در موضوع اصلی کتاب ملی‌گرایی یعنی مطالعه تأثیر ناسیونالیسم بر تاریخ‌نگاری

۱. علی محمد طرفداری، از گنج‌یابی تا باستان‌شناسی: ایران‌شناسان اروپایی و باستان‌شناسی ایران در دوره قاجار و پهلوی اول، تهران، انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۹۸

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۶۳

معاصر ایران را باید کتاب تاریخ‌نگاری و ملی‌گرایی در ایران معاصر دانست که آن نیز به صورت مجموعه مقالاتی به قلم محققان گوناگون این حوزه و به صورت میان‌رشته‌ای تألیف و تدوین شده و هم‌اکنون در نوبت انتشار قرار دارد.^۱

طرفداری در مقاله نخست این کتاب با عنوان «تأملاتی در تبعات پیوند تاریخ‌نگاری مدرن و ملی‌گرایی در ایران معاصر» اشاره درخوری به حساسیت و چالش‌های پیش‌گفته دارد که برای تبیین مباحث بعدی گفتار حاضر بسیار روشنگر است:

«پیوند ملی‌گرایی و تاریخ‌نگاری و تأثیر و تأثر این دو بر یکدیگر از جمله موضوعات برجسته، ماندگار و دوران‌سازی است که طی دوران معاصر در ایران و جهان در قالب تاریخ‌نویسی‌های ملی‌گرایانه و مدرن‌تلور یافته است. پیامدهای این نوع تاریخ‌نگاری به ویژه بر درک آدمیان روزگار حاضر از مفاهیمی چون وطن، کشور، ملت، هویت ملی، زبان ملی، منافع ملی و نظایر آن تأثیرات عمیق و هدایت‌گری بر جای گذاشته است. بررسی و شناخت این تأثیر و تأثرات از منظری علمی و با قصد دریافت درکی صحیح از تحولات تاریخ‌نگاری دوران معاصر از جهات متعدد ضروری، و به همان اندازه دشوار است، زیرا این نوع تاریخ‌نگاری به صورتی نامرئی و در عین حال قدرتمند با هویت و شخصیت متفکران و اندیشمندان و مورخان ملی‌گرای معاصر پیوند خورده، و به نگرش افراد یک ملت نسبت به هویت ملی‌شان در جهان مدرن جهت داده است.

در گفتار حاضر، تلاش شده مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیر و تأثر تاریخ‌نگاری و ملی‌گرایی معرفی و بررسی شده، و پیامدهای آن در قالب بروز و ظهور تواریخ، نگرش‌ها و تصورات تاریخی ملی‌گرایانه تبیین شوند. رویکرد این گفتار به طور کلی توصیفی است و تلاش شده از داوری و قضاوت در باب چند و چون تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه پرهیز شود، زیرا گام نخست برای درک صحیح و کامل تأثیر و تأثر مورد اشاره، شناخت نسبتاً کامل و جامع مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه و پیامدهای آن است، و بدون این شناخت، و به ویژه فروافتادن در مغاک قضاوت و داوری و موضع‌گیری‌های گاه ایدئولوژیک، محقق و جست‌وجوگر را در

۱. از دکتر طرفداری برای فراهم آوردن امکان دسترسی نگارنده به نسخه منتشر نشده این اثر سپاس‌گزاری می‌کنم.

عرصه‌ای از نزاع و مجادله‌های سیاسی و بی‌پایان و بی‌حاصل محصور، و اندیشه‌پرسشگر او را به توقف می‌کشاند.»

طرفداری در خاتمه و قسمت نتیجه‌گیری مقاله فوق چند نکته کلیدی دیگر نیز در همین باره آورده است که با توجه به عدم انتشار کتاب مذکور تا این زمان، بیان آن برای تبیین بهتر مقصود نگارنده خالی از فایده نیست:

«بررسی تأثیر و تأثرات ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی بر تاریخ‌نگاری معاصر ایران کلاف درهم‌پیچیده‌ای است که روند بازشناسی و بازخوانی آن از سوی محققان ایرانی داخلی در حال آغاز شدن است. ورود به این حوزه به دلیل تضادها و اصطکاک‌های ناگزیر آن با باورهای اعتقادی «معتقدان» به تاریخ رسمی و پذیرفته شده موجود ایران، بسیار دشوار است، و عملاً محقق را با سیلی از اتهامات و ناسزاها و موانع چیده شده از سوی «معتقدان» مواجه می‌کند که او را از ورود به این روند نوپای بازخوانی بازمی‌دارند. همین امر باعث شده است تا عمدتاً و غالباً محققان ایرانی محافل علمی و دانشگاهی بیرون از ایران که کم‌تر با مانع «معتقدان» مواجه‌اند، به این حوزه ورود کرده و به شناسایی و تحلیل مؤلفه‌های دخیل در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه ایران و محورها و روندهای شکل‌گیری و تحولات آن بپردازند. از سوی دیگر، تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه ایران نقش بس‌دوران‌ساز و مؤثری در شکل دادن به هویت ملی ایران در دوران معاصر ایفا کرده است، و این امر نیز به نوبه خود هم بر ضرورت بازخوانی چگونگی ظهور این نوع تاریخ‌نگاری برای شناخت کارکردهای گوناگون آن در عرصه شکل‌دهی به هویت ملی نوین ایرانیان می‌افزاید، و هم به دلیل پیوند ماهوی این نوع تاریخ‌نگاری با مؤلفه‌های هویت ملی و تلقی‌های کنونی از آن، روند این بازخوانی و بازشناسی را دشوار می‌سازد. افزون بر این‌ها، تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه ایران در دوران معاصر به شکلی ناگزیر، گسترده و عمیق با سیاست، ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های سیاسی حاکم طی سده اخیر پیوند یافته و متأثر از آن بوده، و در عین حال به همین دلیل عمیقاً عرصه مجادلات و تضادهای سیاسی گوناگون و محل نزاع ایدئولوژی‌های سیاسی جدید قرار داشته است... گذشته از... ایدئولوژی یا گفتمان‌های نظام‌های سیاسی حاکم، سایر ایدئولوژی‌های سیاسی سده اخیر و در رأس آن‌ها ایدئولوژی چپ مارکسیستی نیز به سهم خود بر جدال‌ها

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۶۵

و نزاع‌های سیاسی پدید آمده بر سر برقراری ملی‌گرایانه از تاریخ ایران به شکلی گسترده افزوده، و بُعد تنازعات سیاسی به وجود آمده در این حوزه را به طور جدی تقویت کرده است. در نتیجه این تنازعات، بیش‌ترین آسیب به امکان فراهم آمدن بسترهای علمی برای نقد و بررسی و شناخت عالمانه این نوع تاریخ‌نگاری از سوی محققان و محافل علمی و دانشگاهی وارد آمده، و از این رو ورود به این حوزه از تحقیق و بررسی عمدتاً محل جدال محافل و افراد سیاسی و ایدئولوژیک قرار گرفته است. طبیعتاً در چنین فضایی امکان حضور محققان پژوهشگران علمی و دانشگاهی در عرصه بازشناسی و بازخوانی و شناخت دقیق ویژگی‌ها و مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه ایران و پیامدهای آن در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و علمی به حداقل رسیده، و به طور مضاعف امکان بررسی چرایی بروز و ظهور بحران‌های هویتی روزگار حاضر و مطالعه سهم این نوع از تاریخ‌نگاری در پیدایش آن‌ها نیز تقلیل جدی یافته است.»

در این دو نقل قول نسبتاً طولانی تا حد زیادی گستره دشواری‌های پیش روی محققان این موضوع و تبعات آن به خوبی ترسیم شده‌اند، و بر این اساس می‌توان دلایل بروز بعضی نقدهای ناصواب درباره کتاب ملی‌گرایی همچون نقدامین آریان‌راد^۱ را دریافت، زیرا غالب انتقادات طرح شده توسط وی یا برخی دیگر از محققان، همچون بعضی مطالب مطروحه در جلسه نقد و بررسی این کتاب که بدان ارجاع شد، غالباً براساس نوعی «نیت‌خوانی» شکل گرفته‌اند، و عمدتاً محصول این پیش‌داوری هستند که گویا هر پژوهشگری که به نقد و بررسی تاریخ‌نگاری معاصر ایران و به خصوص تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه در دوران قاجار و به ویژه عصر پهلوی پردازد، بی‌شک به دنبال نقد و نفی مقوله ملی‌گرایی و تاریخ ایران باستان ذیل عنوان باستان‌گرایی است. بروز چنین تلقی‌هایی و تعمیم آن به همه محققان این قبیل مسائل به دلیل تأثیرپذیری پژوهشگران این حوزه از فضای ایدئولوژیک دوران پسا انقلاب اسلامی و بروز نگرش‌های ایدئولوژیک و گاه منفی نسبت به مقوله ملی‌گرایی و تاریخ ایران باستان به عنوان تاریخ ملی ایران، تا اندازه‌ای طبیعی است، و همین طبیعی بودن

۱. امین آریان‌راد، «ملاحظات درباره تاریخ‌نگاری در دوران قاجار و پهلوی اول»، ماهنامه تاریخی ثانیه،

۱۶۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

تا حدی منطق‌پدیداری این قبیل نیت‌خوانی‌ها و پیش‌داوری‌ها را به روشنی توضیح می‌دهد. طرفداری خودپیش از این و در یکی دو برنامه تلویزیونی^۱ به مناسبت از این موضوع سخن رانده و اسباب بروز چنین تلقی‌هایی را به خوبی و درستی تبیین کرده است.

طبق تحلیل وی، بروز نگرش‌های منفی نسبت به اندیشه ملی‌گرایی، تاریخ ایران باستان، شاهنامه حکیم توس فردوسی و نظایر آن بیش‌تر نتیجه بهره‌برداری‌ها و سوءاستفاده‌های حکومت پهلوی از تاریخ ایران باستان به سود کسب مشروعیت ملی برای حاکمیت شاهان پهلوی، و حاصل آن قرائت‌های سلطنت‌محور، تبلیغاتی و شاه‌پرستانه‌ای بوده است که به طورخاص در دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی نسبت به کوروش و شاهنامه ابراز شد، و همین امر موجب گردید تا در اوان انقلاب اسلامی واکنش‌هایی منفی نسبت به این قبیل موضوعات بروز پیدا کنند، و در نتیجه و عملاً دشمنی و نفرت از سلطنت پهلوی به تمامی مظاهری که آن حکومت «طاغوتی» خود را بدان‌ها منتسب می‌کرد، تسری یابد. به بیان ساده، همین امر به نوبه خود و تا حدی موجب شد تا در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برخی مورخان متأثر از فضای این دوران ملی‌گرایی ادوار قاجار و پهلوی را باستان‌گرایی نام نهند، و در نقد و نفی آن قلم برانند.

اما نقد آریان‌راد که یک «دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی در پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی» است، با این که سایه‌ای آشکار از این نوع پیش‌داوری‌ها و نیت‌خوانی‌ها را در خود دارد، دارای اشکالات اساسی دیگری نیز است که بیش‌تر حاصل فهم غلط، برداشت اشتباه و گاه خوانشی به کلی ناروا از متن ساده و روان کتاب است، و افزون بر این‌ها این نقد با حوزه «نقد اندیشه» که قاعدتاً می‌باید اساس و مبنای نقد کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران را شکل دهد، فاصله بسیاری دارد. در واقع نقد آریان‌راد بر مبنای پیش‌داوری و نیت‌خوانی مورد بحث، در صدد بوده تا با یافتن اشکالات محتوایی یا روشی، تازگی مطالعه و یافته‌های مؤلف را با تردید مواجه کند، در حالی

۱. برنامه «استوا» در شبکه سه صداوسیما با عنوان «کوروش و سلسله هخامنشیان: اسطوره یا اغراق تاریخی»، مورخ ۱۳۹۸/۸/۴؛ برنامه «استوا» در شبکه سه صداوسیما با عنوان «ملی‌گرایی در دوره پهلوی اول»، قسمت اول مورخ ۱۳۹۹/۴/۲۸ و قسمت دوم مورخ ۱۳۹۹/۵/۴

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۶۷

که اساس نقد در باب این قبیل آثار نقد اندیشه است که صدا البته نمی‌توان آن را از یک نقد دانشجویی انتظار داشت، چه ورود به این حوزه نیازمند دانش و تجربه‌ای بس فراتر از توان علمی دوران تحصیل و دانشجویی است.

نوشتار آریان‌راد در دو بخش معرفی کتاب و نقد آن به نگارش درآمده است. در بخش معرفی کتاب که آریان‌راد به صورتی مختصر هر یک از مقالات کتاب را طی چند سطر توصیف کرده است، بعضی اشکالات جزئی را می‌توان دید که البته با توجه به سخن پیش گفته درباره نقد‌های دانشجویی تا حدی قابل اغماض اند. از جمله، آریان‌راد که خود در مقاله‌ای ظاهراً مشترک با عنوان «مورخان عصر قاجار و روایت دساتیری از تاریخ ایران باستان...»^۱ به «نقش و تأثیر فارسی‌زبانان هندوستان» و «تاریخ‌نگاری دساتیری» بر «تحول در تاریخ‌نگاری ایرانی» پرداخته است، در مقدمه این قسمت از نوشتار خود از عدم توجه دیگر «پژوهشگران ایرانی» به این موضوع و پرداختن آن‌ها به «تأثیر فرنگ و تاریخ‌نگاری فرنگی» به عنوان «نقص» یاد کرده، و به طور ضمنی می‌نویسد که «تازه‌ترین اثر در زمینه تاریخ‌نگاری در ایران» یعنی مقالات کتاب طرفداری نیز «همانند آثار پیشین، غرب و پژوهشگران غربی» را «عامل تحول در تاریخ‌نگاری ایرانی و گذار آن به سوی روایت تازه‌ای از تاریخ ایران باستان» می‌شناساند، و بر این مبنا این کتاب را نیز همچون «پژوهش درخشان فریدون آدمیت... با عنوان انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران» از این «نقص برکنار» نمی‌داند. و حال آن که با همین استدلال می‌توان مقاله او را هم به دلیل عدم توجه به نقش تاریخ‌نگاری فرنگیان در تحول تاریخ‌نگاری ایران دچار «نقص» دانست! اما در واقع امر هیچ کدام از این مقالات و بررسی‌ها، یعنی نه مقالات طرفداری و نه مقاله آریان‌راد و نه مقاله‌های سایرین دچار نقص نیستند، بلکه هر کدام از این مقالات به مطالعه یکی از عوامل تأثیرگذار بر تحول تاریخ‌نگاری معاصر ایرانی پرداخته‌اند. چنان که سایر مقالات منتشره در کتاب به قلم محمد توکلی طرقي، رضا ضیاابراهیمی، تورج اتابکی، افشین مرعشی و علی انصاری (همگی با ترجمه طرفداری)

۱. مجتبی خلیفه و امین آریان‌راد، «مورخان عصر قاجار و روایت دساتیری از تاریخ ایران باستان (از آغاز دوره قاجار تا پیش از دوره مشروطه)»، فصلنامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، دوره ۲۵، شماره ۱۱۶، شماره پیاپی ۱۰۱،

نیز هر کدام یک یا چند عامل از مجموعه عوامل مؤثر در تحول تاریخ‌نگاری معاصر ایرانی و پیدایش تاریخ‌نگاری «مدرن» در ایران و نقش و تأثیر ناسیونالیسم در این تحول را بررسی کرده‌اند، و اساساً حجم و اندازه مقاله اجازه بررسی گسترده‌تر و بیش‌تر از یک یا چند عامل را به محقق نمی‌دهد.

در واقع و به بیان کامل‌تر، مجموعه مقالات منتشر شده در کتاب طرفداری که همگی ذیل موضوع کلی نقش ملی‌گرایی بر تاریخ‌نگاری معاصر ایران و تأثیر آن بر پیدایش هویت ملی نوین در ایران به نگارش درآمده‌اند، آشکارا از وجود ابعاد گوناگون در بررسی این موضوع حکایت می‌کنند، ابعادی که هر یک از این پژوهشگران بر مبنای رویکرد و نگاه خاص خود به بررسی آن پرداخته‌اند، و به رغم اشتراک کلی این موضوع در میان پژوهشگران مختلف، نتیجه مطالعات آن‌ها نشان می‌دهد که این موضوع کلی دارای ابعاد و وجوه گوناگون و متعددی است که می‌توان در قالب مقالات مستقل به پژوهش درباره آن‌ها پرداخت. به این ترتیب، برخلاف تصور آریان‌راد هیچ کدام از مقاله‌های این پژوهشگران دچار «نقص» نیستند، بلکه هر کدام به یک یا چند وجه از وجوه مبحث کلی علل و عوامل تحول تاریخ‌نگاری معاصر ایرانی توجه نشان دادند. در این جا نیز به نظر می‌رسد که داوری و تصور آریان‌راد را باید حاصل یک نگرشی دانشجویی دانست، دانشجویی که با پرداختن به یکی از آن عوامل در قالب مقاله، دچار این تصور و برداشت شده که پژوهش‌های دیگران به دلیل نپرداختن به عامل مورد بررسی او دچار «نقص» اند!

اشکال دیگر و باز هم تا حدی قابل اغماض نوشته دانشجویی آریان‌راد در همان ابتدای بخش «معرفی کتاب» وی جلوه می‌کند، که البته نشان از نوعی سهل‌انگاری بیش از اندازه نیز دارد. او در این بخش و در معرفی کتاب می‌نویسد: «کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران که نویسنده آن می‌کوشد به تأثیر شرق‌شناسی در شکل‌گیری مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه و در نتیجه هویت ملی در ایران بپردازد، اثر علی‌محمد طرفداری دانش‌آموخته دکترای تاریخ (گرایش ایران اسلامی) ... است.» این معرفی بسیار نارسا، سهل‌انگارانه و ناصحیح است، زیرا همان طور که آریان‌راد خود در سطور بعدی نوشتارش آورده است، این کتاب مجموعه‌ای از مقالات مختلف است که شش تن

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۶۹

از استادان تاریخ آن‌ها را به نگارش درآورده‌اند، و بررسی نقش «شرق‌شناسی در شکل‌گیری مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه و در نتیجه هویت ملی در ایران» تنها موضوع محوری یا جنبی یکی دو مقاله از مقالات این کتاب است، و بنابراین و به طور منطقی نمی‌توان موضوع و گفتار یکی دو تن از این پژوهشگران یا مقالات‌شان را به کل کتاب تعمیم داد! به علاوه در مطالعه مقاله محمد توکلی طرقي با عنوان «تاریخ‌نگاری و ساخت هویت ملی در ایران»، می‌بینیم که توکلی با تفصیلی نسبی به مسئله «نقش و تأثیر فارسی‌زبانان هندوستان» و «تاریخ‌نگاری دساتیری» بر «تحول در تاریخ‌نگاری ایرانی» نیز پرداخته، و از این منظر جا داشت که آریان‌راد دست‌کم این مقاله یا به تعبیر سهل‌انگارانه او، این «کتاب» را از «نقص» مورد ادعای خود مبرا می‌دانست! گذشته از این، آریان‌راد در معرفی مقاله محمد توکلی طرقي طی سطور بعدی نوشتار خود، به گونه‌ای سؤال‌برانگیز و معنادار هیچ اشاره‌ای به توجه توکلی به «نقش و تأثیر فارسی‌زبانان هندوستان» و «تاریخ‌نگاری دساتیری» بر «تحول در تاریخ‌نگاری ایرانی» ندارد، و گویا همچنان مایل است تا تنها خود را پژوهشگر این موضوع و مبرا از «نقص» تصویری خود معرفی کند!

آریان‌راد بعد از بخش «معرفی کتاب» که همچنان به اشکالات و نارسایی‌هایی دیگری نظیر دو مورد فوق‌دچاراند و برای پرهیز از تفصیل از بیان آن‌ها درمی‌گذریم، وارد بخش «نقد کتاب» می‌شود که آن هم داستان خواندنی دیگری از سهل‌انگاری، بی‌دقتی در خوانش متن، ناتوانی در فهم صحیح متنی روان و به زبان فارسی و ... دارد. او در ابتدای این مبحث و بر اساس مقدمه کتاب و صفحات نخستین مقاله اول آن مدعی است که طرفداری «به طور ضمنی خود را پیشگام طرح این مباحث» یعنی «تاریخ‌نگاری ایران باستانی در دوره‌های قاجاریه و پهلوی» دانسته است. این دعوی در گفتار طرفداری مطلقاً صراحتی ندارد و سخنی روا نیست، چه مطالعه نوشته طرفداری آشکارا نشان می‌دهد که وی حداکثر خود را نه «پیشگام طرح این مباحث»، بلکه «از پیشگامان» بررسی این مباحث دانسته که سخنی بجا است. همین که در زبان فارسی کتابی با عنوان تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه نمی‌توان یافت، و بررسی‌های محققان وطنی تاریخ ایران در این موضوع تنها به چند مقاله محدود می‌شود، خود داعیه طرفداری دال بر وجود «خلاء نسبی» مطالعات در این حوزه را اثبات

می‌کند. البته وجود این «خلاء نسبی» نزد پژوهشگران و استادان تاریخ ایران مطلبی بدیهی و بی‌نیاز از اثبات است، و نهایتاً دانشجویی چون آریان‌راد ممکن است از این نکته بدیهی بی‌اطلاع باشد. افزون بر این، آریان‌راد در ادامه این دعوی خود می‌گوید «مقالات ترجمه شده بخش دوم کتاب گواهی بر درستی ادعای ماست!»^۱ به این ترتیب، باید نتیجه گرفت که طرفداری خود به عنوان نخستین مترجم غالب این مقالات به زبان فارسی و منتشر کننده آن‌ها، از پیشینه پژوهشی این موضوع اطلاعی نداشته، و این آریان‌راد است که بر اساس کتاب طرفداری به وجود این پیشینه آگاه شده است!

آریان‌راد در ادامه همین برداشت ناصواب می‌نویسد «ادعای نویسنده [طرفداری] در پیشگام قلمداد کردن خود محدود به همین موضوع نیست. وی در زمینه مطالعات درباره چرای و چگونگی آغاز اکتشافات جغرافیایی و دریایی از سوی اروپاییان نیز معتقد است [که این موضوع] به طور کامل از سوی محققان مورد مطالعه و تأمل قرار نگرفته است.» آریان‌راد برای اثبات این تلقی نارسای خود باز هم به ادامه نوشته طرفداری تمسک جسته و معتقد است که «رد دیدگاه‌های رایج در این زمینه» و بیان «دلایل اصلی این تحول» به واسطه ارجاع به منابع این مسئله، «نادرست بودن این سخن» طرفداری را آشکار می‌کند. اما در این قسمت هم مطالعه مقاله طرفداری به وضوح نشان می‌دهد که آریان‌راد یا در خواندن چند صفحه مطلب ساده و روان به زبان فارسی دقت کافی به خرج نداده و یا در اثر عاملی دیگر مطلب مد نظر نویسنده را درست فهم نکرده است. در واقع آن چه که طرفداری در «مدخل: درآمدی بر تاریخ تاریخ ایران: کندوکاوی در سرآغاز پیدایش تاریخ ایران» مدعی کشف و طرح آن شده و حتی آن را در قالب یک «کرسی علمی- ترویجی» از مجموعه کرسی‌های «نقد و نظریه‌پردازی» به عنوان نظریه‌ای تازه به نام خود ثبت و ضبط کرده است، به طور خلاصه آن است که تقریباً تمامی آثار تاریخی منتشر شده در این باره به زبان فارسی می‌گویند علت اصلی شروع عصر اکتشافات دریایی در جهان ظهور امپراتوری عثمانی و فتح قسطنطنیه و در

۱. کرسی علمی- ترویجی با عنوان «نظری نو درباره علل وقوع عصر اکتشافات دریایی و جغرافیایی»، ارائه دهنده دکتر علی محمد طرفداری، ناقد دکتر داریوش رحمانیان، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران،

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۷۱

نتیجه بسته شدن راه تجاری میان شرق و غرب بوده که در نتیجه آن اروپاییان برای دستیابی به کالاهای صادره از شرق همچون ادویه‌جات هندوستان، درصدد برآمدند تا راه‌های جدیدی را از مسیر اقیانوس‌ها و دریاها آزاد کشف کنند.

اما طرفداری با طرح ادله و استدلال‌هایی جدید و در ضمن شرح و بازخوانی روند تحولات تاریخی این رخداد یعنی چرایی و چگونگی آغاز اکتشافات جغرافیایی بر مبنای منابع مربوط، به دنبال طرح و اثبات این مطلب برآمده که دلیل اصلی آغاز این عصر نه بسته شدن ادعایی راه‌های تجاری شرق و غرب، بلکه سرمایه‌گذاری «دستگاه کلیسا» برای رواج و تبلیغ مسیحیت در سایر سرزمین‌های جهان و غلبه بر حاکمیت‌های اسلامی شرق از طریق کشف راه‌های دریایی جدید بوده است. این نکته که از سوی طرفداری و با طرح دلایل متعدد و ارائه یک بازخوانی و بررسی نسبتاً مفصل از این موضوع انجام شده، چکیده اصلی سخن او در این باب است که البته به این شکل تقریباً هیچ نظیر دیگری در میان تحقیقات تاریخی انجام شده در این حوزه ندارد، و به بیان ساده و روشن این نکته از سوی هیچ محقق دیگری تاکنون و به این شکل بیان نشده است. بدیهی است که آریان‌راد یا سایر مخالفان این دعوی سال‌های پیش رو را در اختیار دارند تا با یافتن کتابی یا نوشته‌ای که پیش از این مقاله بدین نکته اشاره کرده باشد، صحت این ادعا را به زیر سؤال برند.

افزون بر این اگر آریان‌راد اندکی به مطالعه منابع این حوزه می‌پرداخت و دامنه مطالعات خود را از جزوات دانشجویی فراتر می‌برد، و یا دست‌کم همین یک مقاله کتاب را با دقت و حوصله می‌خواند، به روشنی درمی‌یافت که ارجاع طرفداری به کتاب‌هایی چون پیدایش و سقوط امپراطوری مستعمراتی پرتغال در هند از احمد میرفندرسکی^۱ و ایران از دیده سیاحان اروپایی از حسن جوادی^۲ صرفاً به ادله دوم و سوم ذکر شده از سوی وی با عناوین «ب) تلاش برای دست یافتن به ثروت‌های افسانه‌ای شرق؛ ج) و رشد امکانات و دانش دریانوردی اروپاییان آن عصر و پیدایش تجهیزات تازه دریانوردی و در رأس آن‌ها قطب‌نما» معطوف بوده است، و در این قبیل منابع بحثی درباره دلیل اصلی و

۱. احمد میرفندرسکی، پیدایش و سقوط امپراطوری مستعمراتی پرتغال در هند، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۱

۲. حسن جوادی، ایران از دیده سیاحان اروپایی، تهران، بوته، ۱۳۷۸

نخست طرح شده از سوی طرفداری و مدعای اصلی او با عنوان «الف» انباشت سرمایه در دستگاه کلیسا و روی آوردن کلیسا به سرمایه‌گذاری برای ترویج آئین مسیحیت در دیگر سرزمین‌های جهان» وجود ندارد، و درست به همین دلیل ارجاع طرفداری با قید «برای بحث بیش‌تر در این باره» همراه بوده است!

آریان‌راد در ادامه این گفتار خود و در تلاشی همچنان ناکام برای رد ادعای طرفداری در پیشگام دانستن خود در زمره نخستین بررسان یا طرح‌کنندگان بعضی نکات و خوانش‌های جدید تاریخی، می‌آورد «نویسنده خود را واضع اصطلاح مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه می‌داند و حتی دیگرانی را متهم کرده است که بدون ذکر نام وی از این اصطلاح بهره‌جسته‌اند... این در حالی است که پیش از وی، برای نمونه، تورج اتابکی در مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۹ منتشر شده و در همین کتاب نیز ترجمه آن به چاپ رسیده است، از این اصطلاح بهره‌جسته است.» اما رجوع به مقاله اتابکی نشان می‌دهد که وی سخنی از «مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه» یا داعیه‌ای دال بر طرح این اصطلاح به عنوان «مکتب» به میان نیاورده و صرفاً از «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی» (nationalist historiography) دوره پهلوی اول سخن گفته که طرفداری این عبارت را به سیاق ادبیات تحقیقی خود به شکل «تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه» ترجمه کرده است! بدین سان آریان‌راد یا از روی «ناآگاهی» و بی‌دقتی و سهل‌انگاری جاری خود و یا از روی «غرض‌ورزی» که این مورد دوم هم در نوشتار او نظایر متعددی دارد، بدون نگاه به متن زبان اصلی مقاله اتابکی، و با غفلت از این که عبارت مورد استفاده اتابکی ترجمه فارسی آن است، و با سوءاستفاده از ترجمه طرفداری که آشکارا مطابق با ادبیات و واژه‌های او به فارسی برگردانده شده، به سیاق داورهای مغرضانه پیشین اش تنها نتیجه مطلوب خود را جسته و به خواننده تلقین کرده است.^۱

آریان‌راد به نکات دیگری نیز در نوشته به ظاهر نقد خود اشاره دارد که غالباً محصول

۱. در این باره شاید ذکر این نکته نیز خالی از فایده نباشد که طبق صحبت شفاهی دکتر طرفداری با نگارنده این سطور، زمان اولیه طرح این اصطلاح از سوی ایشان به سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۸۶/۲۰۰۶-۲۰۰۷ و زمان نگارش رساله دکتری در موضوع ملی‌گرایی در دوره پهلوی اول بازمی‌گردد که لااقل دوسالی با زمان انتشار مقاله دکتر اتابکی فاصله دارد.

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۷۳

نیت خوانی‌ها و توهم‌های مورد اشاره در ابتدای این گفتار، و نیز ناآگاهی عمیق او از سیر تاریخ جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی اروپاییان هستند. او با بیان مطالبی از همین مقاله نخست طرفداری که به عنوان مدخلی بر طرح مباحث کتاب در نظر گرفته شده، می‌کوشد تا با طرح وجود «توطئه‌ای ضمنی» در گفتار نویسنده، قرائت مغرضانه یا مغلوطن خود را به خواننده بقبولاند.

طبعاً پرداختن به تک‌تک تصورات ذهنی آریان‌راد بر حجم این نوشته بسیار خواهد افزود، و خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند با مطالعه این مقاله کوتاه از کتاب که به سهولت در فضای مجازی در دسترس است، خود به محتوای آن دست یابند. اما برای دانشجویی چون آریان‌راد بسی ضروری است که پیش از ورود به گفت‌وگو درباره مباحث کلانی چون شرق‌شناسی و ایران‌شناسی بعضی آثار مرجع و برجسته این حوزه آن هم به قلم محققان فرنگی همچون کتاب تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران اثر آلفونس گابریل^۱ را تنها «اندکی» مطالعه کند تا دریابد که اشاره‌های طرفداری به تاریخ مطالعات شرق‌شناسان و ایران‌شناسان درباره ایران مطالب بدیهی و ساده‌ای هستند که تقریباً در هر کتابی درباره تاریخ مطالعات ایران‌شناسان فرنگی در خصوص ایران یافت می‌شوند، و بازخوانی طرفداری در مقالات این کتاب مطلب غیرعادی یا توطئه‌آلودی نیست، بلکه صرفاً یک بازخوانی برای تبیین بهتر موضوعات مد نظر نویسنده است، موضوعاتی همچون بررسی چرایی و چگونگی رانده شدن تاریخ امپراتوری و تمدن بزرگ عیلامی به دوران پیش از تاریخ ایران و در حالی که عیلامیان نه تنها صاحب خط بودند، بلکه خط عیلامی از خطوط پیشرفته جهان باستان و یکی از خطوط مورد استفاده در امپراتوری هخامنشی بوده است! لیکن برای دانشجویی مانند آریان‌راد که مشخص است با چنین اندیشه‌ورزی‌ها و ارزیابی‌هایی آشنایی چندانی ندارد، طرح چنین تأملات بجا، روشن و شایسته‌ای مطالبی شاذ و توطئه‌آلود جلوه کرده‌اند! با این همه، دو ایراد دیگر طرح شده در دنباله این مطالب از سوی آریان‌راد به مراتب از مورد فوق فاجعه‌بارترند، و با وضوحی بیش‌تر از عمق بی‌اطلاعی و ناآگاهی او از موضوع و چهارچوب مورد بررسی طرفداری و نیز سیر

۱. آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتح‌علی خواجه‌نوری، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸

«تاریخ‌نگاری» ایران‌شناسان اروپایی درباره ایران، و همچنین از ناتوانی او در فهم صحیح مطالبی ساده و روان حکایت می‌کنند.

در ایراد نخست، آریان‌راد در نقد و در واقع طی ارائه فهم غلط خود از چند و چون بررسی طرفداری درباره «تاریخ مطالعات شرق‌شناسی درباره ایران» می‌نویسد طرفداری «با برجسته ساختن نقش انگلیسی‌ها در این زمینه و پیوند این مطالعات با تأسیس کمپانی هند شرقی و به حاشیه راندن نقش غیرانگلیسی‌هایی همچون کنت دو گوینو، دانشمند فرانسوی، عملاً روایت جدید از تاریخ ایران را ساخته و بر ساخته انگلیسی‌ها دانسته است.» اگر همچنان توهمات حاصل از نگاه‌های ایدئولوژیک و نیت‌خوانی‌های پیش‌گفته را در یاد داشته باشیم، در این جا باید به طور جدی از آریان‌راد بخواهیم که اولاً کمی درباره تاریخ مطالعات شرق‌شناسی در باب ایران بیش‌تر بخواند و حداقل همان کتاب مورد اشاره آلفونس گابریل را ببیند تا دریابد که گابریل نیز در بررسی خود درباره «تاریخ مطالعات شرق‌شناسی درباره ایران» بسان طرفداری و با همان تفصیل از انگلیسی‌هایی نام برده است که، همچون سرجان مالکوم و سر هنری و سر جورج راولینسون، بیش از سایر اروپایی‌ها در این مسیر تلاش و کوشش کرده‌اند، و بنابراین شرح مطالعات ایران‌شناسان انگلیسی بدین صورت برجسته تنها به این دلیل ساده بوده که انگلیسی‌های ایران‌شناس بیش از سایر اروپاییان در این زمینه کار علمی کرده‌اند! و بیان این امر نه برای متهم کردن آنان، بلکه بیان امری واقع شده در تاریخ بوده است! ثانیاً، باید از آریان‌راد به صورتی مؤکدتر بخواهیم که زین پس پیش از رود به نقد یک نوشته، دست کم عنوان آن را بیش از یک بار بخواند تا به طور خاص دریابد که چهارچوب این بررسی طرفداری، همان طور که از عنوان مقاله‌اش پیداست، بررسی تأثیر «شرق‌شناسی و ایران‌شناسی» بر «پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی گرایانه در ایران» بوده است، و این به بیان ساده یعنی آن دسته از آثار «تاریخ‌نگاری» ایران‌شناسان اروپایی مورد بررسی پژوهشگر بوده‌اند که به صورت مشخص و برجسته در پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی گرایانه تأثیرگذار بوده‌اند، و طبعاً (و به صورت طبیعی و به همین دلیل) کتاب تاریخ‌نگارانه آرتور

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۷۵

دو گویینوی فرانسوی^۱ در این باره به دلیل عدم تأثیر برجسته آن در پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه ایرانی به حاشیه رانده شده، و در عوض کتاب تاریخ‌نگارانه آرتور کریستن‌سن دانمارکی^۲ که هنوز هم در نظام دانشگاهی ایران جزء منابع تاریخ ایران دوره ساسانی است، به دلیل جایگاه شاخص آن در تکامل تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه ایران عهد پهلوی اول، مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. به علاوه اگر آریان‌راد در خواندن حداقل همین یک مقاله کتاب اندکی دقت می‌کرد، درمی‌یافت که کارنامه گویینو در حوزه ایران‌شناسی، در بحث مربوط به ایران‌شناسان اروپایی و شناسایی آثار باستانی و تاریخی ایران (ص ۴۰ کتاب)، یعنی در جای مربوط به آن، مورد اشاره واقع شده است.

اما ایراد دوم آریان‌راد بر مقاله دوم طرفداری در کتاب با عنوان «شرق‌شناسی (اسلامی)»، ایران‌شناسی و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه در ایران (از قاجاریه تا پایان دوره پهلوی اول) در نوع خود و برای کسی تا مقطع دکتری تاریخ در این رشته تحصیل کرده است، از جهاتی که خواهیم دید، فاجعه‌بارتر از سایر اشکال‌یابی‌های ناکام وی است. وی در این اشکال‌یابی خود با برداشتی به کلی غلط می‌نویسد طرفداری «تقسیم [تاریخ] ایران به دو دوره باستانی و اسلامی» را به سر جان مالکوم «نسبت داده» و سپس در رد ادعای طرفداری با تفصیلی نسبی به «پیشینه ارائه تقسیم‌بندی این‌چنینی از تاریخ ایران» در منابع اصطلاحاً شعوبی تاریخ ایران طی سده‌های نخستین هجری و نیز «کتاب‌های دساتیری نگارش یافته به فارسی سره» در هند پرداخته تا خواننده را بدین نتیجه برساند که نسبت دادن این تقسیم‌بندی به مالکوم از سوی طرفداری سخنی نادرست است، و این که «مالکوم نیز متأثر از تاریخ‌نگاری اسلامی و دساتیری، تاریخ باستانی ایرانی را باشکوه بازنمایی کرده است».

نگارنده در این جا ناگزیر است برای هدایت ذهن آریان‌راد به فهم صحیح مطلب نوشته شده از سوی طرفداری، یک بار دیگر آن را بازخوانی کند. اولاً طرفداری پس از شرح کارنامه مالکوم در حوزه فراگیری زبان و فارسی و آشنایی با تاریخ ایران بر اساس نسخ خطی و نگارش کتاب مشهور تاریخ ایران از سوی وی بر مبنای منابع خطی مذکور (ص ۲۸-۲۹

۱. ژوزف آرتور گویینو، تاریخ ایرانیان: دوره باستانی، ترجمه ابوتراب خواجه‌نوریان، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۷

۲. آرتور کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰

کتاب)، می‌نویسد «اما مهم‌ترین ویژگی اثر مالکوم [کتاب تاریخ ایران او] را شاید بتوان در این موضوع دانست که وی در زمره نخستین ایران‌شناسان اروپایی بود که در تدوین تاریخ جامع ایران، ادوار تاریخی این سرزمین را به دو مقطع ایران باستان و دوران اسلامی تقسیم کردند و از این راه به تدریج زمینه دوگانگی تاریخ فرهنگ و تمدن ایران را فراهم آورده و با ستایش از دوران باستان و ترسیم چهره‌ای نه چندان درخشان از دوران بعد از اسلام، بسترهای ناگزیر برای ایجاد تقابل میان این دو مقطع را در ساختار تاریخ ایران و ذهنیت مورخان ملی‌گرای ایرانی دهه‌های بعد فراهم کردند.» این جملات ساده به روشنی نشان می‌دهند که موضوع و چهارچوب بحث طرفداری نه بررسی و بیان پیشینه برجسته‌سازی تاریخ ایران باستان است، و نه نسبت دادن این برجسته‌سازی و «تقسیم‌بندی این چینی» به مالکوم، بلکه صرفاً بیان این مطلب ساده در تکمیل و تحلیل مطالب مربوط به کارنامه مالکوم در حوزه ایران‌شناسی است که مالکوم، برخلاف تصور آریان‌راد، نه بانی تقسیم‌بندی مذکور در تاریخ ایران، بلکه صرفاً از «نخستین ایران‌شناسان اروپایی» بوده که بدین کار دست یازیده است! ثانیاً طرفداری پیش از این با اشاره به بهره‌گیری مالکوم از «از منابع فارسی، عربی و ترکی» و «بردن نسخ خطی متعدد» به هند عملاً به نگارش تاریخ ایران از سوی مالکوم بر اساس منابع کلاسیک دوران اسلامی و تأثیرپذیری از تاریخ‌نگاری منابع اصطلاحاً شعوبی اشاره کرده است. ثالثاً اگر آریان‌راد تنها «اندکی» درباره کارنامه تاریخ‌نگاری ایران‌شناسان اروپایی در خصوص ایران مطالعه می‌کرد و منابع مورد رجوع آن‌ها در کتاب‌های‌شان را می‌دید، و نیز نسبت به سهم و نقش آن‌ها در یافتن و تصحیح و انتشار منابع شعوبی و برجسته کردن این منابع به عنوان منابع اصلی تاریخ ایران آگاه می‌شد، آن گاه به سهولت درمی‌یافت که ایران‌شناسانی چون مالکوم در تثبیت این دسته از منابع به عنوان منابع اصلی و مهم تاریخ ایران در تاریخ‌نگاری مدرن و علمی مربوط به این کشور نقشی بس ماندگار و البته گاه هدفمند ایفا کردند، زیرا ستایش از ایران باستان و نکوهش نسبی دوران پس از ورود اسلام به ایران از جمله موضوعاتی بود که برخی از شرق‌شناسان و ایران‌شناسان فرنگی برای طرح و تثبیت آن در تاریخ‌نگاری مدرن و علمی ایرانی تلاش وافر از خود نشان دادند، و به علاوه این گروه از شرق‌شناسان با کشف و رجوع به منابع شعوبی، و مستند کردن تحلیل‌های خود به این منابع، نقش مؤثری

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۷۷

نیز در تثبیت جایگاه منابع مذکور در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه ایران ایفا کردند. و قسمت فاجعه‌بارتری که در برداشت آریان‌راد قابل مشاهده و بیان است و کمی قبل‌تر بدان اشاره شد، ناآگاهی و بی‌توجهی گسترده‌ای است که آریان‌راد در این ایراد تراشی خود نسبت به دو عنصر «زمان» و «مکان» یعنی دو رکن اساسی در «تاریخ» و مرز جداکننده «تاریخ» از «اسطوره» (یا تاریخ داستانی نانوشته و فاقد زمان و گاه مکان) از خود نشان داده است، و در این جا نگارنده می‌کوشد تا برای این دانشجوی مقطع دکتری تاریخ ضرورت توجه به دو عنصر «زمان» و «مکان» را برای پرهیز از سوء برداشت از یک نوشته، مورد تأکید قرار دهد. این جا نیز به ناگزیر باید عنوان مقاله طرفداری، یعنی «شرق‌شناسی «اسلامی»، ایران‌شناسی و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه در ایران (از قاجاریه تا پایان دوره پهلوی اول)» را یک بار دیگر بازگو و بازخوانی کنیم تا دریابیم که چهارچوب «زمانی» و «مکانی» بررسی طرفداری دو مقطع قاجاریه و پهلوی اول (زمانی)، و ایران‌شناسان اروپایی (مکانی) بوده است، و این به زبان ساده یعنی بررسی نقش و تأثیر منابع تاریخ‌نگاری «نخستین سده‌های اسلامی» و «کتاب‌های دساتیری نگارش یافته در هند» هیچ کدام در چهارچوب زمان و مکان مورد بررسی در مقاله مذکور جای ندارند! و طرفداری صرفاً به دنبال بررسی و بیان نقش و تأثیر کارنامه تاریخ‌نگاری ایران‌شناسان اروپایی دوره قاجار و پهلوی اول در شکل‌گیری ژانر تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه معاصر ایرانی بوده است!

دنباله نوشته به ظاهر نقد آریان‌راد همچنان مملو از خطاهای متعدد در فهم صحیح نوشته طرفداری است که هرچند بررسی سطر به سطر آن در حوصله و ضرورت گفتار حاضر نمی‌گنجد، و به علاوه برای ارائه فهمی صحیح از نوشته طرفداری می‌باید بخش‌هایی دیگری از آن را در این جا بازخوانی کرد که آن نیز حجم گفتار حاضر را بسی بیش‌تر خواهد کرد، اما در این قسمت تذکر یک نکته برای کمک به آریان‌راد در درک صحیح مطالب تحقیقی شاید خالی از فایده نباشد، البته به شرط آن که آریان‌راد پیش‌داورها، نیت‌خوانی‌ها و تصورات ذهنی خود را به کناری نهاده و پژوهش مورد رجوع‌اش را صرفاً از منظری علمی و حتماً با صرف وقت و دقت مطالعه کند، و پیش از روی آوردن به نقد، بکوشد آن را به درستی فهم کند. در این باره، آریان‌راد اگر «اندکی» دقت می‌کرد درمی‌یافت که روش

بررسی طرفداری ارائه‌شده نمونه‌هایی دست‌اول از آثار تاریخ‌نگاری یا «تاریخ‌نگارانه‌ای» است که در دوران قاجار و پهلوی اول با نگاه و رویکردی ملی به تاریخ ایران «باستان» و «دوران اسلامی» به نگارش درآمدند، و سپس بررسی و تحلیل این آثار برای ارائه‌ی تصویری مستند از روند پیدایش و تکامل تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه، و همچنین بیان تأثیر تاریخ‌نگاری ایران‌شناسان اروپایی بر تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه و مدرن و آکادمیک مورخان ایرانی بوده است. این شیوه‌ی بررسی البته از نظر نگارنده بسیار دقیق، مستند و قابل ستایش است، زیرا در بسیاری از مقالات تاریخی روزگار حاضر، پژوهشگران با تکرار و بازیان مطالب منابع موجود و ارجاع دادن بدان‌ها به پژوهش دست می‌زنند تا این که به سیاق شیوه‌ی مورد اشاره به کار پرزحمت گردآوری و تحلیل مواد تاریخ‌نگارانه‌ی دوران معاصر به عنوان ماده‌ی خام و اصیل موضوع تحقیق، و در نتیجه ارائه‌ی سخنی نو پردازند. به ویژه از تحسین ارجاعات متعدد، توضیحات و تذکرات بسیار روشنگر پانوشته‌های مقاله «شرق‌شناسی (اسلامی)»، ایران‌شناسی و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه در ایران (از قاجاریه تا پایان دوره‌ی پهلوی اول)» نمی‌توانم خودداری کنم که در نوع خود هم کم‌نظیراند، و هم نشانگر وسعت مطالعه، بررسی و گردآوری داده‌های مربوط از سوی پژوهشگر که مشخص است ظرفیت محدود حتی یک مقاله‌ی مفصل نیز مجال طرح تمامی آن‌ها را به نویسنده نداده است.

با این حال، در این قسمت و به رغم پرهیز عامدانه از بررسی جزئی به جزء دنباله‌ی اصطلاح نقد آریان‌راد، از اشاره به یکی دو اشکالی‌یابی خاص او نمی‌توان صرف‌نظر کرد، زیرا ناخواسته لبخندی بر لبان خواننده‌ی مطلع می‌نشانند و خستگی بررسی اجزای نوشتار سرشار از عدم فهم صحیح او را از تن می‌زداید، چه آریان‌راد در این قسمت، نویسنده‌ی مقاله که اساس بررسی خود را بر ارائه‌ی «نمونه‌های آثار تولید شده» در مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه از طریق آوردن نقل‌قول‌هایی گاه مفصل قرار داده است، به عدم ارائه‌ی «نمونه‌های آثار تولید شده» متهم می‌کند! این سخن خواننده را به این موضوع هدایت می‌کند که گویا آریان‌راد علاوه بر مشکل پیش‌داوری و عدم فهم صحیح مطالب ساده و روان، به مشکل بینایی یا بی‌دقتی وسیع نیز دچار است! چه در غیر این صورت بی‌توجهی او به قید «پیشینه‌ی تاریخی تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه» از سوی طرفداری در اشاره به ذکر افرادی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و ...

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۷۹

و مشخص کردن نوع آثار آن‌ها، و نیز تذکر طرفداری دال بر بررسی «چگونگی قرار گرفتن مبنای نژادی برای تاریخ ایران» از سوی ضیا ابراهیمی و مقاله منتشره وی در همین کتاب با عنوان «خودشرفی‌گرایی و بی‌جاسازی...»، و همچنین سخن طرفداری در ذکر آثار میرزا محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و محمدحسین فروغی با قید «نخستین اقتباس جدی و علمی از آثار شرق‌شناسان و ایران‌شناسان اروپایی» (ص ۴۵-۴۲ کتاب) را باید محصول غرض‌ورزی و سخن‌کذب آگاهانه آریان‌راد پنداریم که به بیانی ساده «عذر بدتر از گناه است!» به همین صورت حیرت‌خواننده بیش از پیش مضاعف می‌شود، وقتی که آریان‌راد ادعا می‌کند طرفداری در بیان تأثیر «ستایش‌های هدفمند شرق‌شناسان و ایران‌شناسان درباره ایران» بر «رویکرد ستایش‌آمیز و قوم‌گرایانه نسبت به سرزمین و تاریخ ایران»، «هیچ ارجاعی به هیچ اثری با چنین مضمونی ندارد!» آوردن دو بار قید «هیچ» از سوی آریان‌راد علاوه بر افزودن بر وسعت لبخند مورد اشاره، بر وسعت حیرت آدمی نیز می‌افزاید، چه در صفحات ۴۳ تا ۵۲ کتاب علاوه بر آوردن نمونه‌هایی برجسته از آثار ایران‌شناسان در این باره، نمونه‌های رویکردهای مذکور در آثار تاریخ‌نگارانه معاصر نیز به صورت نقل قول ذکر شده‌اند!

اما اوج فراهم آمدن اسباب نشاط و شادمانی آن جاست که آریان‌رادی نویسد طبق نظر طرفداری (به جای آن که دریابد طبق بررسی تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه پدید آمده در دوره مورد بررسی!) «دامنه این نوع نگاه ستایش‌آمیز نسبت به تاریخ ایران تنها به دوره باستان محدود نشده و سراسر ادوار تاریخ ایران تا دوران معاصر را دربرمی‌گیرد و در نهایت به نکوهش سراسری دوره قاجار و ستایش عمیق دوره پهلوی ختم می‌شود»، و آن‌گاه بی‌توجه به جمله ساده، روشن، روان و کوتاه «برای يك نمونه از میان ده‌ها نمونه در دسترس از این موضوع» در ارجاع مربوط، می‌گوید «تنها ارجاع طرفداری در این جا به کتاب پیشرفت‌های ایران در عصر پهلوی اثر سعید نفیسی^۱ است!» که این آوردن قید «تنها» نشان می‌دهد آریان‌راد در انکار واقعیت و بیان سخن‌کذب اصرار عجیبی دارد! و سپس در خاتمه این سخن خود نتیجه می‌گیرد «این سخنان» با نوشته طرفداری دال «بر این که یکی از ویژگی‌های مکتب

۱. سعید نفیسی، پیشرفت‌های ایران در عصر پهلوی، تهران، سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۸

تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه نکوهش تاریخ ایران دوره اسلامی در برابر ستایش ایران عهد باستان است، در تعارض قرار دارد.» در این جا و برای هدایت ذهن او باید یادآوری کرد که اولاً این جمله «یکی از ویژگی‌های مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه نکوهش تاریخ ایران دوره اسلامی در برابر ستایش ایران عهد باستان است» از طرفداری نیست، بلکه او تنها در ص ۴۲ کتاب و به هنگام سخن از «پیشینه تاریخی تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه» و بیان نگاه منورالفکرهایی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و ... به تاریخ ایران از «نکوهش تاریخ ایران دوره اسلامی و ستایش ایران عهد باستان» از سوی این افراد سخن گفته است! لیکن آریان‌راد که برای فهمیدن ویژگی‌های مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه تلاش دردناکی از خود نشان داده، بالاخره توانسته این جمله را به عنوان یکی از آن ویژگی‌ها از مقاله استخراج کند! ثانیاً این حجم از بی‌اطلاعی از سوی یک دانشجوی دکتری تاریخ نسبت به دیدگاه منورالفکرهایی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و ... در قبال عرب، اسلام، و تاریخ ایران اسلامی به گونه‌ای باورنکردنی حیرت‌انگیز و موجب سرافکنندگی است، زیرا که اگر او با این آثار اندکی آشنایی داشت، قاعدتاً از نوع رجوع منورالفکرهای مذکور به تاریخ ایران و ویژگی‌های آن مطلع بود و نمی‌نوشت «اما حتی همین ویژگی‌ها نیز در همه آثار یاد شده قابل ردیابی نیست.» [!] خوب است آریان‌راد برای جبران این ضعف خود دست‌کم مقاله رضا ضیا ابراهیمی در همین کتاب با عنوان «ورود اندیشه‌های نژادی اروپایی از سوی ملی‌گرایان ایرانی و پیدایش نظریه «حمله اعراب» و انحطاط» را یک بار بخواند! ثالثاً، وجه نشاط‌آور مورد اشاره این برداشت آن جاست که آریان‌راد هم‌چنان بی‌اطلاع از «ویژگی‌های مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه» و نیز بی‌اطلاع از نوع قرائت منورالفکرهای نامبرده از تاریخ ایران، حتی با مطالعه نمونه‌های مکرر و متعدد از تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه بررسی شده در مقاله طرفداری نیز متوجه نشده است که در قرائت ملی‌گرایانه از تاریخ ایران بعد از اسلام، آن دسته از اشخاص، سلسله‌ها و ... که به نوعی در تقابل با اسلام یا حاکمیت و دستگاه خلافت عربی - اسلامی قرار دارند، یا به رغم ارتباط با دستگاه خلافت خاستگاه ایرانی خود را حفظ می‌کنند، یا به گونه‌ای به تاریخ ایران ماقبل اسلام گرایش نشان می‌دهند، یا از تبار سلسله‌های ترک‌تبار آسیای مرکزی قلمداد نمی‌شوند، و ... به عنوان سلسله‌ها و ایرانیان اصیل و ... مورد ستایش و تقدیس قرار دارند! و

بنابراین نگاه منفی به عرب و اسلام و در نتیجه تاریخ ایران بعد از اسلام به صرف بعد از اسلام بودن مورد نکوهش است، بل این سخن بدین معنی است که در این نوع تاریخ‌نگاری‌ها، این مظاهر عرب و اسلام و تبارهای غیرایرانی هستند که مورد نفی و طرد قرار گرفته‌اند! گویا آریان‌راد انتظار داشته تا در تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه معاصر ایران در عهد پهلوی، علاوه بر قاجارها، شاهان پهلوی و به ویژه پهلوی اول نیز به دلیل تعلق‌شان به دوران بعد از اسلام مورد «نکوهش» قرار بگیرند!! در این جا شایسته است تا از خوانندگان مطلع و اصحاب تاریخ برای بیان مطالبی چنین بدیهی و با این تفصیل عذر خواسته، و برای سهیم کردن آنان در نشاط و شادمانی راقم این سطور از علاقه‌مندان دعوت کنم تا خود صفحات ۴۱ تا ۵۳ کتاب را برای پی بردن به عمق کج‌فهمی‌های مغرضانه آریان‌راد مطالعه کنند. اما ادامه سخن آریان‌راد آشکار می‌کند که از این جا به بعد دیگر مطلقاً توقع هیچ حدی از فهم مطالب ساده و بدیهی از سوی وی را نباید داشت، و صرفاً از باب رفع خستگی در نگارش این گفتار نسبتاً طولانی و فراهم آوردن اسباب انبساط خاطر باید آن را مرور کرد. آریان‌راد در این قسمت، قرائت تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه دوره زمانی مورد بررسی نسبت به «سلسله‌ها و خاندان‌های طاهریان، برمکیان، صفاریان، آل بویه و نهضت‌هایی چون شعوبیه، ابومسلم، بابک خرم‌دین و ... تا پادشاهان زنده» و «تقدیس و ستایش» از آن‌ها در این نوع تاریخ‌نگاری‌ها که نمونه‌های شاخص آن در مقاله ذکر شده‌اند را به حساب طرفداری گذاشته و می‌نویسد «نکته جالب توجه این که طرفداری ... متأثر از تاریخ‌نگاری دوره پهلوی گمان کرده است که جنبش‌هایی همچون جنبش ابومسلم و سلسله‌هایی چون طاهریان ایران‌گرا بودند، و تعلق به دستگاه خلافت نداشتند.» [۱] و آن‌گاه با «زیره به کرمان بردن» کوشیده است بگوید «روابط و تعلقات ابومسلم و برمکیان و نیز طاهریان با دستگاه خلافت اظهر من الشمس است.» جهت اطلاع این دانشجوی دکتری تاریخ جا دارد تذکر دهیم که برخلاف تصور واهی او، نه آن تاریخ‌نگاران ملی‌گرا و مورخان فاضل دوره پهلوی همچون سعید نفیسی با کتاب‌های تاریخ خاندان طاهری و بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان؛ یحیی قریب با کتاب یعقوب بن لیث موجد

اولین حکومت اسلامی ایران؛ و میرزا عبدالعظیم خان گرکانی با کتاب تاریخ برامکه^۱ و نظایر آن‌ها از «روابط و تعلقات ابومسلم و برمکیان و نیز طاهریان با دستگاه خلافت» بی‌اطلاع بوده‌اند یا آن را انکار کرده‌اند، و نه طرفداری «متأثر از تاریخ‌نگاری دوره پهلوی» چنین گمانی برده،^۲ بل این آریان‌راد است که به رغم صرف تلاشی دردناک برای فهم ویژگی‌های مکتب تاریخ‌نگاری ملی گرایانه، هنوز دریافته است که در نگاه مورخان دوره مورد بررسی این افراد و سلسله‌ها به دلیل «ایرانی قلمداد شدن» و گاه مقابله با دستگاه خلافت عباسی است که مورد «تقدیس و ستایش» واقع شده‌اند! تنها سخن درست آریان‌راد در این قسمت و بلکه در کل نوشته‌اش این است که می‌گوید «این که چرا در این فهرست نام سلسله زندیه هم قرار گرفته» برای او «روشن نیست»، که به واقع سخن درستی است، زیرا کسی با بضاعت او که هنوز علت ستایش سعید نفیسی از مثلاً سلسله طاهریان را دریافته است، بسیار بعید است که بتواند دلیل تقدیس زندیان از سوی نفیسی را هم دریابد! یا دست کم صاحب این قلم مطلقاً از او چنین انتظاری ندارد!!

در این جا به نظر می‌رسد که شاید بتوان توضیح دیگری برای علت این حجم وسیع از بی‌اطلاعی آریان‌راد نسبت به این موضوعات یافت، و آن رشته تحصیلی او یعنی «تاریخ انقلاب اسلامی» است، و هرچند این موضوع نیز نمی‌تواند عدم فهم صحیح نوشته‌ای ساده و روان را توجیه کند، اما دست کم شاید آگاهی ناچیز او از تاریخ‌نگاری ایران عهد قاجار و پهلوی به همین رشته بازمی‌گردد، و این که او احتمالاً و تنها برحسب ضرورت مطالعه تحولات تاریخی منجر شده به پیروزی انقلاب اسلامی، ناگزیر به مطالعه تاریخ معاصر ایران بوده، و چه بسا

۱. سعید نفیسی، تاریخ خاندان طاهری، تهران، اقبال، ۱۳۱۷؛ سعید نفیسی، بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان، تهران، کتاب‌فروشی فروغی، ۱۳۴۸؛ یحیی قریب، یعقوب بن لیث موجد اولین حکومت اسلامی ایران، تهران، کتابخانه جامی، ۱۳۱۴؛ میرزا عبدالعظیم خان گرکانی، تاریخ برامکه، تهران، مطبوعه مجلس، ۱۳۱۳

۲. در این جا شایان ذکر است که اگر آریان‌راد با دقتی بیش‌تر مطالب مورد تقدش را می‌خواند، به وضوح درمی‌یافت که طرفداری در یک پاورقی (ص ۴۸ کتاب) به مناسبت به مقاله‌ای درباره برمکیان و ارتباط آن‌ها با دستگاه که توسط خود وی به فارسی برگردانده و منتشر شده، اشاره کرده است. (سید سلیمان ندوی، «خاستگاه برمکیان»، ترجمه علی محمد طرفداری، در کتاب: همایون‌نامه (نکوداشت کارنامه علمی دکتر ناصر تکمیل همایون)، ج ۲، تهران، نگارستان اندیشه، ۱۳۹۵)

اساساً تحصیلاتی در رشته تاریخ ایران نداشته است! در هر حال، آریان‌راد در ادامه به اصطلاح نقد خود بدون هیچ توضیحی به خواننده و با خلط دو موضوع مختلف مورد بررسی، از مقاله «شرق‌شناسی (اسلامی)»، ایران‌شناسی و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه...» به مقاله «در جست‌وجوی خدمت و خیانت در تاریخ: بررسی تأثیر ناسیونالیسم بر تاریخ‌نگاری ایران از دوره قاجاریه تا پایان حکومت پهلوی اول»^۲ می‌پرد و در این جا هم با حیرتی که البته با شناخت به دست آمده از آریان‌راد از شدت آن نزد نگارنده کم شده است، مدعی می‌شود طرفداری هنگام صحبت در باب حضور اقلیت‌های مذهبی در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره مشروطه «هیچ ارجاعی برای این سخن ارائه نکرده است.» [۱] نکته جالب در این قبیل سخنان آریان‌راد این است که او یا از نمونه / نمونه‌های نقل شده از سوی طرفداری با عنوان «نتها استاد» یاد می‌کند، و یا به کلی در مشاهده همان نمونه یا نمونه‌های ارائه شده نیز درمی‌ماند، و با با به کار بردن لفظ «هیچ» بر انبساط خاطر خواننده مطلع از محتوای کتاب می‌افزاید! (برای ملاحظه نمونه‌هایی که آریان‌راد در دیدن یا فهم آن‌ها ناتوان بوده است. نک ص ۶۵-۷۱ کتاب). آریان‌راد به همین ترتیب می‌نویسد طرفداری «در ادامه به تاریخ‌نگاری‌های دوره رضا شاه پهلوی و نسبت آن با ناسیونالیسم پرداخته» و برای بررسی خود «نقل قول‌هایی از سخنرانی‌های علی‌اصغر شمیم، نصرالله فلسفی و مشکواتی» و «فتح‌الله بینا» آورده است، اما به زعم آریان‌راد «طرفداری باز هم برای مدعای خود [یعنی برکشیدن حکومت پهلوی از سوی تاریخ‌نگاری‌های مذکور و در تاریخ رسمی و حکومتی و به ظاهر ملی این دوره] هیچ

۱. البته نوع رشته‌های تحصیلی آریان‌راد در مقاطع تحصیلی پیش از دکتری برای نگارنده روشن نیست، اما اگر رشته تحصیلی او در مقاطع ماقبل دکتری هم تاریخ ایران بوده است، در این صورت صاحب این قلم جز قلت مطالعه، و به خصوص عدم مطالعه نمونه‌هایی از تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوران معاصر همچون آثار سعید نفیسی، توجیه خوش‌بینانه دیگری برای بضاعت ناچیز و بی‌اطلاعی وسیع او نسبت به این آثار و خاستگاه پیدایش آن‌ها ندارد!

۲. جا دارد برای آریان‌راد که حساسیت و آلرژی بسیاری نسبت به پیشگام تلقی شدن طرفداری در پرداختن به بعضی موضوعات نوین دارد، بگویم که طرفداری در «کشف و بررسی» موضوع تازه‌ای چون پیدایش نگاه خائن و خادم در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه معاصر ایرانی و انتخاب عنوان بس بامسامی «در جست‌وجوی خدمت خیانت» برای آن، اگر نگوییم «پیشگام»، بی‌تریدی از پیشگامان طرح این موضوع در میان پژوهشگران معاصر ایرانی بوده است!

نمونه‌ای [جز کتاب بینا] برای ارائه ندارد»[!] ظاهراً نمونه‌های نقل شده از سوی طرفداری هیچ کدام نمونه نیستند! و یا شاید آریان‌راد به دلیل عدم آشنایی با تاریخ معاصر ایران و بی‌اطلاعی محض از این دوره و استادان پیشین رشته خودش!، از این موضوع که افرادی چون شمیم و فلسفی از مورخان آن دوره بودند که بعدها و به ویژه در دوره سلطنت پهلوی دوم در کسوت استادان بنام دانشگاه در رشته تاریخ جای می‌گیرند، بی‌اطلاع است!

آریان‌راد در قسمت پایانی گفتار خود نتیجه می‌گیرد که «بدین ترتیب نوعی زمان‌پریشی (آناکرونیسم) در مدعا و نمونه‌های مورد اشاره وی [طرفداری] به چشم می‌خورد»[!] که این سخن یعنی آوردن نمونه‌هایی از تاریخ‌نگاری یا آثار تاریخ‌نگارانه دوره پهلوی اول برای بررسی تاریخ‌نگاری این دوره، مصداق نوعی زمان‌پریشی است، و ظاهراً و به زعم آریان‌راد برای بررسی تاریخ‌نگاری دوره رضا شاه باید از دوره صفویه یا از دوران پس از انقلاب اسلامی نمونه آورد تا زمان‌پریشی به حساب نیاید!! او که تا این جا به حد کفایت اسباب ضعف و شادمانی نگارنده و خوانندگان مطلع نوشته خود را فراهم آورده، و دقت و توانایی بی‌مثالش (!) در خوانش صحیح و فهم مطالب ساده و روان مقالات طرفداری را به رخ خواننده کشیده است، ادامه می‌دهد که طرفداری خود بر «بی‌مآخذ بودن سخنانش صحنه نهاده است، بدین صورت که نوشته است بعد از این نوع منابع که بار علمی و اسنادی آن‌ها بسیار ناچیز و عمدتاً تبلیغاتی و یکجانبه هستند، به آخرین منابع تاریخ‌نگاری حکومتی مربوط به عصر رضا شاه می‌رسیم که ... به واسطه نگارش از سوی شخصیت‌های دانشگاهی یا محقق ... قابل اعتنا تر [اند] ... یکی از مهم‌ترین آثار این دسته کتاب تاریخ شهریار شاهنشاه رضا شاه پهلوی اثر سعید نفیسی^۱ است ...» ظاهراً و به زعم آریان‌راد بررسی منابع تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگارانه دوره پهلوی با ذکر نمونه‌های شاخص و مربوط به آن دوره، و نیز تداوم این بررسی تا رسیدن به منابع علمی یا محققانه «مربوط به عصر رضا شاه» نشان دهنده بی‌مآخذ بودن سخنان بررسی کننده است!! البته هنگامی که آوردن نمونه‌هایی از تاریخ‌نگاری‌های دوره پهلوی اول برای بررسی تاریخ‌نگاری این دوره از سوی آریان‌راد زمان‌پریشی تلقی می‌شود، نمی‌توان

۱. سعید نفیسی، تاریخ شهریار شاهنشاه رضا شاه پهلوی، تهران، شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۸۵

از او انتظار داشت تا ارجاع به انواع منابع تاریخ‌نگارانه این دوره را بی‌مأخذی نپندارد!! گویا آریان‌راد دروس دوره کارشناسی رشته تاریخ را به خوبی نگذرانده و چه بسا اصلاً نگذرانده است، زیرا ارجاع به مکتوبات تاریخ‌نگارانه این دوره را بی‌مأخذی می‌شناسد!! احتمالاً آریان‌راد انتظار داشته تا طرفداری برای بررسی تاریخ‌نگاری دوره پهلوی اول به منابع دوران پس از انقلاب ارجاع می‌داده تا هم دچار زمان‌پریشی نمی‌شده، و هم بررسی‌اش بدون مأخذ نمی‌مانده است!! این نکته هم بماند که آریان‌راد «به هیچ وجه» متوجه تفاوت معنایی عبارات «تاریخ‌نگاری»، «تاریخ‌نگارانه» و «معاصر‌نویسی» در مقالات طرفداری نشده است تا دست‌کم دریابد که طرفداری با ابداع یا به کار بردن این تعابیر کوشیده است به طور ضمنی تفاوت منابع مربوط به بررسی خود در دوره‌های قاجار و پهلوی اول را برای خواننده تبیین کند، کوششی که البته برای دانشجویی چون آریان‌راد مصداق بارز «کوبیدن بر آهن سرد» بوده است!!

اما جمله پایانی نوشته آریان‌راد مصداقی بی‌بدیل و یگانه از عدم فهم صحیح یک مطلب ساده و روان، و نیز مصداقی از یک خطای بس فاحش یا به تعبیر عامیانه آن «گاف دادن» است که شایسته است استادان رشته تاریخ با نمایش آن در کلاس‌های درس به عنوان یک نمونه آموزشی ناب، به دانشجویان خود درس‌های لازم در ضرورت صرف دقت برای فهم صحیح یک مطلب و «فارسی‌خوانی درست» را بیاموزانند. آریان‌راد پس از جمله «کتاب تاریخ شهریاری شاهنشاه رضا شاه پهلوی اثر سعید نفیسی» در خاتمه نقل از مقاله طرفداری، با لحنی حق به جانب و پیروزمندانه و غافل از این که «به کاهدان زده است»، می‌نویسد «البته شاید لازم به توضیح باشد که این کتاب در دوره محمد رضا شاه تألیف و منتشر شده» است. از آریان‌راد می‌خواهم که یک بار دیگر جملات کتاب طرفداری را که خود نقل کرده بخواند، و ترجیحاً چند بار بخواند، و چون می‌دانم که به احتمال قریب به یقین هرگز متوجه نخواهد شد، برای او یادآوری می‌کنم که طرفداری با ذکر عبارت «مربوط به عصر رضا شاه» خود بر این موضوع که این کتاب در دوره بعد از پهلوی اول منتشر شده، صحه گذاشته، و درست به همین دلیل در مورد سایر آثار مورد رجوع عبارت «از دوره رضا شاه» را به کار برده است! پیش از این از بی‌توجهی این دانشجوی مدعی

تاریخ به عنصر «زمان» سخن گفتم و نمونه‌ی مربوط بدان را آوردم که این مورد نیز مصداق دیگر آن است، زیرا آریان‌راد متوجه نشده که طرفداری به عنوان پژوهشگر این موضوع و حوزه، خود به «زمان» پدیداری اثر مورد بررسی‌اش بیش و پیش از آریان‌راد اشراف داشته و برای همین منابع تاریخ‌نگارانه‌ی مورد بررسی‌اش را «در هنگام ضرورت» با عبارات «از» و «مربوط به» از یکدیگر تفکیک کرده است! برای آریان‌راد^۱ که تقریباً از محتوا و روند شکل‌گیری منابع تاریخ‌نگاری این دوران «هیچ» نمی‌داند، و از مطالعه‌ی کتاب طرفداری هم تقریباً «هیچ» نیاموخته، این توضیح هم ضروری به نظر می‌رسد که بخش عمده‌ی کتاب تاریخ شهریار شاهنشاه رضا شاه پهلوی اثر سعید نفیسی برگرفته و تکرار مطالب همان سخنرانی‌هایی است که او در دوره‌ی پهلوی اول در سازمان پرورش افکار ایراد کرده و در همان زمان توسط سازمان مذکور به صورت کتاب چاپ و منتشر شده است.^۲ اما طرفداری به رغم اطلاع از این موضوع باز هم به عنصر «زمان» به صورت شایسته و آموزاننده توجه نشان داده، و با ذکر عبارت «مربوط به عصر رضا شاه» این اثر را از آثار پدید آمده «در دوره‌ی رضا شاه» جدا ساخته، کاری که البته برای آریان‌راد مصداق همان «کوبیدن بر آهن سرد» بوده و نتیجه‌ای دربر نداشته است!!

البته این دانشجوی دکتری تاریخ داستان ما تنها فرد مدعی استادی در این دوره و زمانه نیست که به رغم پشت سر گذاشتن مقاطع تحصیلی عالی، همچنان توان خواندن و فهم صحیح مطلبی ساده به زبان فارسی، یعنی زبان (احتمالاً) مادری یا دست‌کم آموزشی‌اش (از

۱. بد نیست اشاره شود که آریان‌راد اگر بیش‌تر دقت می‌کرد، درمی‌یافت که طرفداری به علت قلت منابع تاریخ‌نگارانه‌ی پدید آمده در روزگار پهلوی اول از سوی زرتشتیان، طبعاً به آن دسته از منابع این گروه رجوع کرده که در سال‌های پس از سلطنت رضا شاه، اما «در باره» سلطنت او به نگارش درآمدند. همچنین است در مقاله «ملی‌گرایی، سره‌نویسی و شکل‌گیری فرهنگستان زبان فارسی در دوره‌ی پهلوی اول» که طرفداری در بیان دیدگاه منابع چپ مارکسیستی در باب جریان سره‌نویسی به دلیل قلت یا فقدان آثار پدید آمده در دوره‌ی پهلوی اول، آگاهانه از «نویسندگان چپ مارکسیست دهه‌های بعد» (ص ۹۹ کتاب) سخن گفته است. ظاهراً این دانشجوی مقطع دکتری تاریخ تصور کرده که با پی‌بردن به تاریخ و زمان انتشار این دسته از آثار آن هم بر اساس نوشته‌ی خود طرفداری، به کشف بس بزرگی نائل آمده است!

۲. نفیسی، پیشرفت‌های ایران در عصر پهلوی، سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۸

دبستان تا مقطع دکتری!) را ندارد. نمونه‌هایی فاحش‌تر از او هم در میان مدعیانی بس پرسروصداتر دیده شده که ذکر آن‌ها در این جا برای ثبت در تاریخ و تنبّه همتایان‌شان بس ضروری است. یکی از این مدعیان پرسروصدای که وسیعاً خود را آکادمیک می‌شمارد و با ایجاد بستری در فضای مجازی به هر استاد و محققى که با دیدگاه جزم، بسته و اعتقادی او درباره تاریخ ایران باستان همسو و همراه نیست، به نام نقد توهین و تمسخر و ناسزاروا می‌دارد، و حتی استادان تاریخ ایران باستان و متخصصان این دوره هم که با او همراهی ندارند، از گزند توهین‌ها و ناسزاهای او در امان نیستند، بهرام روشن‌ضمیر است. روشن‌ضمیر درست‌بسان سردمداران گروه‌های تکفیری که تنها خود را معیار اسلام و مسلمانی راستین و واقعی می‌پندارند و سایر مسلمانان جهان را به تیغ و چماق تکفیر و ... می‌سپارند، فقط نگرش خود به تاریخ ایران باستان را معیار علمی بودن و دفاع از ملیت ایرانی می‌پندارد، و دیگر اصحاب دانش که مثل او نمی‌اندیشند را با برچسب‌ها و اتهاماتی گاه زشت و زننده تکفیر می‌کند!

از این جهت، روشن‌ضمیر بیش از آریان‌راد به پیش‌داوری‌ها و نیت‌خوانی‌ها و توهمات مورد بحث در ابتدای این نوشتار دچار است، و به علاوه توانایی او در خواندن جملاتی ساده و روان به فارسی به مراتب از آریان‌راد فاجعه‌بارتر و حیرت‌آورتر است. چنان که او چندی قبل در یک پُست منتشره در کانال تلگرامی خود با انتشار این جمله «ملت‌های ایران و سایر سرزمین‌های شرق میانه» از مقاله طرفداری با عنوان «ملی‌گرایی، سره‌نویسی و شکل‌گیری فرهنگستان زبان فارسی در دوره پهلوی اول» (ص ۱۰۱ کتاب)، با طرح اتهام زشت و زننده «تجزیه‌طلبی» نوشته بود «ملت‌های ایران؟ در آمریکای فدرال هم کسی جرأت نمی‌کند از ملت‌های آمریکا حرف بزند. کشورهای فدرال یک ملت دارند، ولی ایران چند ملت دارد!!» و این یعنی روشن‌ضمیر از فرط پیش‌داوری و توهم‌توانسته یا نخواسته بود ادامه کلمات بعد به صورت «و سایر سرزمین‌های شرق میانه» را ببیند، یا دست‌کم از علامت جمع «ها» دریابد که موضوع سخن به بیش از یک کشور بازمی‌گردد! هرچند پاسخ درخور طرفداری اعتبار چندانی برای او باقی نگذاشت، به حدی او که ناچار شد بدون هیچ توضیحی و برای

حفظ «آبرو» کل آن پُست را بی‌سروصدا حذف کنند! طرفداری در جواب اتهام و ادعای روشن‌ضمیر که قابلیت پی‌گیری قضایی نیز داشت، از جمله نوشت «... منظور ملت‌های حوزه تمدنی ایران بزرگ بوده است. به نظر من این مطلب خیلی بدیهی است ... یک نکته ادبی هم بگویم که البته موجب شرم بسیار است که فارسی‌زبانی [و البته تحصیل‌کرده‌ای دانشگاهی و بس مدعی!]، خواندن درست زبان فارسی را نداند. در جمله یک «و» آمده که حرف ربط است، یعنی به عنوان مثال می‌گوییم ملت‌های انگلستان و فرانسه، یعنی دو ملت انگلیس و فرانسه. این جا هم گفته شده ملت‌های ایران و شرق میانه، یعنی ملت‌های چند کشور ایران و مثلاً افغانستان و تاجیکستان و عراق و سوریه و اردن و لبنان و ... لطفاً زین پس، پیش از تهمت و افترا کمی فارسی بیاموزیم. به نظر من کاربرد حرف ربط او را در دبستان آموزش می‌دهند.»[!]

و البته همان «شرم بسیار» بود که باعث شد روشن‌ضمیر با حذف کامل آن پُست سعی کند «آب و آبروی رفته را به جوی بازگرداند!» اما فراز پایانی سخن طرفداری حاوی نکته‌ای بسیار روشن‌نگر است که جا دارد قدری در آن تأمل کنیم. این ضعف در فهم و خوانش زبان فارسی بلیه‌ای است که طی سالیان اخیر با شدت بیش‌تری به جان جوانان و البته تحصیل‌کردگان ایرانی افتاده، و با رشد استفاده از فضای مجازی گسترده‌تری و حدت بیش‌تری یافته است، وضعی که به سهم خود و به صورتی آشکار از فقر جدی در «آموزش» و ساختار نظام آموزشی کشور، از وزارت آموزش و پرورش تا نظام آموزش عالی، حکایت می‌کند. شیوع گسترده «تست‌زنی» در نظام آموزشی کشور و حتی در آزمون‌های ورودی دوره دکتری دانشگاه‌ها، رشد بی‌رویه و بدون قاعده و نظارت فضای مجازی، جولان نگارش‌های فارسی و لنگارانه و مسائلی نظیر این‌ها همگی از عواملی هستند که دست به دست هم داده‌اند تا سطح «سواد عمومی» فارغ‌التحصیلان و دانشجویان حتی مقاطع تحصیلی عالی کشور در زبان فارسی گاه تا حد حیرت‌آوری تنزل یابد. آریان‌راد و روشن‌ضمیر قطعاً تنها نمونه‌های این امر نبوده و نیستند. افزون بر این، بی‌توجهی سراسری به موضوع «پرورش» و «تربیت» در سراسر نظام

۱. البته تصاویر تمام این پُست‌های تلگرامی روشن‌ضمیر نزد نگارنده موجود و قابل رجوع است.

معرفی کتاب ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی / ۱۸۹

آموزشی کشور باعث شده تا برخی از صاحبان مدارج دانشگاهی عالی و به ویژه مدعیان این عرصه، از حداقل‌های تربیتی و پایبندی به اصول اولیه اخلاقی و به طور کلی معیارهای یک شخصیت سالم و اخلاق‌مدار به دور باشند. نگارنده البته خود داعیه‌ای در این باب ندارد و صرفاً از باب طرح مسئله به این موضوع اشاره می‌کند. این که امثال روشن‌ضمیر فاقد حداقل‌های یک شخصیت علمی اخلاق‌مدار و برخوردار از شهامت اخلاقی هستند، و پس از طرح تهمت و ناسزا در سطح عمومی شهامت اذعان به اشتباه‌شان را ندارند و خود را موظف به عذرخواهی از مخاطب و خوانندگان نمی‌دانند، تنها یک نمونه از این مصائب نظام آموزشی و پرورشی ماست. رشد پدیده سرقت‌های ادبی، و مقاله و کتاب‌سازی‌ها و پایان‌نامه‌های گسترده در میان دانشجویان و استادان دانشگاه‌های کشور که در نهایت تأسف هر روز ابعاد حیرت‌آورتری پیدا می‌کند، تنها مشت‌ی از خروار است که البته اهل علم همگی و به قدر کفایت با آن آشنایند.

در این میان قوانین و قواعد کمی‌نگر وزارت علوم و فناوری که موجب رشد گسترده «ارتقائات‌های» متعدد به نام مجلات اصطلاحاً «علمی-پژوهشی» شده نیز به نوبه خود بر شدت رشد این روند مخرب و بیهوده محض افزوده است؛ قوانینی که باعث شده برخی از استادان دانشگاه به صورتی کمی و گاه بسیار «مصنوعی» و با تدارک معیارها و موازین مورد نظر وزارت علوم، و نیز با پر کردن جداول مربوطه و بهره‌گیری از امکانات فراگیر دنیای مجازی، به سرعت مراتب علمی را پشت سر بگذارند و در سنین چهل-پنجاه سالگی به مرتبه «استادتنامی» دست یابند! فقدان پختگی و فرهیختگی ضروری و کافی و متناسب با شأن و جایگاه استادی در برخی از این «نواستادتمام‌های» روزگار حاضر گاه به حدی است که برخی از آنان در یک نقد و مباحثه علمی بسان افراد دارودسته شعبان جعفری معروف فریاد برمی‌آورند که «من استادتمام دانشگاه هستم!»، و از این طریق می‌کوشند تا با مرعوب کردن مخاطب یا خواننده اعتبار علمی و درستی سخن خود را اثبات کنند! این حد از ابتذال در رفتار و شخصیت علمی به واقع حیرت‌آور و در عین حال بسیار اسباب تأسف و نیز تأمل است. و نکته جالب در این باره آن است که از میان این «نواستادتمام‌ها» و در واقع «استادنماها» اگر کسی با روشن‌ضمیر همسویی فکری داشته باشد، بسیار مورد اقبال وی

قرار می‌گیرد، چنان که روشن ضمیر نیز در یک مورد با کوبیدن بر طبل «استاد تمامی» یکی از همفکران خود و تمسخر جایگاه علمی طرف مقابل، این مرتبه «مصنوعی» علمی را بر سر مخالفانش کوبیده، و آن «استاد تمامی» مصنوعی را معیاری برای درستی سخن فرد مزبور در یک گفت‌وگو و بحث علمی برشمرده است! به راستی این همنویی در آن ادعای مصنوعی و ساختگی «علمی بودن»، و آن ادعای مصنوعی تر «استاد تمام بودن» تنها برازنده همین افراد است!

پایان این گفتار را به همین مناسبت با نقل نکاتی از سخنرانی دکتر نعمت الله فاضلی^۱ درین باره خاتمه می‌دهم که بسی دردناک و البته به همان نسبت روشنگر است. فاضلی با اشاره به کتاب روایت دگرگونی فرهنگی در دانشگاه ایرانی از دکتر زهرا محمدی و بر اساس بررسی صورت گرفته از کارنامه سه نسل از استادان دانشگاه‌های دولتی تهران در رشته علوم اجتماعی در این کتاب، می‌گوید:

«هر چه به زمان امروز نزدیک‌تر می‌شویم، جنبه‌های اخلاقی، منشی و رفتاری استادان از جهات گوناگون بدتر می‌شود، و میزان سرمایه‌های فرهنگی و اخلاقی و منش استادان روز به روز کاهش می‌یابد... استادان جدید و جوان‌تر ما از لحاظ شناختی وضع بهتری دارند. بیش‌تر زبان انگلیسی می‌دانند، بیش‌تر نرم‌افزارها را می‌شناسند، بیش‌تر به قواعد و قوانین و فوت و فن استاد شدن آشنا هستند؛ هنوز چهل سال‌شان نشده، استاد تمام می‌شوند! رزومه‌های بزرگ دارند؛ پر از کتاب و مقاله... به درازای پنجاه متر، با پانصد یا هفتصدتا مقاله! و خیلی از شاگردان استاد مهرمحمدی و خود من هنوز چهل و پنج سال‌شان نشده، استاد شدند!... این فاجعه است! این ابتذال است! بر اساس گزارش پژوهش فرهنگی سال وزارت علوم از خانم دکتر فاطمه جواهری به نام سیاست فرهنگی در وزارت علوم... اوضاع دانشگاه‌ها، به خصوص استادان و دانشجویان، به ویژه دانشجویان تحصیلات تکمیلی، به لحاظ منش، به لحاظ قابلیت‌ها و عادت‌واره‌های تفکر انتقادی، گوش دادن، شنیدن، صحبت کردن،

۱. سخنرانی دکتر نعمت الله فاضلی در مراسم نکوداشت دکتر محمود مهرمحمدی، خانه اندیشمندان علوم انسانی، مورخ ۱۳/۱۱/۱۳۹۷. (این متن با حفظ اصالت کلام گوینده ویرایش و تلخیص شده، و البته فایده کامل صوتی آن در فضای مجازی قابل دسترس است.)

به لحاظ ... صداقت، به لحاظ ارزش‌های وجودی که یک انسان دانشگاهی باید داشته باشد، این که سرمشق باشد، نمونه باشد ... بسیار اسف‌بار است ... متأسفانه باید بگویم که بسیاری از استادان ما سواد خواندن و نوشتن ندارند! بسیار هم طبیعی است! زیرا آزمون‌پرلز آموزش و پرورش در سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد که دانش‌آموزان ما در درک مطلب حتی از ... هم عقب‌ترند، و همین‌ها می‌روند و کرور کرور دکترا می‌گیرند و می‌شوند استاد دانشگاه! همان‌هایی که آزمون‌پرلز نشان می‌دهد رتبه ایران در بین ۵۰ کشور، ۴۵ بوده است! بروید ... ببینید در دانشگاه‌های کشور این آئین‌نامه ارتقا، این سیستم پاداش‌دهی و نظارت و کنترل کیفیتی که ایجاد کردیم، چه جور استاد و معلمی را پرورش می‌دهد ... اگر به بسیاری از استادان ما که کتاب هم نوشته‌اند، بگویید که یک صفحه متن خلاصه بنویسند، توانش را ندارند! بگویید یک فصل یک رمان را با حوصله و لذت بخوانند، توان و ظرفیت و آمادگی‌اش را ندارند! بگویید یک ساعت گوش کنید، بحث کنید، دقت کنید، تمرکز کنید، آمادگی‌اش را ندارند! بروید میزان سواد هنری استادان دانشگاه را بر اساس پژوهش انجام شده بخوانید ... تا ببینید که چه بی‌احترامی و ظلمی به مقام علم و دانش و عنوان استاد و دکتر و ناموس علم و اخلاق بشریت شده است! ... مقصر این وضع آن سیستمی است که کرور کرور دکتر و استاد تربیت می‌کند، و آن آئین‌نامه ارتقا و نظام ارزشیابی، و آن سیستم کنترل کیفیت و آن سیستم سیاسی و مدیریتی است که کرور کرور به این آدم‌های نیمه‌باسواد و کم‌سواد عنوان دکتر و استاد دانشگاه می‌بخشد! ... دانشگاه فقط علم نیست، منش هم است ... دزدی کردن در دانشگاه به صورت یک هنجار و قانون درآمد است ... نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و نابهنجاری‌ها به طور سیستماتیک و ساختاری در نظام آموزش عالی و نظام آموزش و پرورش کشور در حال تولید و تکثیر است ... اصالت به حلقه گمشده نظام آموزشی و آموزش عالی ما بدل شده است ... علم و دانشگاه فقط متن نیست، منش هم است، و حتی منش مهم‌تر از مقاله و متن است ... ما متأسفانه در یک سیستم اداری و سیاسی قرار گرفته‌ایم که تنها چیزهای قابل شمارش را محاسبه می‌کند ... ما کیفیت انسانی و اخلاق و منش که اساس و آرمان و رسالت دانشگاه در تمام جهان و به ویژه ایران بوده است را فراموش کرده‌ایم، نه تنها فراموش کرده‌ایم، بلکه هر کاری برای تحقیر منش انسانی جامعه و دانشگاه انجام می‌دهیم

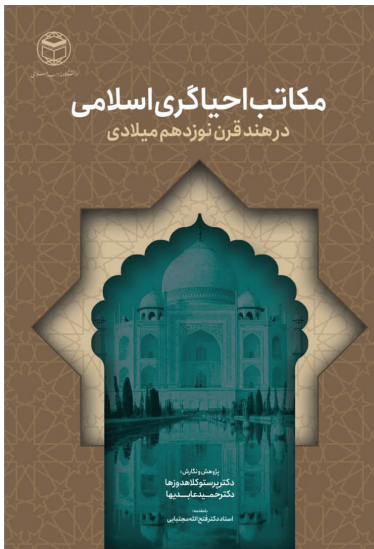
۱۹۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

... این چه سیستمی است که انسانیت انسان را به حاشیه می‌راند، اما به مقاله‌اش احترام می‌گذارد؟ چون می‌توان آن را شمرد؟ ... فرصت تفکر انتقادی را از دست ندهید ... خاک عالم بر سر آن سیستم دانشگاهی و آن استاد دانشگاهی که ظلم و نابرابری را می‌بیند، فساد را می‌بیند و فقط دلخوش است که توانسته پُست و ارتقاییش را به موقع بگیرد، و هنوز چهل سالش نشده، استاد تمام شود! ...»

معرفی کتاب مکاتب احیایگری اسلامی در هند قرن نوزدهم میلادی

پرستو کلاهدوزها و حمید عابدیها، با مقدمه فتح‌الله مجتبابی، تهران،
دانشگاه مذاهب اسلامی، ۱۴۰۰

علی محمد طرفداری



مطالعات شبه قاره هند، و به طور خاص مطالعات مربوط به تاریخ اسلام، فرهنگ و تمدن اسلامی، نهضت‌های اسلامی و ضداستعماری قرون معاصر و اندیشمندان مسلمان در شبه قاره هند، از جمله حوزه‌های علمی است که به دلایل متعدد کم‌تر مورد توجه و پژوهش محققان تاریخی در ایران قرار گرفته است. غلبه توجه به پژوهش‌های مربوط به زبان و ادب فارسی در این حوزه و قلت توجه به مطالعات جهان اسلام معاصر همواره از عوامل کم‌توجهی به پژوهش در باب اوضاع و احوال مسلمانان و تاریخ اسلام در شبه قاره به ویژه طی

سده‌های اخیر بوده، هرچند که این مطالعات از جهات متعدد و از جمله برای فهم بهتر و دقیق‌تر تحولات اسلامی در ایران، منطقه و به طور کلی جهان اسلام معاصر از ضرورت و اهمیتی دائمی برخوردار است.

البته توجه به این موضوع و ضرورت پرداختن به اوضاع و احوال جامعه مسلمانان شبه قاره هند، به ویژه در دوران تسلط استعمار انگلستان بر این منطقه پهناور و روزگار تجزیه شبه قاره،

۱۹۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

و بررسی تأثیرات ماندگار و عمیق این جدایی بر سرنوشت مسلمانان هندوستان، طی دهه‌های گذشته به صورت پراکنده مورد توجه برخی از اندیشمندان معاصر ایرانی قرار گرفته است. کتاب مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، تألیف و ترجمه آیت‌الله سید علی خامنه‌ای را که در اواخر دهه ۱۳۴۰ به چاپ رسید، می‌توان از نخستین نمونه‌های درک اهمیت مورد اشاره از سوی متفکران ایرانی و پرداختن بدان برشمرد. پس از آن و طی دهه‌های اخیر، مطالعاتی که در «گروه جهان اسلام معاصر» و سپس «گروه مطالعات شبه قاره هند» در «بنیاد دایره المعارف اسلامی» در باب نهضت‌ها و تحولات اسلامی در حوزه کشورهای شبه قاره و آسیای جنوب شرقی انجام شده، و نگارنده نیز طی چند سالی در اواخر دهه ۱۳۸۰ و اوایل دهه ۱۳۹۰ فرصت مشارکت در بخشی از آن‌ها را یافت، به نوعی ادامه دهنده این راه کم‌تر پیموده شده و از جهاتی نوپا به شمار می‌رود.

با این حال، گستردگی، پیچیدگی و تعدد تحولات اسلامی در این خطه بس پهناور و سرشار از تنوع، و قلت مطالعات صورت گرفته تا این زمان از سوی محققان ایرانی، همچنان بر ضرورت و اهمیت ورود پژوهشگران و محققان تحولات تاریخی به این عرصه گواهی می‌دهند، و همین اهمیت است که به کتاب حاضر ارزش و جایگاه درخوری می‌بخشد. کتاب مکاتب احیاء اسلامی در هند قرن نوزدهم میلادی که در اصل رساله دکتری خانم دکتر پرستو کلاهدوزها بوده و هم اینک با کمک و همراهی همسر اهل قلم ایشان، آقای دکتر حمید عابدیها، صورت پژوهشی تازه و بدیع در قالب کتاب را به خود گرفته است، از جدیدترین آثار پژوهشی درباره تحولات دینی، سیاسی، فرهنگی و فکری شبه قاره هند و اندیشمندان آن به شمار می‌رود، و می‌تواند به سهم خود ابعاد تازه‌ای از جریان‌شناسی احیاء دینی به تلاش‌های فکری اندیشمندان مسلمان هندی در حوزه احیاء اسلامی را برای محققان و علاقه‌مندان ایرانی روشن سازد.

A Reflection on the Philosophy of History in the Qur'an

Mahmood Mohammadi

Abstract:

In his study, the author noticed a misunderstanding of the Qur'an's expressions about the theoretical philosophy of history and decided to explain the philosophy of history from the perspective of the Qur'an. In this article, after extracting the components of different philosophies of history, an attempt has been made to show which of the theories of the Qur'an's statements about the philosophy of history is more in line with the course of history. Finally, it turns out that according to the Qur'an, contrary to popular belief, the philosophy of history has a repetitive process and is not linear. This view is more similar to modern periodic philosophies.

Keywords:

Quran, Philosophy of history, Divine prophets.

The Coup of 28 Mordad and the High Council of Culture

Rahim Roohbakhsh

Abstract:

Following the new developments in Iran in the Qajar era, some areas were exposed to these developments faster than others. The educational system was one of them, which was crystallized in the form of new schools due to the need to provide manpower in other administrative, military and other fields. From the very first years of the formation of this system, the "Knowledge Association" was established in order to compile the laws and regulations required for schools, which later became known as the "High Council of Knowledge", "High Council of Culture" and in recent decades has continued its activities as the "High Council of Education". This council, like other government organizations, including legislative bodies, has been influenced by the country's political condition. These effects have been more intense in some important situations such as the fall of Reza Shah, the coup of 28 Mordad, the Islamic Revolution, etc. This article is of a library type and has been written in a descriptive-analytical way. It indicates that the coup of August Mordad, 1332, deprived the council of its independence and turned it into an orderly institution. This article shows the change in the nature and direction of the activities of the High Council for the first time, citing the text of the minutes of the High Council of Culture.

Keywords:

The coup of 28 Mordad, Educational system, Association of Knowledge, High Council of Knowledge, High Council of Culture

Constitutional writing: An Approach to the Historical Literature of the Constitutional Movement

Dr. Mohammadnabi Salim

Dr. Mohammadali Alizadeh

Abstract:

Numerous articles have been written about the Iranian constitutional movement by internal and foreign writers. The diversity and multiplicity of views and judgments of these authors is one of the difficulties of studying and researching this political and cultural event in contemporary Iran. This article tries to challenge some of the misplaced approaches in the field of Persian historiographical literature by categorizing different groups of authors and criticizing their attitudes. It has been based on one-sided assessments and the lack of use of new methods of historical analysis, which still there is a vacancy of a solid and lasting research in this field.

Keywords:

Historiographical literature, Constitutional movement, Writings and research, Authors' attitudes

Kokab Naseri, Bombay Persian-language Newspaper

Naseral-din Parvin

Abstract:

This article is about a newspaper published by the grandfather of Dr. Reza Sheikh al-Islami, a prominent professor at Oxford University, in Mumbai. The necessary references I have made to the content of the newspaper cannot contaminate the pure soul of that Iranian-loving man and his esteemed family. God bless him.

Keywords:

Kokab Naseri, Persian Newspapers, Mumbai

Photography and Recognizing Historical Changes of Qajar Era: A New Historical View

Ali M. Tarafdari

Abstract

The emergence of photography and filming industry during the Qajar era and documentation of many different developments of that period have provided researchers of contemporary history of Iran with many credible, genuine and coincident documents. So many untouched and lesser studied subjects are covered in the photographs or films which could be examined with diverse point of views and also fulfill the gap of evidence about certain historic events. For example, based on the photographs and documentaries of the Qajar era, the current researchers could infer certain innovative ideas in many subjects including: the clothing of Iranian ethnic groups, architecture and structural designs, the changes occurred in the condition of the historical monuments since Qajar time, details of certain important historic events such as Constitutional Revolution, the origins of some immigrant tribes to Iran, distinction in the social state of affairs since then and so on. In particular, the photographs and films are capable to represent the actual circumstances compared to the paintings and depictions of the artists; subsequently the researcher could employ the photographs and films of that period to re-evaluate the questionable historical issues or their details. In particular, regarding the subjects and structures which have changed so far, e.g. historical monuments, the significance of the primordial photographs and films are exceptional and unique to study the transformation of a monument or an archeological or historic site. In this paper, considering the variety of the mentioned topics and diversity of the photographic documents, I have intended to evaluate and represent novel historic outlook via observing certain important photographs of the Qajar period displaying much of aforementioned information.

Key words:

Historical photos, Qajar era, Social changes, Historical monuments.

Mamluk relationships with the Christian states of Europe

Gholamhosein beshkani

Abstract

Throughout the Islamic History until the establishment of the Ottoman Caliphate, the Mamluks was the first state which developed its diplomatic relations. Such development was fuelled by Commercial relations due to the Crusades, establishment of the Ilkhanid in Iran (East of the Islamic World) and the economic growth of the European nation-states including Venice, Geneva, Florence. Diplomatic relations were affected by the commercial ones. Due to its strategic situation and its vast realm, the Mamluk state managed to establish good political and economical relationships. Its Hostility to the Ilkhanids also pushed them to establish political relations with the Christian states of Europe. Meanwhile, the Mamluk political relations with the Christian states of Europe had its consequences in politics and the foreign relationships. One may more vividly understand the Mamluk's foreign policy and its power relations through such political relationships. The study shows that in relation to the Christian states of Europe, the Mamluk always took their own interests into consideration. The Mamluk's relations with the Christian states of Europe that was confined to the economic relations, to send the ambassador, to send letters emphasizing respect for the citizenship rights of the Christians and to open their church would end in hostile as well as friendly ties with them. Along with the foreign relationships and ambassador exchange, the commercial ties were on the way. The Mamluk's Main goal to establish political relationships the Christian states of Europe is, first of all, to protect their national interests and to gain legitimacy against the Ilkhanid's.

Keywords:

The Mamluk, commercial relationships, the Christian states of Europe.

Efforts of Al-Nasser al-Din Allah to Restore Authority and Gain Legitimacy of the Caliphate through the Ritual of Fotovvat

Mohammadreza Roozbahani

Abstract:

One of the influential currents in the social life of the Iranian nation has been the ritual of Fotovvat, and many have tried to organize their personal and social behavior by entering the sect of the Fotovvat and following its instructions, thereby taking positive steps solving both social problems and self-cultivation. In this article, which has been written in a descriptive-analytical method, it is assumed that according to the time of Caliph Nasser al-Din Allah (622-575 AH), because of its simple solutions as well as relying on uncomplicated and common beliefs rooted in Sufism, the ritual of Fotovvat could be both a good tactic for increasing the authority of the caliph and gaining the legitimacy of the caliphate, as well as a factor for unifying the Islamic world. But the death of Al-Nasser and the failure to follow the next caliphs and, of course, the invasion of the Mongols prevented the creation of a special map of the ritual of Fotovvat in playing its special role in that historical period.

Keywords:

Fotovvat, Legitimacy, Nasir al-Din Allah, Sufism, Abbasid Caliphate

An Introduction to the Social, Cultural and Economic Developments of Khorasan after the Settlement of Arab Tribes (From the Half of the First Century of the Hijri to the Rise of the Abbasids)

Mehdi Jamalifar
Hamidreza Sanaie

Abstract:

The migration of various tribes and clans to Iran is one of the important issues in the history of this land. In the meantime, the migration of Muslim Arabs to Iran, which gradually shaped the religious identity of this land, is of great importance. Khorasan was the most important destination of Muslim Arabs in migration to Iran. In the first years of the Umaviyeh government, the first cohesive migration of groups of Arab tribes to Khorasan took place. The settlement of the Arabs in Khorasan and consequently the spread of Islam in it became the source of changes in the history of Khorasan in the beginning of Islam. The present article, with a descriptive-analytical approach, first describes the migration of Arabs to Khorasan and its extent, and then considers and examines the social, economic and cultural developments of the presence of Arabs in Khorasan. The spread of Islam, the prosperity of cities and the influence of Arabs and natives of Khorasan on each other's culture were some of the most important consequences of the presence of Arabs in Khorasan.

Keywords:

Arab tribes, Khorasan, Social developments, Cultural developments, Economic developments.

Table of Contents

An Introduction to the Social ,Cultural and Economic Developments of Khorasan after the Settlement of Arab Tribes) From the Half of the First Century of the Hijri to the Rise of the Abbasids /Mehdi Jamalifar ,Hamidreza Sanaie

Efforts of Al-Nasser al-Din Allah to Restore Authority and Gain Legitimacy of the Caliphate through the Ritual of Fotovvat /Mohammadreza Roozbahani

Mamluk relationships with the Christian states of Europe /Gholamhosein beshkani

Photography and Recognizing Historical Changes of Qajar Era :A New Historical View /Ali M .Tarafdari

Kokab Naseri ,Bombay Persian-language Newspaper /Naseral-din Parvin

Constitutional writing :An Approach to the Historical Literature of the Constitutional Movement /Mohammadnabi Salim ,Mohammadali Alizadeh

The Coup of 28 Mordad and the High Council of Culture /Rahim Roohbakhsh

A Reflection on the Philosophy of History in the Qur'an /Mahmood Mohammadi

Introducing the book Nationalism ,Historiography and the Formation of National Identity ... with Considerations on the Critique of Amin Arianrad / Mohammad Mahjoub

Introduction of Islamic revivalist schools in nineteenth century India /Ali M. Tarafdari

New Historical Studies

The Professional Quarterly on Historical Studies of
Middle East

ISSN : 0069-8002

New series ,5 ,No ,4&3 Autumn&Winter